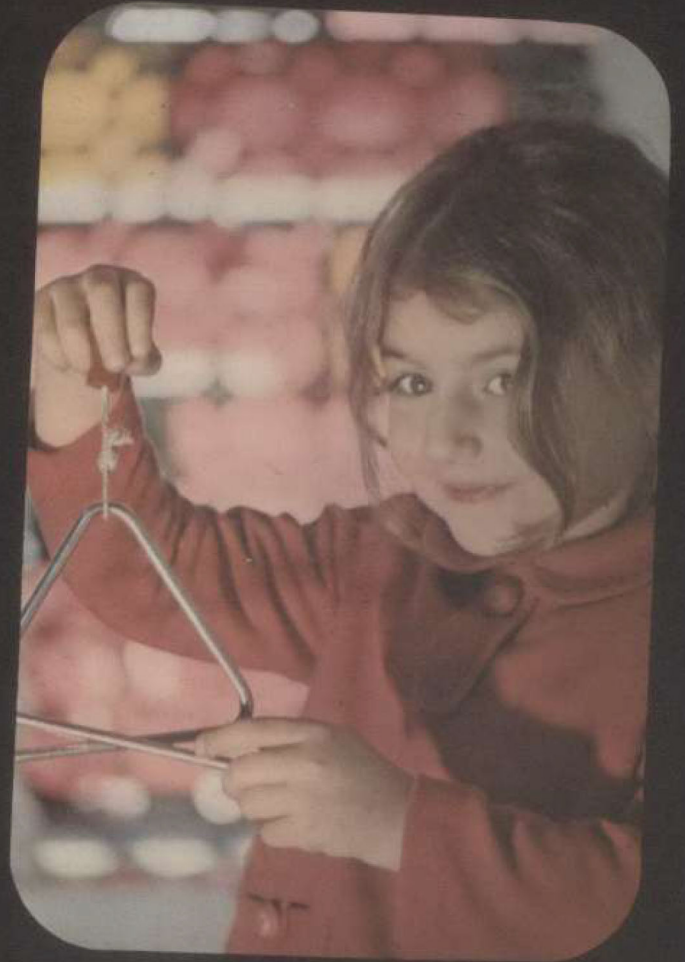


تئاتر

سال اول - شماره هفتم - ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ - ۱۵ ریال



جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته تلویزیون و رادیو

دنیا از چشم تماشا

محاكمة بچه‌های نامشروع

بروزگار قدیم گناه کردن پنهان را می‌ستودند؛ در دنیای امروز گاهی مردم به گناه می‌بالند، عجیب نیست: مفهوم گناه، خوبی، بدی، حق و ناحق در طول تاریخ تابع شرایط زمان و مکان بوده است و در یک عصر نیز میتوان برای این کلمات در اذهان با مفاهیم مختلف روپرو شد، تا جایی که ممکن است حلال یک سرزمین حرام سرزمین دیگر، یا فقط در یک سرزمین حرام این حلال آن باشد.

این دگرگونیها از قلمرو اخلاق بدنیای سیاست نیز راه یافته است، اما بگونه‌ای عجیب: یعنی یکطرفه، یک حزب، یک دولت در یک منطقه، عملی را بدمیداند و در منطقه دیگر بسود آن «بد» شعار میدهد و یا بسود آن «بد» مردم را برمی‌انگیزد.

از شرق تاغرب، این حکم جاریست.

در شرق: کمونیستها در آن سرزمین‌ها که بحکومت رسیده‌اند از همه میخواهند که یکسان و یکنواخت طبق مرامنامه حزب فکر کنند، و این کافی نیست، بلکه برداشت آنها نیز از مفاهیم مرامنامه باید همان باشد که در مفز عده‌ای محدود و معدود است. روزنامه‌ها را در دست در اختیار میگیرند، نویسندگان، همان کارمندان حکومتند و نظاهرات را بمفهوم خیانت میشناسند و خائن را بمرکز محکوم میکنند.

در غرب: همان قدرتهایی که سرزمین‌های دیگر را بروزگار پیشین به فقر و بیسوادی و مرض گشاده‌اند و فقر و بیسواد و مرض، بچه‌های نامشروع آنها در دنیای سوم است، برخلاف یک قرن پیش که این بچه‌های نامشروع را بشدت مخفی میکردند و دنیا از مسقط و هائیتی آنها بیخبر میماند امروز و در شرائط این عصر، همان فرزندان نامشروع خود را بگناه «نامشروع بودن» و «ناپسند بودن» در روزنامه‌هایشان بیاد انتقاد می‌گیرند. (گریستن قائل بر مقتول، نه برای زنده کردن بلکه بمنظور ادامه مرکز) و اینکارها را بنام آزادی می‌کنند.

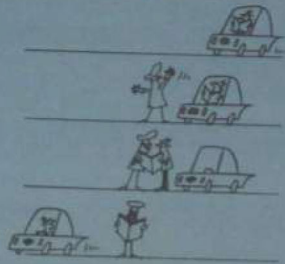
و شرق نیز که حزب و روزنامه و نظاهراتش را میشناسیم، آنچه را که در سرزمین خود حرام و نابخشودنی میدانند، در دیگر سرزمین‌ها حلال میشناسد، و این کافی نیست بلکه مردم آن سرزمین‌ها را نیز بارتکاب آنچه که خود بد میدانند برمی‌انگیزد!

و در این گيرو دار که غرب آنست و شرق این، روزگار دیگر کشورها چه خواهد بود؟ آنها که نفرینند و نه شرق و گروهی از جوانهایشان نیز موش آزمایشگاه این و آنند.

محمود جعفریان

روی جلد: کارگاه موسیقی (صفحات ۶ و ۷ و ۸ را بخوانید)

آقای تماشا



از میان نامه‌های سردبیر

« درود و سلام به شما وهمه‌نویسندگان مجله. خدا را شکر که برای گفتن و شنیدن حرفهای تماشاگران تلویزیون تریبون مثل مجله شما به راه افتاد. عقیده‌ای است در اصل، خوب و قابل‌تأیید. شاید این درصلاحتیت یک دانشجوی حقوق باشد، ولی می‌خواستم به شما هشدار بدهم که با انتشار این مجله تلویزیون ملی مسئولیت بزرگ خود را دوبرابر سنگین کرده است. شما، همه شما وسیله‌ای در دست داشتید، با قدرتی عظیم که می‌توانست و هنوز هم می‌تواند هر لحظه، با هر برنامه خود، نوع برداشت‌های اجتماع ما را تغییر دهد. اکنون این سازمان با انتشار مجله تماشا تماس و بستگی خود را با توده مردم دوجنمان کرده است.

انتظار من این است که خط‌مشی‌خوبی را که شروع کرده‌اید ادامه دهید و به مطالب جنجالی و سگسی و میان‌پس نپردازید. آیا واقعاً خیلی به نیراز و آگاهی احتیاج دارید؟ مجله شما از لحاظ مطالب مربوط به سینما و تلویزیون خوب است. نقاشی هم همینطور. اما کمتر به موسیقی و آثار مسی‌پردازید. بحث‌ها و پیرائ‌های تلویزیونی‌تان هم خیلی خوب است. موفق باشید. »

مچه گرامی تماشا

با دعای موفقیت برای همه‌کارکنان مجله من شماره اول و دوم مجله را ندیدم، اما از شماره سوم مرتب آن را خریده‌ام. بنده مثل خواننده دیگر تماشا، آقای علی سیاح قربانی، به مجله اعتراض ندارم، اما درباره برنامه‌های تلویزیون چند انتقاد دارم. اول برنامه‌ها و فیلم‌های خارجی است، همچنین وارپتو کارتون و باله. انگاش تلویزیون بیشتر برنامه ایرانی تهیه کند.

چرا در موسیقی ایرانی از آواز اساتید موسیقی اصیل استفاده نمی‌شود؟ برنامه‌های ادبی و شعر و شاعری هم متوقف شده است. به نظر من تلویزیون وظیفه دارد که در این زمینه‌ها فعالیت بسیار وسیع داشته باشد.

تماشا

ساحب امتیاز و مسئول: رضا قطعی

زیر نظر: امیر کرگین

مسئول هیات تحریریه: ژیللا سازگار

طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان

روی جلد و عکس‌های رنگی صفحات ۸ و ۹ و ۵۲ و ۵۳:

علی قشقای

عکسهای رنگی صفحات ۱۲ و ۱۳ و ۴۸ و ۴۹ از کامران عدل

آگهی‌ها: دفتر مجله تماشا

چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۴

هفتم اردیبهشت روز دیدار شاهنشاه از تلویزیون بندر عباس



شاهنشاه آریامهر به هنگام ورود به ساختمان تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندرعباس
سرپرست سازمان تلویزیون ملی ایران و تیمسار رسانی فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی افتخار حضور دارند.



شاهنشاه آریامهر به هنگام بازدید از اتاق نمایش تلویزیون بندرعباس

تلویزیون بندرعباس - در سراسر ایران يك تلویزیون استثنایی است. بنای زیبای آن که با الهام از شیوه معماری محلی ساخته شده، به عنوان جالبترین بنای شهر، ادر طول سه سال گذشته بیوسته مورد تحسین بازدیدکنندگان قرار گرفته است. این بنا نیز در شرایطی استثنایی ساخته شد. در برنامه گسترش شبکه تلویزیون کشور آغاز کار تلویزیون بندر عباس در سال ۱۳۵۰ پیش بینی شده بود. اما به دلیل اهمیتی که نایس تلویزیون در این منطقه داشت و به سبب توجه خاص شاهنشاه و دولت نسبت به خلیج فارس، مرکز تلویزیون بندر عباس خارج از برنامه و سه سال زودتر از موعد پیش بینی شده ساخته شد. پس از تهران و رضاییه مرکز بندر عباس سومین مرکز تلویزیون ملی ایران بود که ساعت شش و نیم بعدازظهر روز چهارم آبانماه ۱۳۴۷ به روز میلاد شاهنشاه آریامهر به کار آغاز کرد. داستان، شروع کارهای ساختمانی این مرکز، پیشرفت آن - کار ادر زیر آفتاب گدازنده ماههای مرداد و شهریور بندر عباس - ماجرای شنیعی است و تلاشی که برای پایان کار ساختمان این مرکز در موعد معین انجام شد در نوع خود حماسه‌ای کوچک است.

هفته گذشته روز هفتم اردیبهشت ماه نخستین، پرسش شاهنشاه به هنگام دیدار از مرکز تلویزیون بندرعباس این بود که در بنای این مرکز آنچه شیوه معماری (الهام) گرفته شده است و سرپرست تلویزیون ملی ایران پاسخ داد که سقف های گنبد مانند و اجری بنا، با الهام از شیوه معماری «برکه» های شهر ساخته شده است.

توجه دقیقی که در آروز شاهنشاه نسبت به آثار این مرکز تلویزیونی مبدول فرمودند در دل کارکنان آن غرور فراوان افزید.

شاهنشاه، مهندس مدیر - سفاری، مدیر فنی و یکایک کارکنان مرکز را مورد عنایت قرار دادند با حوصله و دقت فراوان به توضیحات مسئولان تلویزیون ملی ایران درباره برنامه های این مرکز توجه فرمودند. هنگامی که آقای بیروز، استاندار استان ساحلی اطلاع داد که برای استفاده رایگان مردم در بندر عباس و قسم در اماکن عمومی دستگاههای گیرنده تلویزیون نصب شده است، فرمودند: این مسأله - بسیار مهمی است که باید به آن توجه بیشتر کرد.

موضوع نوسم باشگاههای تلویزیونی روستایی نیز از نکات مهم دیگری بود که شاهنشاه بان توجه خاص مبدول داشته و با تکیه بر این مسأله که مردم بندر عباس و نتواهی اطراف آن، از امکانات تفریح به حد کافی برخوردار نیستند، افزایش مسافتهای بخش برنامه از تلویزیون را مناسب دانستند و از اینکه قدرت فرستنده تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندر عباس با نصب ایستگاه جدید، در گوه گنو افزایش خواهد یافت ابراز خوشنودی فرمودند.

در طول یکسال اخیر - مرکز بندر عباس سومین مرکز تلویزیونی بود که مورد بازدید شاهنشاه قرار میگرفت. همراه تلویزیونی آبادان و شیراز پیش از این در دستگاه شاهنشاه رسماً گشایش یافته بودند.

در باره‌ی تلویزیون بندر عباس

* تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندرعباس در مدتی کمتر از دو ماه در گرمترین و نامساعدترین شرایط آب و هوای کشور به دست معماران و مهندسان ایرانی ساخته شد (طرح معماری بنا از آقای دکتر درویش بود و آقای سلیمی نظارت بر ساختمان را به عهده داشت کلیه کارهای ساختمانی از طرف دفتر فنی تلویزیون ملی ایران انجام شد.)

نخستین گام، ساختمان و بهره برداری از این فرستنده بود و گامهای دشوارتر، دریافت صحیح از چگونگی برخورد مردم این سازمان با - تلویزیون - جدید ترین وسیله ارتباط جمعی قرن.

تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندر عباس معرفی فرهنگ ایران زمین را در سرلوحه هدفهای خود قرار داد و تلاش کرد که در راه اعتلای سطح دانش و فرهنگ مردم به سزا کسب افتخار کند.

پی ریزی ساختمان این مرکز، روز ۲۹ مردانماه آغاز شد و تا بیست و پنجم مهر ماه ادامه یافت. از این تاریخ نصب وسایل فنی شروع شد و سرانجام این



مختصای از يك برنامه موسیقى محلی تلویزیون بندر عباس

مرکز کار خود را آغاز کرد. فرستنده تلویزیون بندر عباس، فرستنده پنجاه واتی بود که بر روی کانال یازده شروع بکار کرد و در آذر ماه ۴۸ یعنی ۱۴ ماه بعد با اضافه شدن يك طبقه تقویت کننده قدرت آن از ۵۰ وات به ۴۰۰ وات افزایش یافت.

تلویزیون ملی ایران به زودی با تاسیس يك ایستگاه فرستنده قوی ساحلی در ارتفاعات گنو خواهد توانست پوششی با تضمین کافی بوجود آورد تا تعداد بیشتری از شهر های ساحلی که هم اکنون خارج از شعاع این فرستنده قرار دارند، بتوانند از برنامه های این فرستنده استفاده کنند.

هم زمان با اقدامات انجام شده، تلویزیون خلیج فارس اقدام به تاسیس باشگاههای تلویزیونی برای

استفاده هرچه بیشتر مردم این استان کرده است و فعلاً در بندر عباس و جزایر قسم و هرمز چندین دستگاه تلویزیون برای استفاده رایگان مردم نصب شده است.

از تاریخ شروع کار تلویزیون بندرعباس تا ششم بهمن ماه ۴۷، روزانه مدت ۲ ساعت برنامه از این فرستنده پخش میشد. از تاریخ ششم بهمن ماه تا بیستم اردیبهشت ماه ۴۸، مدت پخش برنامه به چهار ساعت در روز افزایش یافت از آن تاریخ تاکنون هر روز بین شش تا هفت ساعت برنامه از این فرستنده پخش میشود.

تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندرعباس به موازات آغاز فعالیت خود، عدهای از افراد محلی را نیز برای گذراندن دوره های مختلف تلویزیون از قبیل تهیه کنندگی - کارگردانی و کار های فنی به مدرسه عالی تلویزیون و سینما به عنوان بورسیه اعزام داشت. این افراد پس از پایان دوره آموزش به این مرکز باز خواهند گشت و با تجاربی که آموخته‌اند به کار مشغول خواهند شد.

تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندرعباس در آغاز فعالیت خود با دتظر گرفتن خصوصیات منطقه‌ای هر هفته به مدت ۲ ساعت برنامه محلی تهیه و پخش میکرد و پس از سه ماه تولید محلی به سه ساعت و نیم در هفته افزایش یافت و هم اکنون بین چهار ساعت و نیم تا پنج ساعت برنامه در این مرکز تولید میشود. در تهیه برنامه های محلی سعی فراوان میشود که علاوه بر جنبه آموزشی مشکلات و نیازمندیهای مردم این استان نیز مورد بحث و گفتگو قرار گیرد.

برنامه های محلی که فعلاً در این فرستنده تهیه میشود عبارت است از برنامه های کودکان شامل قصه و مسابقه برای بچه ها که فوق العاده مورد توجه بچهها قرار گرفته است. بتیبه در صفحه ۵۰

چون چلچله‌ها، در اوج فضا، شادان، شادان

سالم بر شما ،
سالم بر شما ،
سالم دوستان .
با هم می‌رویم ، با دل‌های خوش ،
سوی بوستان . سوی بوستان .
□□
آواز میخوانیم ،
در باغ و چمن ،
خندان ، خندان ،
چون چلچله‌ها ، در اوج فضا ،
شادان ، شادان ،
از لطف هوا ،
چشم و دل ما ،
باشند روشن .
آوازه ما ، پیچید هم‌جا ، آنسوی جهان ،
آنسوی جهان .

سدا در کلافی از کلام و موسیقی می‌پیچد ، گروه آوازخوان خردسال ، صدای گرم و مهربانشان را سر داده‌بودند و می‌خواندند . فضا را آمیختهای از شادمانی ، محبت و شوق یادگیری در خود گرفته بود و بچه‌ها باز می‌خواندند: در این دنیا باید بامهربانی خود کرد از بدی‌ها دوری ، به‌خوبی‌ها رو کرد با دل و با جان بساید محبت را آرزو کرد

□□
انسانیم ، آزادی ، با نیکی‌ها دمازیم
بهر میهن خود ، بی‌باک و جانبازم
با سعی و کوشش خود دنیای بهتر می‌سازیم

□□
امروز موسیقی در شمار ضروریات زندگی انسان متقدم و از نیازهای تردید ناپذیر فرهنگی او به‌حساب می‌آید . این نیاز باید به‌شیوه‌ای درست به‌دستیاری ارزشهای واقعی موسیقی برآورده شود تا علاوه بر تأمین احتیاجات روحی و

شیفتگان خردسال هنر
موسیقی در این خانه چه می‌کنند
قدرت آفرینش نونیالان با زبان
بین‌المللی موسیقی پرورش می‌یابد



عاطفی ، به‌آسان‌بندی و بدبسنی عادت ندهد . برای این منظور آموزش موسیقی را باید از سنین کودکی و از کودکان شروع کرد . این تلاش در کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران آغاز شده است . کودکان با لباسهای مرتب ، با سازهای گونه‌گون روی صندلی‌های خود نشسته‌اند . خانم معلم مهربان انگشتانش را بر شاسی‌های پیانو می‌لغزاند و شاگردان با علاقه‌گوش می‌دهند ، از آن دست‌که انگار مریدی کلام مرادش را . بچند میز ، مقصدار زیادی وسائل موسیقی « ارف » یک پیانو که خانم معلم پشت آن نشسته ، تعدادی عکس از باغ گرفته تا شومان و شوپن و موزارت ... چند ویترین پر از وسائل آموزش موسیقی و کودکانی به‌عصمت‌دربا و خوبی چند سطر شعر ، کلاس نونیالان کارگاه موسیقی کودک را تشکیل می‌دهند . ابزارهای کوچک و بزرگ ، سازها همه حس علاقه و رغبت خاصی بین کودکان ایجاد کرده است . حالت‌های معصومانه و مشتاق برای یادگیری ، آن همه روحانیت‌که با کلام موسیقی بوجود می‌آید ، آدم را و امیدارد تا تک‌تکشان را صمیمانه ستایش کند

هدف کارگاه
شاگردان همه یکسان نیستند در بین آنها آدمهای مختلف از گروههای مختلف را می‌بینیم . کودک بالای شهری ، پائین شهری ، غنی ، متوسط ... که همه و همه مشتاقند تا با بالهای عظیم موسیقی به‌اوج خواستن ، به‌خلاقیت برسند . همه مشتاقند و این اشتیاق را من از همان ابتدا که وارد کلاسشان شدم در چشمان معصوم کودکان جستم .
کارگاه موسیقی کودک چنانکه سعید خدیبری ، سرپرست آن می‌گفت ، منظور بررسی و تدریس آموزش موسیقی خاص

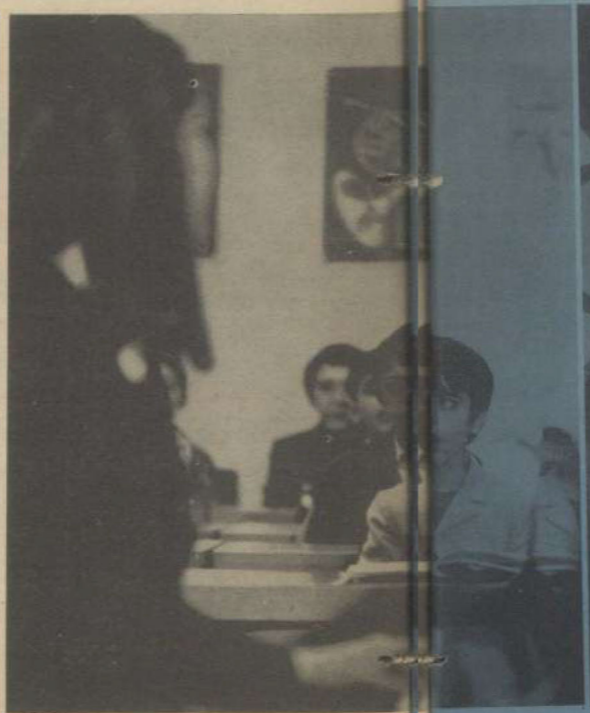
کودکان و نوجوانان بوجود آمده است . در کارگاه موسیقی کودک ، از روشهای آموزشی جدید و سازهایی‌که خاص کودکان ابداع شده است استفاده میشود و این روشها برای اولین بار در ایران به‌وسیله کارگاه موسیقی کودک اجرا شده است . یکی از این روشها متد « ارف » نام دارد .
از دو قطعه چوب ، سازی ساخته شده است تا شاگردان با آنها ، انواع ریتم‌ها را بنوازند .
با این روشها به‌آسانی میتوانند کودک را در نواختن یک قطعه یا شرکت دهند . به‌او یک آهنگ کامل یاد می‌دهند و وقتی که مدتی گذشت به‌او می‌گویند که نت چیست و سلفژ چگونه است .
هدف کارگاه موسیقی کودک تربیت کردن آهنگساز یا موسیقی‌دان نیست بلکه تحقیق در آموزش موسیقی کودکان است .
موسیقی کودک باید ساده ، شاد ، زود هضم و قابل درک و پذیرش برای کودکان و مطابق با رشد آنان باشد . برای کودک موسیقی باید بیشتر جنبه بازی و تفریح داشته باشد . او باید با شوق و اشتیاق بفرآگیری آن بپردازد . موسیقی کودک بین‌المللی است به این دلیل در همه‌جا می‌تواند قابل استفاده باشد ، کودک آسیائی یا آفریقائی فرق زیادی نمی‌کند ، هرچند که خصوصیات و سنتها در کشورهای مختلف ، گوناگون است .

کارگاه موسیقی کودک مقدمات زیادی صفحه و کتاب از موسیقی کودکان کشور های مختلف برای مطالعه جمع‌آوری کرده است که از آنها در امر آموزش استفاده میکند .
بنظر « کارل ارف » باید برای پرورش آفرینندگی ، کودکان را در

انتخاب آزاد گذاشت تا خودشان نیز گاهی آهنگ سازند و شعر بنویسند و بعد معلم به‌ساخته‌های آنها انجام ببخشد . در کارگاه موسیقی کودک همین روش اعمال میشود یکی از کودکان کارگاه بنام « فریبا » شعری ساخته بود با این متن :
بیا با هم برقصیم والس
تا که باشیم همیشه شادان
همه چرخ میخوریم
دور دنیا
تا که باشیم همه شادان
کلاس‌های کارگاه
کارگاه موسیقی کودک از سال ۱۳۴۸ ایجاد شده است و مشول آن سعی کرده است کلاسها شلوغ نشود تا معلم بتواند آموزشهای لازم را بطور یکسان در باره کلیه دانش‌آموزان اعمال دارد . برای عدای ممکن است این سوء تعبیر پیش آید که موسیقی کودک با تئوری و نت‌نویسی و سلفژ مخالف است حال آنکه این چنین نیست و روشهای جدید آموزش موسیقی کودک را برای یادگیری مطالب مشکل موسیقی آماده می‌سازد .
سازهای آموزشی گوناگون هستند که مناسبترین آنها در این کارگاه مورد استفاده کودک قرار میگیرند .
این سازها عبارتند از :
چوب ، قاشق ، دایره زنگی ، سه‌گوش ، زنگهای ملودیک ، سیلوفون ، کلونک‌اشپیل ، دقک ، طبل‌های مختلف و گروهی ساز دیگر ...
کلاسهای آموزش موسیقی برای کودکان در سنین مختلف عبارتند از :
کلاس کودکستانی . برای کودکان چهار الی هفت‌ساله
کلاس خردسالان برای کودکان هفت الی نه ساله
کلاس گروه‌آواز جمعی (کر)

مشکل از کودکان دبستانی کلاس‌سازی برای کودکان مبتدی (۳ کلاس)
کلاس سازی برای کودکان پیشرفته
کلاس اجرای داستان همراه با موسیقی (مشکل از کودکان و نوجوانان دختر و پسر از دو شبانه‌روزی)
کلاس نوجوانان
بدنیست بدانید که فعلا از هیچکدام از شاگردان این کلاسها شهریه دریافت نمیشود .
در زمینه موسیقی ایرانی و آواز های جمعی تلاشی که در کارگاه موسیقی شده است بیشتر بصرمبنای موسیقی فولکلوریک ایرانی بوده است .
در کلاسهای کارگاه موسیقی چند معلم تحصیل کرده از جمله خانم ژاله فریدی ، خانم قرچه‌دانی ، خانم قدیری ، خانم منشی‌زاده و خانم فرهودی حسینی و خانم قوام صدیقی تدریس میکنند .
آشنایی با معلمین
سیمین قدیری به‌سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد . پس از تحصیلات ابتدائی در هنرستان عالی موسیقی در رشته آواز و زیر نظر خانم ثولین باشجه‌مان به‌تحصیل مشغول شد و سپس در کلاسهای شبانه هنرستان به‌تحصیل موسیقی ادامه داد .
خانم قدیری تاکنون در گروه کر هنرستان و همچنین گروه اپرا فعالیتهاش داشته است . عضو سازمان کر و یکی از سولیست‌های آن بوده و تاکنون در برنامه های متعدد از جمله برنامه‌های تلویزیون هنرمنائی کرده است .
او اکنون در کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران به‌تدریس کر کودکان مشغول است .

مشکل از کودکان دبستانی کلاس‌سازی برای کودکان مبتدی (۳ کلاس)
کلاس سازی برای کودکان پیشرفته
کلاس اجرای داستان همراه با موسیقی (مشکل از کودکان و نوجوانان دختر و پسر از دو شبانه‌روزی)
کلاس نوجوانان
بدنیست بدانید که فعلا از هیچکدام از شاگردان این کلاسها شهریه دریافت نمیشود .
در زمینه موسیقی ایرانی و آواز های جمعی تلاشی که در کارگاه موسیقی شده است بیشتر بصرمبنای موسیقی فولکلوریک ایرانی بوده است .
در کلاسهای کارگاه موسیقی چند معلم تحصیل کرده از جمله خانم ژاله فریدی ، خانم قرچه‌دانی ، خانم قدیری ، خانم منشی‌زاده و خانم فرهودی حسینی و خانم قوام صدیقی تدریس میکنند .
آشنایی با معلمین
سیمین قدیری به‌سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد . پس از تحصیلات ابتدائی در هنرستان عالی موسیقی در رشته آواز و زیر نظر خانم ثولین باشجه‌مان به‌تحصیل مشغول شد و سپس در کلاسهای شبانه هنرستان به‌تحصیل موسیقی ادامه داد .
خانم قدیری تاکنون در گروه کر هنرستان و همچنین گروه اپرا فعالیتهاش داشته است . عضو سازمان کر و یکی از سولیست‌های آن بوده و تاکنون در برنامه های متعدد از جمله برنامه‌های تلویزیون هنرمنائی کرده است .
او اکنون در کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران به‌تدریس کر کودکان مشغول است .





ژاله فریدی تحصیلات موسیقی خود را در هنرستان عالی موسیقی در رشته آواز شروع کرد و برای ادامه تحصیل و طی دوره عالی موسیقی در سال ۱۹۵۷ به آکادمی موسیقی وین وارد شد و دوره ۶ ساله آواز را در آکادمی با تخصص در « لیدو اوراتوریم » به سال ۱۹۶۳ با موفقیت پایان رسانید و از آن آکادمی فارغ التحصیل شد.

ژاله فریدی مدت ۴ سال در دانشگاه پهلوی شیراز به تدریس موسیقی اشتغال داشت و در حال حاضر در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تدریس آواز می‌کند و ضمناً در کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران کلاس « داستان توأم با آواز و موسیقی » را عهده‌دار است.

ژاله فریدی طی دوران اقامت و تحصیل در وین کسرت‌هایی در وین، گراتس، لینس و نیس (جنوب فرانسه) و همچنین تهران و شیراز اجرا کرده است که با موفقیت توأم بوده است. سعید خدیوی، مسئول کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران به سال ۱۳۱۴ در تهران متولد شد. در سال ۱۳۳۲ دوره هنرستان عالی موسیقی را به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به جمهوری فدرال آلمان سفر کرد و در دانشگاه « هایدلبرگ » آلمان به مطالعه و تحقیق در رشته‌های آموزش و پرورش و موسیقی پرداخت و به سال ۱۳۴۲ درجه دکترا گرفت. رساله ایشان در زمینه « رغبت و انگیزه نوجوانان و جوانان دبیرستانی به انواع موسیقی » در کار اصلاح نظام برنامه موسیقی آلمان غربی مورد استفاده قرار گرفت.

پس از بازگشت به وطن به سردبیری مجله موسیقی وزارت فرهنگ و هنر منصوب شد و علاوه بر آن مدتی درست

تعلیم پیانو دید. مدت دو سال در شهر آبادان به تدریس موسیقی در دبستانها و کودکان مشغول بود.

خانم منشی‌زاده اکنون نه سال است که در تهران تدریس موسیقی در کودکان دبستان و دبستان را به عهده دارد و در این مدت به گردآوری اشعار و تنظیم و تصنیف سرودهای مخصوص کودکان دست‌زده است.

خانم منشی‌زاده به سال ۱۳۴۵ به انگلستان سفر کرد و مدت یکسال در کودکان دبستانهای لندن و شهر « اکستر » به کارآموزی در زمینه موسیقی کودکان پرداخت.

خانم منشی‌زاده تاکنون برنامه‌هایی در زمینه آموزش موسیقی کودکان و نوجوانان در تلویزیون اجرا کرده است و در کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان تلویزیون ملی ایران در کلاس موسیقی کودکان و کلاس خردسالان و یکی از کلاسهای سازی مخصوص خردسالان به تدریس مشغول است. وی در حال حاضر نزد استاد ملیک اصلانیان تحصیلات پیانو خود را تکمیل می‌کند.



اما استنساخ کتب به احوالی آرامتر و مستقر تر نیاز داشت و در سراسر جزایر بریتانیا دو سه جا بود که مدتی کوتاه این امنیت نسبی را دارا بود. یکی از آنها « آیونا » Iona (شکل ۷) بود، که امن و مقدس است. من در جوانی تقریباً هر سال به « آیونا » می‌رفتم. هرگز نشد که پا به آنجا بگذارم و احساس کنم که « بزوی از نور خدایان در این سرزمین هست ». « آیونا » مانند اماکن مقدس دیگر « دلفی » Delphi یا « آسیزی » Assisi پر ایهت نیست، اما بیش از هر جای دیگری که من شناسم به آدم احساس آرامش و آزادی درونی می‌دهد. چه چیزی باعث این احساس است؟ نوری که از هر سو می‌تابد! ساخت زمین که در پس‌کوههای رفیع « مل » Mull شباهتی شگفت به یونان، حتی به « دلووس » Delos دارد! ترکیب دربار سبز، شتهای سفید و خدایان صورتی رنگ! یا خاطره آن مقدساتی که برای دو قرن تمدن غربی را زنده نگاهداشتند!

« آیونا » را « سن کلمیا » St Columba در سال ۵۶۲ از ایرلند به این‌جا آمده بود بنیاد نهاد. چنین می‌نماید که پیش از آمدن او نیز « آیونا » مکان مقدس شمرده می‌شده، بعد هم که بعد از چهار قرن مرکز مسیحیت سلتی بود. گفته می‌شود در این جزیره سیمند و شست صلیب بزرگ سنگی وجود داشته، که تقریباً همه آنها را در دوران اصلاح مذهبی به دریا ریخته‌اند. هیچکس نمی‌داند که کدام یک از نسخ خطی سلتی در این‌جا تحریر شده و کدام در جزیره « لندیس فارن » Lindisfarne در « نور نامبریا » Northumbria و در واقع اهمیت ندارد، زیرا همه آنها به سبکی هستند که ما آنرا به حق سبک ایرلندی می‌نامیم. همه آنها به خطی خوش نوشته شده‌اند و حروف واضح و پیراسته آنها پیام مذهبی را به سراسر جهان فریب‌رسانده‌اند.

کنت کلارک « تمدن »

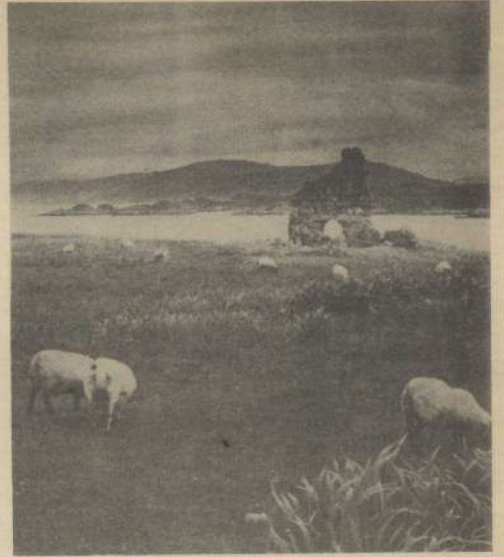
ترجمه: دکتر حسن برنات

نزدیک صفحات این کتب نیز مفصل است ولی نکته شگفت این که این تزیین‌ها آگاهی بسیار کمی را از فرهنگ کلاسیک و مسیحی نشان می‌دهند. همه کتب انجیل هستند، اما تقریباً نیمی از سمبل‌های مسیحیت آند، جز در مورد جانوران که آنها را بسیار خشن و شرقی تصویر کرده‌اند و مظهر چهارتن حواری نویسنده انجیل‌های ازمیانه‌اند. وقتی چهره انسان در این تصاویر نمایان می‌شود، بسیار ضعیف تصویر شده است. در یکی از آنها نساخ بهتر دیده که در کنار تصویر انسان توضیح دهد Imago Hominis یعنی تصویر انسان (شکل ۸). اما صفحانی که تزیین خالص هستند شاید غنی ترین و پیچیده ترین نمونه تزیین انتزاعی باشند که تاکنون پرداخته شده و در غنا و پالودگی هم‌تراز هنر اسلامی شمرده می‌شوند. ماده ثانیه به آنها نگاه می‌کنیم و سپس به سراغ چیزی می‌رویم که بتوانیم بخوانیم یا ترجمه و تفسیر کنیم. اما مردی را تصور کنید که خواندن نمی‌داند است و گاه هفت‌ها جز این صفحات چیزی نداشته که به آن نگاه کند. در آن صورت این صفحات اثری آرامش بخش برای او نداشته‌اند. شاید آخرین اثر هنری که در « آیونا » بوجود آمده



« Aix - la - Chapelle »

کتاب « کلز » Kells بود اما پیش از آنکه این کتاب به پایان آید، اسقف « آیونا » ناچار شد به ایرلند بگریزد. دریا از خشکی تهدید کننده‌تر شده بود. مردان شمال، یعنی « وایکینگ » ها راه افتاده بودند. به قول یک نویسنده معاصر ایرلندی « اگر در هر دهان صد زبان باشد، نمی‌تواند رنج و بلا و ستمی را که هر خانواده ایرلندی از آن مردم شجاع، خشمگین و کافرکش کشیدند باز گوید، یا روایت کند یا بر شمرد ». سلتها چندان عوش نشده‌اند. « وایکینگ » ها بر خلاف اقوام سرگردان قبلی، اساطیر نسبتاً درختانی داشتند که واگتر آنرا در موسیقی خوش برای ما به شکل رمانتیک در آورده است. کتیبه‌های سنگی کهن آنها گویی قدرتی جادویی دارد. آنان آخرین قوم اروپایی بودند که در برابر مسیحیت مقاومت کردند. سنگ قبر هایی از آنان در دست است که در اواخر قرون وسطی ساخته شده و بر یک روی آنها تصویر « ووتان » Wotan خدای اساطیری « وایکینگ » و بر روی دیگر سمبل‌های مسیحی حک شده، ناگفته‌ها مسیحیت هر کدام درست درآمد زبانی نکرده باشد یک ثابت عاج آنها در



(شکل ۷)



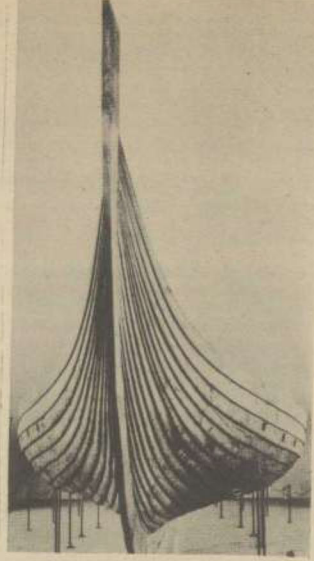
یکی از نسخ خطی سنتی



(شکل ۸)



(شکل ۹)



(شکل ۱۰)



(شکل ۱۱)

است تعیین کند و سبیلی بیاید که بتوان آنرا در برابر معابد یونانی قرار داد ، بی شک کشتی وایکینگ ها را خواهد یافت معبد یونانی بی حرکت و استوار است ، کشتی وایکینگ سبک و پر تحرک است . دوتا از کشتی های کوچک وایکینگ که به عنوان مدفن افراد مورد استفاده قرار می گرفتند ، هنوز باقی مانده است . یکی از آنها، کشتی گوکستاد (شکل ۱۰) برای سفر های طولانی ساخته شده بود ، و در واقع کشتی کریستف کلمب که در ۱۴۹۲ از اقیانوس اطلس گذشت تقلیدی از آن بود . این کشتی چون یک زینت دریائی عظیم و غرق نشدنی به نظر می آید کشتی دیگر که اوزبرگ Oseberg (شکل ۱۱) است که ظاهراً بیشتر کشتی تشریفاتی بوده و سرشار از کار های درخشان هنرمندانه است . حکاکی روی مدافه این کشتی دارای سیلان همان خطوط بی پایانی است که زیر بنای سبک ترین بزرگ موسوم به رومانسک شد . وقتی حماسه های منثور ایسلندی را که در شمار بزرگترین کتب جهانند می خوانیم باید بپذیریم که مردان شمال فرهنگی نیز بوجود آورده بوده اند . اما آیا این به معنای تمدن بود ؟ راهبان « لیندیس فارن » آنرا تمدن نمی دانستند ، آلفرد کبیر نیز نمی دانست و مادرینیوایی که می خواست با خانواده خود در کنار رود سن مستقر شود نیز آنرا تمدن نمی شمرد .

تمدن چیزی بیش از انرژی ، اراده و قدرت خلاق است ، در تمدن چیزی هست که مردان شمال آنرا نداشتند ، اما حتی در زمان آنان ، در اروپای غربی شروع به پیدایش کرده بود . آنرا چگونه تعریف کنیم ؟ خلاصه بگویم حسن تدوام است . اقوام سرگردان و مهاجمان در حالت تغییر دائمی بودند ، نیازی به این نمی دیدند که از هجوم بعدی ، سفر بعدی و نبرد بعدی فراتر بنگرند . به این جهت به نظرشان نمی رسید که خانه های سنگی بسازند یا کتاب بنویسند . تقریباً تنها عمارت سنگی که بعد از مزار شودوریک ، از خلال قرون باقی مانده ، « صمدی گاه » پوایه Poitiers است . خامی وقت انگیزی دارد . سازندگان آن کوشیده اند عناصری از معماری رومی را بکار بگیرند ، کتیبه ها و گچ بریها و سرتوتها بسازند ، اما نیت اصلی خود را فراموش کرده اند . ولسی لاژن این بنای حقیر به قصد ماندگار بودن ساخته شده ، و صرفاً لاجیب دشمنانها نیست ، به نظر من انسان متعین باید حس کند که به جای از مکان و زمان تعلق دارد ، و باید آگاهانه به آینده و گذشته بنگرد . برای این منظور دانستن خواندن و نوشتن شرایط مناسبی ایجاد می کند .

این مقصود به مدتی بیش از پانصد سال در اروپای غربی حاصل شد . براسی دانستن این نکته تکان دهنده است که در تمام این مدت هیچ فرد غیر مذهبی ، از شاهان و امپراطوران گرفته تا پایین ، خواندن و نوشتن نمی دانسته است . شارلمانی خواندن را آموخت ، اما نوشتن نمی دانست . در کنار بستر او الواح مومی گذاشته بودند تا نوشتن را روی آنها تمرین کند ، امامی گفت که نمی تواند قلم را بچرخاند . آلفرد کبیر که مردی با هوش استثنایی بود ، در چهل سالگی خواندن آموخت ، و مولف چند کتاب شمرده می شود ، گرچه به احتمال مطالب این کتب را در نوبی دبیرخانه به منشیان دیکته می کرده است . هردان بزرگ ، حتی روحانیان ، مانند امروز معمولاً مطالب خود را به منشیان دیکته می کردند و ما این را در تذهیب های قرن دهم می بینیم . البته اغلب روحانیان عالی مقام خواندن و نوشتن می دانستند و تصاویر نویسندهگان چهار انجیل که نقش محبوب و گاه تنها نقش نخستین نسخ خطی قرن دهم است ، خود مسئول نبودن بسیاری از ودیعه تقریباً الهی دانشان می دهد . اما سن گروگوری St Gregory که در یک نقش حاج قرن دهم به نظر می رسد خود را تمام و کمال وقف علم کرده است ، خود مسئول نبودن کردن بسیاری از کتب کلاسیک ، حتی چندین کتابخانه بوده است ، زیسرا می ترسیده که این کتب توجه مردم را از خواندن آثار مقدس منحرف کند . با این نصیب و ویرانگری شکست است که اصلاً ادبیات ماقبل مسیحی باقی مانده و به ما رسیده است . در واقع هم این ادبیات دست از دست متعصبان ویرانگر در رفته است . تا آنجا که اروپا وارث یونان و روم است ، این میراث را با رونق و صب به دست آورده است .

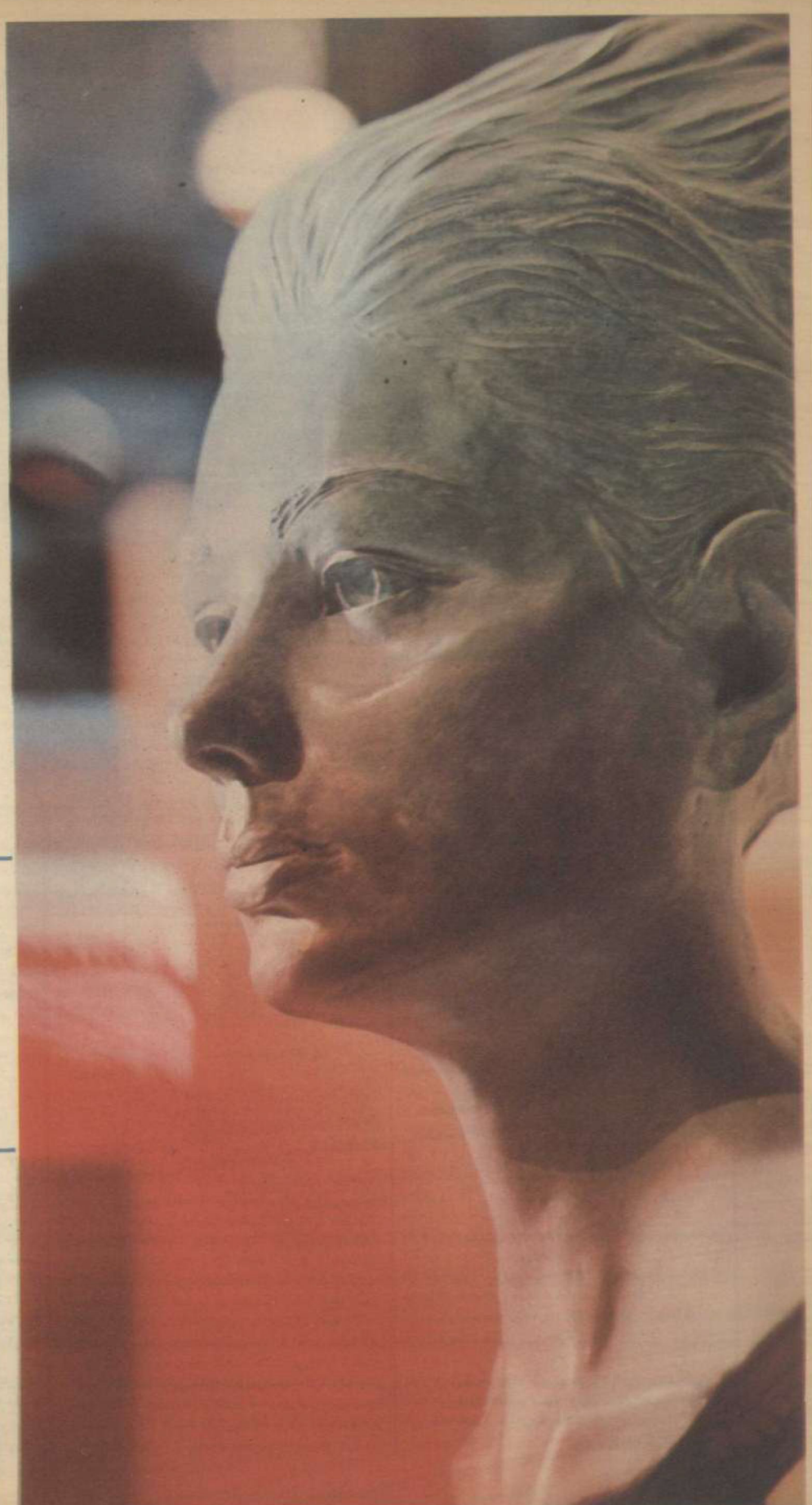
با وجود تغییر شرایط و امکانات ، اروپا برای آن باقی ماند که هوش و خرد بشری تا حدودی پا برجا ماند و در طول چندین قرن ، علامه افراد هوشمند به کلیسا پیوستند . برخی از آنان ، مانند گرگوری اهل تور که مورخ بود مردانی بسیار با هوش و بسیار کم تعصب بودند . نمی توان گفت که چند نسخه از متون باستانی در دیر های سلتی در دسترس اروپا آمده ، در جاهایی مانند تور و تولوز Toulouse نسخ خطی رومی باقی مانده ، اما اگر حدائق نبات وجود نداشت دیرها نمی توانستند حافظان تمدن شوند ، و این نبات در اروپا برای نخستین بار در سلطنت فرانکها بدست آمد . این نبات از راه جنگ به دست آمد . همه تمدنهای بزرگ در مراحل نخستین خود بر اساس پیروزی در جنگ استوار شدند . رومیان سازمان یافته ترین و بی پروا ترین جنگجویان منطقه ایتالیای قدیم بودند - فرانکها نیز چنین بودند . کلویس Clovis و جانشینانش نه فقط دشمنان خود را مغلوب کردند ، بلکه خود را با ستمگرها و شکنجه هائی که حتی در مقایسه با ستمگری نازیها برجسته می نماید ، حفظ کردند . جنگ بود و جنگ و جنگ ، نقاشیهای قرن نهم برای نخستین بار نشان می دهند که سواران رکاب داشته اند -

میلادی باقی مانده بود ، امروز نیز باقی است . کاتبان شارلمانی طی استنساخ از نسخ خطی زیباترین و تقریباً عملی ترین و آسانترین حروف لاتینی را ابداع کردند ، بطوریکه اصحاب رنسانس که میخواستند جانشین واضح و زیبایی برای حروف خرچنگ قوریاها « گوتیک » بیابند حروف عهد « شارلمانی » را احیاء کردند . این حروف کتابش تا به امروز مانده است . شارلمانی مانند اکثر مردان مقتدر که ناچار به سختی خود آموزی کرده اند ، ارزش آموزش و پرورش را سخت درک می کرد و بخصوص به آموزش عامه اهمیت می داد . او فرمانهای صادر کرد و کوشید آنها را اجرا کند ، اما کلمات این فرمانها روشنتر نحوه آموزش او هستند : « هر معلم باید مراقب باشد که تعلیمات لازم در مزامیر ، نت نویسی موسیقی ، سرود و گاهستاری و سالتشاری شود . در ستورزیان داده شود » این تکیه بر شচারش فصول و ساهای نشان می دهد که هنوز تا تعلیم و تربیت واقعی راه اندازی در پیش بوده است .

گرایش شارلمانی به اندیشه امپراطوری سبب شد که وی نه تنها تمدن باستان ، بلکه سلف عجیب آنرا که مسا میراثی بیژانسی می نامیم را بررسی کند و سرمشق قرار دهد . قسطنطنیه به مدت ۴۰۰ سال بزرگترین شهر جهان و تنها شهری بود که کم و بیش از دستبرد قبایل کوچنده در امان مانده بود . برای خود تمدنی تمام میار بود . در این شهر عمارات و آثار هنری بوجود آمد که به کمال بسیار نزدیک بود ، اما پیوند آن با جهان غرب کاملاً بریده شده بود ، زیرا هم زبان آن یونانی بود ، هم مذهبش با غرب تفاوت داشت و هم نمی خواست خود را در کین جویهای وحشیان غرب وارد کند . اندکی از هنر آن به غرب رسوخ کرد و سرمشقی برای نخستین تصاویر منقوش در نسخ خطی قرن هشتم شد . اما در مجموع بیژانسی از غرب دورتر بود تا از اسلام که پایگاهی برای زندگی مشغول مغربی در جنوب اسپانیا استوار ساخته بود . به مدت سیصد سال هیچ امپراطور شرقی از رم دین نکرده بود ، و وقتی در سال ۸۰۰ شارلمانی فاتح بزرگ به رم رفت باب تاج امپراطوری مقدس روم را که تازه بود بر سر او نهاد و این حقیقت را که امپراطور رسمی در قسطنطنیه است نادیده گرفت . بعد ها از شارلمانی شنیدند که این ماجرای معروف را اشتباهی از جانب خود می دانسته است . شاید حق با او بود این جریان به پای حق سیدات بر امپراطور داد که به نوبه خود علت ، یا بهانه ، سیصد سال جنگ شد . اما تضادهای تاریخی بسیار دو پهلو هستند . شاید همین کشمکش بین قدرتهای لاهوتی و ناسوتی دو سراسر قرون وسطی ، درست همان عاملی بود که تمدن اروپایی را زنده نگاه داشت . اگر هر یک از دو قدرت مطلق می یافتند ، شاید جامعه اروپایی

ترین جلد ها را بسازند و بهترین صحافی ها را انجام دهند . جلد آنها معمولاً یک صفحه عاج بود که دور آنرا طلا و جواهر گرفته بود . برخی از این کتب هنوز هم به همان شکل قدیمی باقی مانده اند ، اما حتی در مواردی که طلا و جواهر آنها را برده اند ، صفحات عاج برجا مانده اند و این قطعات کوچک کنده کاری ، از لحاظ معینی بهترین نشان دهنده زندگی فکری اروپا به مدت دو سده است . بهترین کتب به شمار می روند . (شکل رنگی صفحه ۹) از بهم ریختن امپراطوری شارلمانی چیزی شبیه اروپای فعلی پیدا شد : فرانسه در غرب ، آلمان در شرق و لوتارینگیا Lotharingia ، با بقول امروزی ما سرزمین لورن Lorraine باریکهای بین آن دو . در قرن دهم بخش آلمانی زیر فرمان فرمانروایان ساکسونی ، روی دو فراد داشت . سه فرمانروا ، هر سه بنام اوتو Otto یکم پس از دیگری بعنوان امپراطور تاج بر سر نهادند . مورخان معمولاً قرن دهم را مانند قرن هشتم تیره و وحشی می دانند . این بدان جهت است که مورخان آنرا از نظر گاه تاریخ سیاسی و کلمات مکتوب می نگرند . اگر ما در آن آنچه را راسکین کتاب هنر نامیده است بنترسیم ، نظر بکلی دیگری خواهیم یافت ، زیرا بر خلاف انتظار ، قرن دهم آثاری پدید آورده که از نظر جلوه و درخشش ، از نظر مهارت فنس و حتی از نظر ظرافت ، مانند آثار هر عصر دیگری هستند . بار دیگر که آخرین بار نیست ، ما در ضمن مطالعه تمدن در میابیم که معادل شمردن و ارتباط دادن هنر و جامعه تاچه حد دشوار است . میزان هنر این قرن حیرت انگیز است .

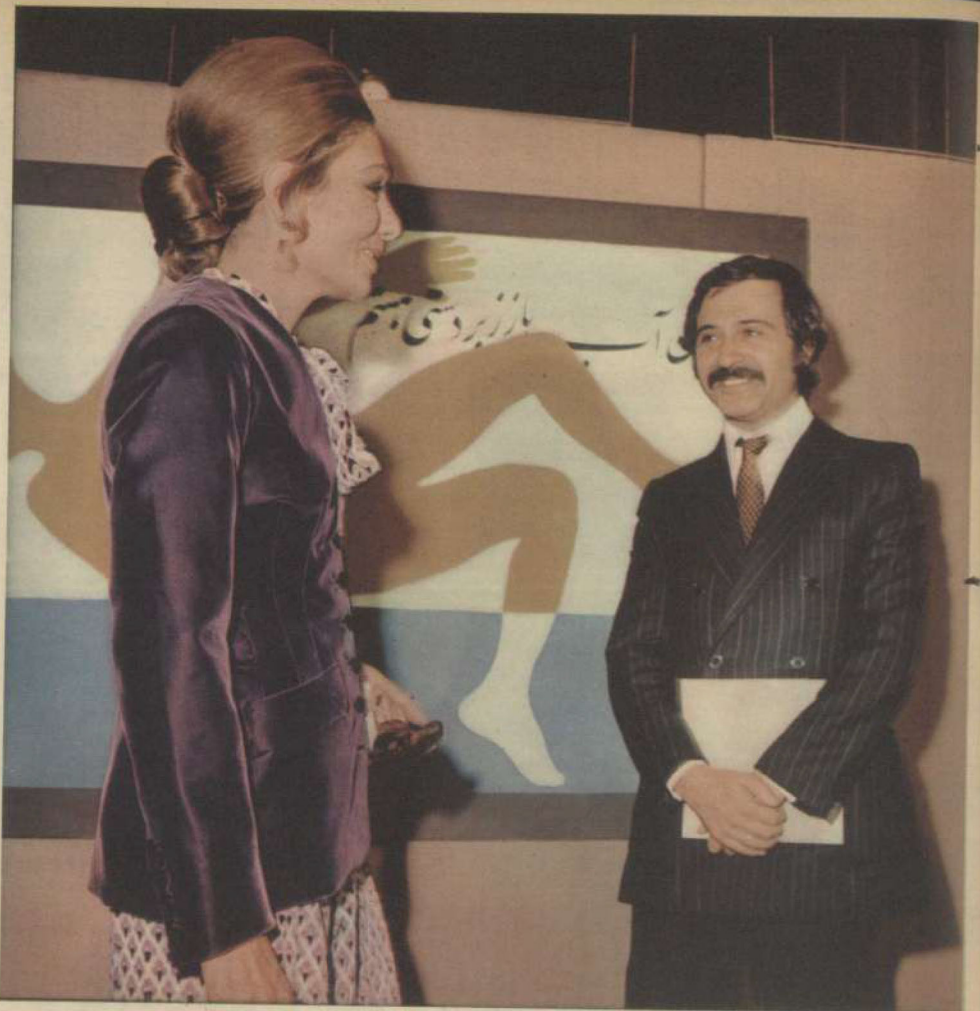
شاهزادگان حامی هنر ، مانند « لوتار Lothar و « شارلمانی » سفارش تهیه بسیاری نسخ خطی را دادند و آنها را با جلد های مرصع بعنوان هدیه برای فرمانروایان دیگر و ارباب کلیسا فرستادند . مصری که چنین اشیاء نفیسی را بعنوان وسیله ترفیبه به دوستی ارزش می نهاد ، نمی تواند کاملاً وحشی شمرده شود . حتی انگلیس که در عهد « شارلمانی » ، در تیرگی روستایی فرق شده بود نیز در قرن دهم به خود آمد و چنان آثار هنری بوجود آورد که کمتر نظایر آنها در این جزیره ساخته شده است . آیا یک طرح انگلیسی ظریفتر از « تصلیب مسیح » که صفحه اول کتاب « مزامیر موجود در موزه بریتانیاست می توان یافت ؟ اشطان Aethelstan در تاریخ انگلیس چهاره ای روشن و قهرمانی نیست ، اما مجموعه او که به تفصیل توصیف شده سبب می شد که آقای « مورگان » را که مشتاق طلا بود ، از رشک برافروزد . البته این اشیاء شکفت معمولاً حاوی بقایای قدسیان بودند و این بهانه معمولی برای هنرمند بود که قیمتی ترین مصالح بقیه در صفحه ۹۷



- آرزوی ما این است که هنرمند ایرانی از راه هنرش زندگی کند.
- تاریخ هنر باید به مردم آموخته شود حتی به وسیله رادیو و تلویزیون.
- اگر آموزش هنری وجود داشت، امروز ما ناگزیر نبودیم آثار هنری ایران را به چند برابر قیمت برای موزه هایمان خارج خریداری کنیم.

در نمایشگاه هنر معاصر ایران

هشدارهای دقیق شهبانوی ایران به مردم، هنرمندان و تاریخ نویسان هنر



کامران طباطبائی دیا در پیشگاه علیاحضرت
آب، اثر هنرمند در عکس دیده می شود

علاقه مند به هنر و فرهنگ را مورد خطاب قرار می دهند و با مهربانترین کلمات، آینده هنر ایران و اختیار واقعی در مورد سنجش و ارزیابی هنر معاصر را به دست آنها می سپارند و به همانگونه که از حفاظت فرهنگ و هنر دیرین به وسیله نسل های پیش یاد می فرمایند. باره های دیگر سخنان علیاحضرت، هشدارهایی است به مردم و هنرمندان و تاریخ نویسان هنر. سخنانی که از هوشی ماورایی برخوردار است و ضربه هایی است که جنبه بیدار کنندگی دارد. بیدار کردن هنرمند و هشدار کردن مردم به آنچه تاریخ آینده ایران از آنها انتظار دارد.

گفتار علیاحضرت شهبانو فرح، می تواند نمایشگر توجه دقیق و نظارت دلسوزانه ایشان بر حیات هنر دیرین و معاصر ایران باشد، و نیز می تواند نشان دهد که در جریان انقلاب همه جانبه ایران، شهبانوی روشنفکر این سرزمین تاچه اندازه به اندیشه و فرهنگ و هنر ایران توجه دارند و نگران زندگی سالم و ادامه ست های ایرانی هستند.

مخاطب پاره ای از گفتار شهبانو فرح هنرمندان هستند. هنرمندان که همواره باید خود را در آینه آینده بررسی و قضاوت کنند و این گفتار ها می تواند موازنه سنجش روحی هنرمندان و افتتاح داوری آنها در باره خودشان باشد.

در پاره ای دیگر از گفتارها، علیاحضرت مردم

نمایشگاهی از آثار نقاشان معاصر ایران متعلق به مجموعه شخصی علیاحضرت شهبانو فرح در محل دفتر مخصوص برپا شد.

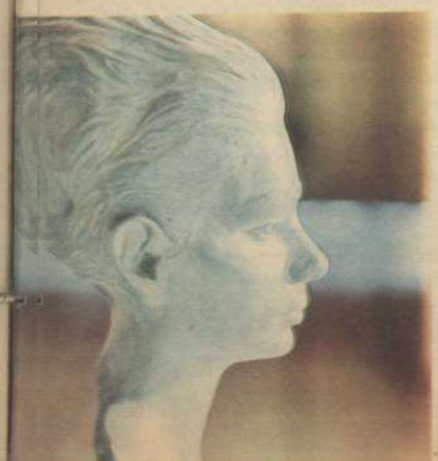
در این نمایشگاه خصوصی تابلو هایی از حسین زنده رودی، بهمن محض، لیلی متین دقتی، منصور قند ریز، ابوالقاسم سعیدی، پرویز تناولی، سهراب سپهری، ایران درودی، کامران طباطبائی دیا و ... شرکت داشت.

آنچه در زیر می آید، قسمتی از بیانات شهبانوی هنر شناس ایران است در مراسم گشایش نمایشگاه هنر معاصر ایران.

بقیه در صفحه ۴۸



فرهاد و مشوفه، اثر پرویز تناولی



تندیس علیاحضرت شهبانو فرح - کار مهری معتمدی

جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

حشید ارجمند

قسمت دوم

محتوا و چهار چوبهای اجتماعی

فصل سوم

وسایل و طرز کار برد آنها

توسعه گیرنده‌های رادیو، پیشرفتهای فنی، تجهیزات برنامه‌ها و بخصوص رقابت بیش از پیش هراس‌انگیز تلویزیون است.

تلویزیون، بعد از تحقیقات و آزمایشهای مبهمی در مراحل تجزی، بین سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ و بعد از برقراری برنامه‌های مرتبی در چند کشور هنوز وسیله قابل اعتنا و وسیعی نبود. تنها با پایان یافتن جنگ جهانی دوم بود که پیشرفت آن شروع شد. و بعد، مساله تعیین قواعد و اصول و انتخاب سیستم‌های بهره‌برداري بزرگترین نقش را در تاریخ رادیو و تلویزیون بازی کردند.

برای آنکه تصویری از سرعت توسعه دو تکنیک رادیو و تلویزیون بدست بدهیم بگذاریم چند رقم بپردازیم:

اول در مورد رادیو - تعداد پست‌های گیرنده رادیو در تمام دنیا، که در سال ۱۹۴۹، صد و پنجاه میلیون واحد بود، در ۱۹۵۹ به ۳۱۵ میلیون و در ۱۹۶۰ به ۳۷۰ میلیون واحد رسید. از این تعداد نصف آن در آمریکای شمالی و یک‌سوم در اروپا مسورد استفاده قرار داشت و آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و خاورمیانه هم جمعا فقط یک‌ششم رادیوها را در اختیار داشتند. در ۱۹۶۰ تنها در کشور فرانسه یازده میلیون پست رادیو وجود داشت و این رقم نشان می‌دهد که در آن تاریخ ۹۰ درصد خانواده‌ها یک رادیو در اختیار داشته‌اند. ایالات متحده آمریکا، در سال

در اینجا نمی‌خواهیم تاریخچه رادیو و تلویزیون را ذکر کنیم. اکتفا می‌کنیم به تذکر مراحل اصلی گسترش آنها و تأکیدی روی عطفها به چهار چوب جامعه‌شناسی.

«ر. پرادالیه» در کتاب «هیرادیفونیک» سه مرحله را در توسعه جهانی پخش رادیویی تشخیص داده است.

از اولین سالهای قرن بیستم تا ۱۹۲۷ عصر تلگراف بی‌سیم است. نخستین آزمایشها در این زمینه تا پیش از جنگ اول جهانی فقط توجه تعداد معدودی از آماتورها را جلب کرد. تا آنکه یک حادثه فزونی را که این تکنیک جدید می‌بایست در تاریخ سیاسی ایفا کند، آگاهی داد: در نوامبر ۱۹۱۷ رزمناو «اورور» تعلیمات کمیته انقلابی روس را توسط امواج رادیویی به نیروهای ارتش سرخ در ناحیه پتروگراد مخابره کرد. رونق کار رادیو که به‌عناصرت جنگ جهانی چهارم وقفه شده بود با آغاز صلح و آرامش از سر گرفته شد. بزودی برنامه‌های مرتبی در کشور های متعدد ایجاد شد. در ۱۹۲۷ رادیو به‌صورت وسیله اطلاعاتی بزرگ در تمام اروپا پذیرفته شد. و نه تنها این، بلکه به‌عنوان ماشین انتقال صوت موسیقی، هرچند که کیفیت صدا در آن زمان نامطلوب بود؛ و در پیروزی بود. در همین تاریخ «رادیو - آکت» مقررات طول امواج را برقرار کرد.

دوره دوم از ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۰ است که عصر بلوغ رادیو نامی گیرد. پیشرفتهای فنی قابل‌ملاحظه‌ای به‌دست می‌آید و دیگر فقط آماتورها و دوستداران کارهای مکانیکی نیستند که به‌رادیو توجه پیدا می‌کنند. اطلاعات و اخبار و موسیقی نقش اساسی خود را محفوظ نگاه می‌دارند اما برنامه‌های نوع دیگر (واریته، تئاتر) هم به‌وجود می‌آیند.

در بسیاری از کشورهای اروپا، دولت سهمی در امر پخش رادیویی دارد و پست‌های فسرستنده خصوصی، به‌تأییل خود، زمینه «جدی» را به‌نفع دولت رها می‌کنند. رادیو در عین حال یک وسیله تبلیغات سیاسی در معیار بین‌المللی می‌شود. از قبل از ۱۹۳۰ رادیو مسکو برنامه‌هایی به‌زبانهای مختلف پخش می‌کند.

در ۱۹۳۳ آلمان سازی شروع به‌پخش برنامه‌های مخصوص آمریکای شمالی می‌کند. در ۱۹۳۹ بیش از ۲۵ کشور به‌وسیله رادیو با شنوندگان خارجی تماس برقرار می‌کنند و در طول مدت جنگ جهانی دوم، جنگ امواج، قدرت سیاسی رادیو را ثابت می‌کند.

سومین مرحله که «پرادالیه» آن را عصر «فرهنگ رادیو فونیک» می‌نامد بعد از جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود. ویژگی این عصر، گسترش و



دماغ و

دوایر و

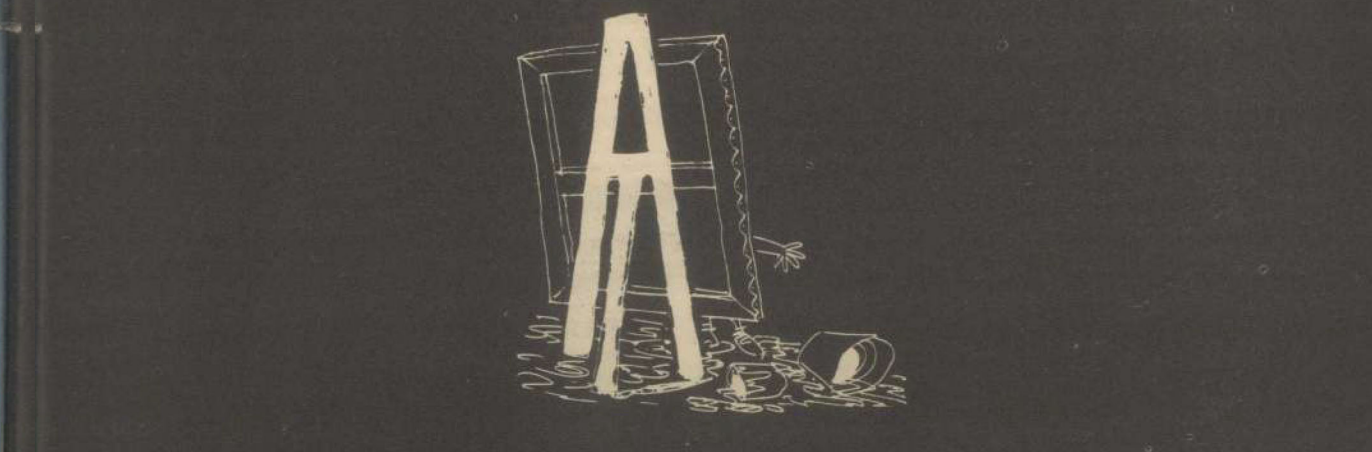
چشم چشم



چوب چوب

به گرد و

نهن



سکمه

۱۹۵۶ تعداد صد و پنجاه میلیون رادیو داشته است یعنی هر نفر آمریکایی دارای یک رادیو بوده است. در مورد تلویزیون سرعت توسعه به‌سبب کشورهای بسیار متفاوت بوده است. در پایان سال ۱۹۵۸ در تمام دنیا ۷۶ میلیون گیرنده تلویزیون وجود داشته (که بیش از نصف آن‌ها در آمریکای شمالی بوده است)؛ این رقم در ۱۹۶۰ به ۹۰ میلیون گیرنده رسید. در ۱۹۶۱، تلویزیون در ۶۶ کشور وجود داشته است در حالی که در ۱۹۴۸ فقط چهار کشور ایالات متحده، شوروی، فرانسه و انگلستان دارای تلویزیون بوده‌اند.

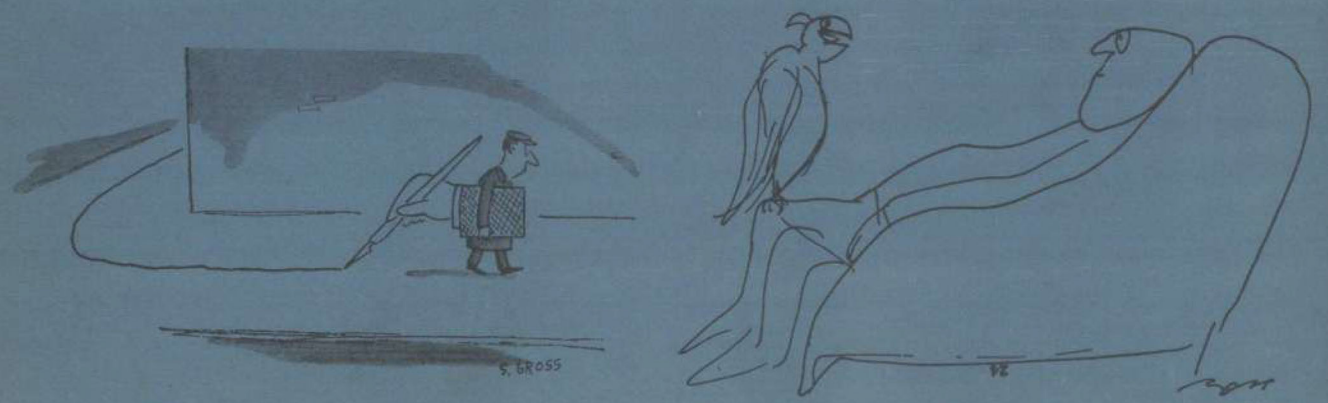
در بسیاری کشورهای به‌نظر می‌رسد که پیشرفت رادیو به‌مرحله اشباع رسیده است و خصی معاونتها و ظاهراتی که در محیطهای روشنفکری تا قبل از جنگ دوم در برابر رادیو به‌عمل می‌آمد، خریبا از بین رفت. چند خانواده‌ای هم که لاف‌در ملتهای مجبور به تکنیک، دستگاه رادیو در اختیار نداشتند، بدلائیل محض شخصی و فردی ذوقی بود.

در مقابل، توسعه تلویزیون در ۱۹۶۲، خیلی دورتر از مرحله پایان و اشباع قرار دارد، و این مساله‌ای است که جامعه‌شناسان هنوز می‌توانند آن‌را با نیرو و محرکه‌های مستقیمش، مورد مطالعه قرار دهند. به‌عین خاطر هم هست که مطالعات و تحقیقها در مورد تلویزیون خیلی بیشتر از رادیو است.

با این حال، تاریخچه رادیو، چند حقیقت مهم را به‌ما می‌نمایاند. اول موقع و اهمیت که اطلاعات و موسیقی از همان ابتدا به‌دست آورده‌اند. در حالی که رپرتاژ مستقیم، ضبط صداوار واقع، که می‌توانست به‌همان درجه اهمیت و مقبولیت باشد از ابتدا مورد توجه رادیو واقع شد. ادگار مورن در این مورد چنین می‌گوید که رادیو، همچون سینما، بدلائلی که در عین حال هم مربوط به طبیعت انسانی و هم مربوط به تمدنهای ماست، به‌جانب ساختن جهانی تخیلی کشیده شده است و «موزیکالیزاسیون» رادیو منسوب به‌شونده و رفتار عاطفی «تیمه‌جادی» اوست.

«ر. کونیک» هم به‌همین طریق، دلائیل عمیق اشباع موزیکی رادیویی را در رفتارهای مردم جستجو می‌کند. و این، رهنمونی است که از نظر جامعه‌شناس پوشیده نمی‌ماند و هنگامی که جامعه‌شناس بر رادیو، این موسسه اجتماعی - فرهنگی می‌پردازد و برایش بسیار آموزنده و مفید است. سیلبرمان که در این زمینه مطالعات جامعه‌شناسی دارد توجه می‌دهد که در بسیاری از برنامه‌های رادیویی، تلویزیونی، موسیقی بیش از نصف تمام برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد.

(ناتمام)



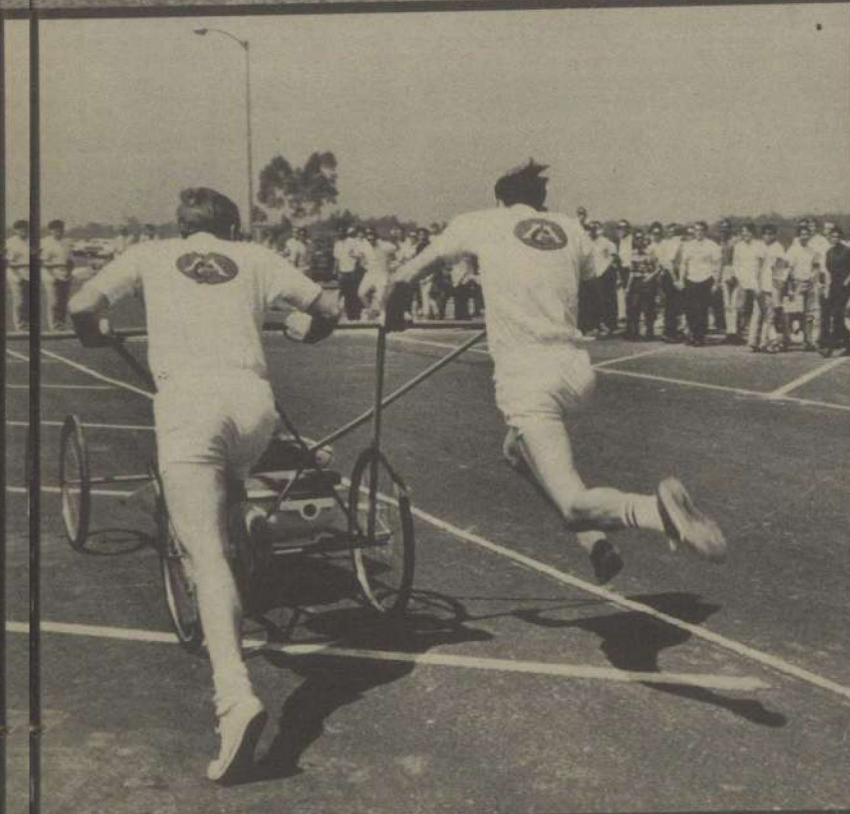
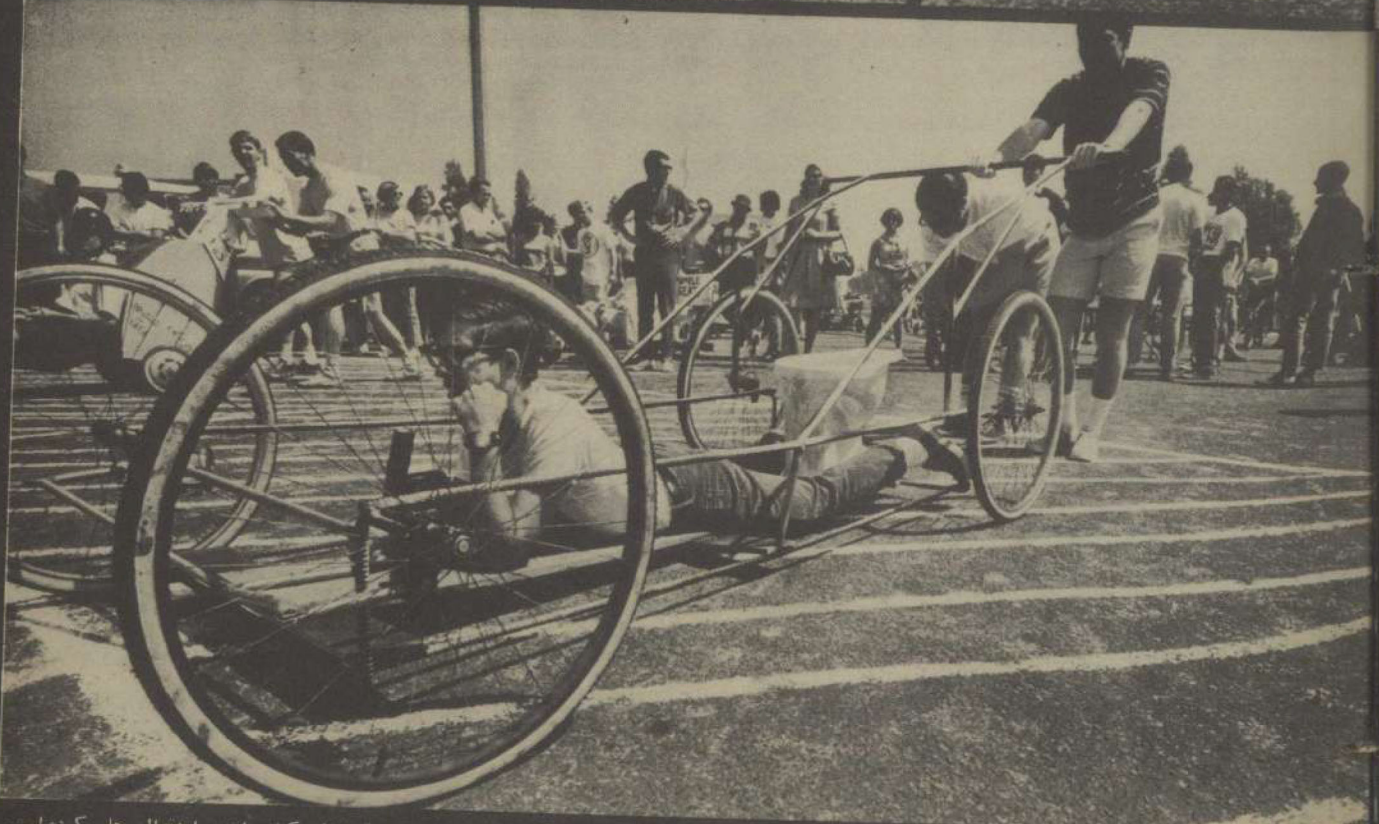
S. GROSS

۷۴

۳۹

این «توالتران» با سابقه، که بوجایش را شاید در این کار سفید کرده، از ساعتی است که تکه تکه گاهی قابل اطمینان دارد در پوست بی گنجد.

مسابقه توالترانی محصول رفاه زیادی!



وجود رفاه در زندگی سببی بود که آدمی به خانه های زندگی بشر رساند. با وجود زندگی، آدمی وقتی احتیاج داشت فکرش و نیرویش را صرف کاری کند و هر اندازه احتیاجش کمتر شود کار کمتر می شود و وقت اضافی بیشتر پیدا می کند و وقتی همه احتیاجات بدون کار برطرف شود، آنوقت ناچار است انرژی خود را به هر طریق شده به خاطر دهد. محصول این رفاه زندگی، گاهی جرم های اجنهانه و مضحکی است که در جوامع پیشرفته به وجود می آید. نمونه ای از این محصولات، مسابقه توالترانی است که هر سال در یوگوسلاوی در «آبریک» آمریکا برگزار می شود. آنجا که همه تفریحات برایشان تکراری و کسل کننده شده است، با این مسابقه مضحک اسباب انبساط خاطر خود را فراهم می کنند. عکسهای این مسابقه صحنه هایی از بخش مسابقه توالترانی انگلیس است.

کونا وجود چیز عجیبی نوحه این کلمات را به توالتر جلب کرده است. حسا رفا برای شکست او دست به «خراب کاری» زده اند.

بهبوده نیست که اینقدر عجله دارند. لابد می خواهند خوششان را زودتر به توالتر خط بانان برسانند!



شهناز تهرانی

عبدالعلی همایون

فخری نیکزاد

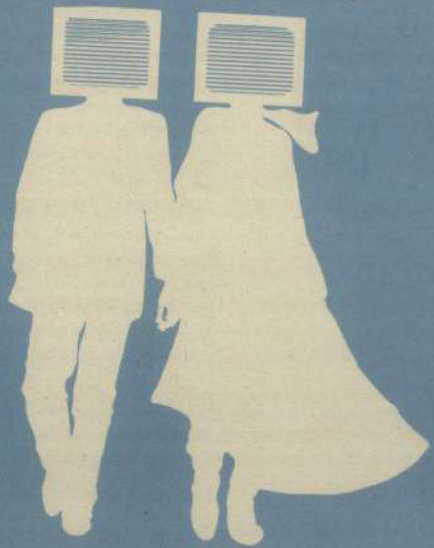
سابق رقیه بود و حالا سامانها شده است و منشی جدید جلسه اختابوس . در میان تماشاگران تلویزیون طرفداران زیاد دارد.
سنتی را هر قدر دوستش می‌گویند بیشتر است ، هیچ‌کس سال ذکر می‌کند . کارهای هنریش را در حدود یازده ماه پیش شروع کرده و چنین که پیداست یک شبه ره صد ساله رفته است.

سرکار استوار مشهور که جزو کاندیداهاست می‌گوید :
« با کمال افتخار باید بگویم ۴۹ سال تمام دارم و افتخار هم می‌کنم که سنم از بیشتر همکارانم بالاتر است . هرچند ، بیافهام از همشان جوان‌تر و شاداب‌تر مانده است.
همایون از سال ۱۳۲۰ کارهای هنریش را در رادیو و تماشای خانه‌ها شروع کرد . سرکار استوار ، یکی از موفق‌ترین نقش‌هایش در طول زندگی هنری او است.

یکی از کسانی است که خوانندگان مجله زیاد به او رای داده‌اند.
برای فخری نیکزاد مطبوعاتی‌ها عنوان خانم بریلخند تلویزیون را شناخته‌اند .
او بیشتر برنامه‌های ادبی و شاعرانه را اجرا می‌کند و گاهی هم در دوبله فیلم شرکت می‌کند و علاوه بر این کارها صبح‌ها هم در اداره بست و تفراف کار می‌کند.
اولین برنامه‌ای که در تلویزیون اجرا کرد شهر آفتاب بود و حالا هم عهده دار اجرای دو برنامه هفت شهر عشق و داستان‌های جاوید است.
فخری نیکزاد دوازده سال است که ازدواج کرده و دو پسر دارد.

آقای تلویزیون؟

یک سرگرمی و نظر خواهی



کوین مخصوص رای گیری

آقای تلویزیون
خانم تلویزیون
نام رای دهنده
نشانی و تلفن :

خانم تلویزیون؟

آقای تلویزیون در سال ۱۳۱۹ چه کسی بود ؟ خانم تلویزیون در سال ۱۳۱۹ چه کسی بود ؟ کدام نویسنده ، کدام مجری و کدام بازیگر به رأی‌کنندگان ما کار خود را پیشنهاد و معرفی کردند ؟
پولادکنش و گیتی را به کار خود پیشنهاد شما قرار گرفت ؟
—
شاید شما در انتخاب آقای و خانم تلویزیون نظر سنجی داشته باشید و اگر چنین باشد ، شاید شما برنده گوی باشید .
—
شاید شما پیشنهاد خود را در هر دو صورت اعلام کنید .
شما هم رای‌دهنده باشید .
شما هم رای‌گیر باشید .
شما هم رای‌دهنده و رای‌گیر باشید .
شما هم رای‌دهنده و رای‌گیر باشید .
شما هم رای‌دهنده و رای‌گیر باشید .

مرد - خانوم عینکمو پیدا نمیکنم میدونی اون کجاست ؟
زن - آره دیروز تو آشینزخونه دیدمش .
مرد - دیروز یعنی چه ؟ یک ساعت پیش داشتم باهش روزنامه میخواندم .
زن - بعید نیست ولی دیروز عینک تو آشینزخونه بود .
مرد - چرا چرند میگی ؟ میگم یه ساعت پیش داشتم ... اصلا حالا بچه دردم میخوره که بدونم دیروز عینکم تو آشینزخونه بود یا نه ؟
زن - هان ! اینو واسه این گفتم چون تا حالا دو سه مرتبه عینکتو تو آشینزخونه جا گذاشته‌ای .
مرد - دو سه مرتبه ؟ هزار مرتبه عینکمو اونجا جا گذاشته‌ام الان کجاست ؟ میخوام بدونم الان کجاست ؟
زن - اهان الان کجاست ؟
مرد - آره الان .
زن - نمیدونم . ولی حتماً به جایی هست .

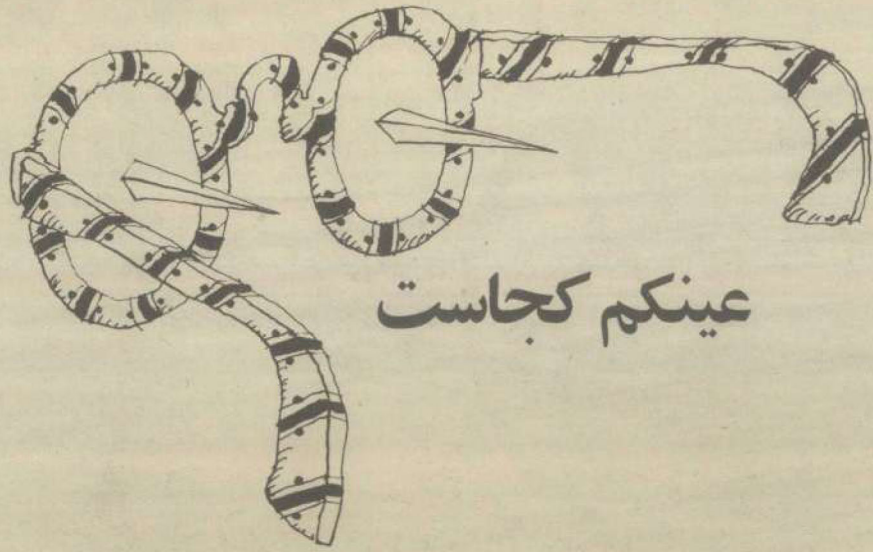
دیگه .
مرد - بهجا ، خوب معلومه به جایی هست . ولی این « جا » کجاست ؟
زن - منم نمیدونم . خوب حتماً اینجاست ...
مرد - اینجا ؟
زن - یا اونجاست ...
مرد اونجا ؟
زن - بالاخره به جایی هست دیگه . تو اصلا حواس بسرا آدم نمیزاری . هر روز همین مسخره‌بازی به خاطر یه عینک مرده‌شور برده . دفعه دیگه مواظب باش کجا میزاریش اونوقت خودت میدونی کجا گذاشتیش .

مرد - زن چی بگم ؟ آدمی که با این لحن اسم عینکو می‌بره ، از حواس یک عینک هیچ چیز سرش نمیشه . آخه خانم کیرم که من بدونم عینکمو کجا گذاشتم ، چه فایده ؟ من که بدون عینکم نمیتونم بیتم !!
زن - این که عزا گرفتن نداره ؟ علاجش خیلی ساده است ، باید یه عینک دیگه هم بخری تا با عینک اولی بتونی عینک دومی رو پیدا کنی .
مرد - بهبه هورا ! این پیشنهاد تو خیلی گرون تموم میشه . حساب کن من در عرض سال هزار مرتبه عینکمو جا میزارم یا گم میکنم . اگر هر

دفعه یک عینک دیگه می‌خریدم - با توجه به اینکه قیمت ارزوترین عینک بیست تومنم - باید در سال بیست هزار تومن پول عینک میدادم .
زن - عجب خری هستی هزارتا عینک میخواستی چکار ؟
مرد - هزارتا نمیخواستم دوتا که میخواستم ؟
یکی نزدیک بین ، یکی دور بین . نه نه فکرشو هم نمیخواهم بکنم . مجسم کن من الان عینک دوربینم رو جا گذاشته بودم وعینک نزدیک‌بینم به چشمم بود و عینک دوربینم خیلی دور بود ، آنقدر دور که با نزدیک‌بینم نمیتونستم بینمش چطور میشد ؟
زن - گفتی نزدیک‌بینم به چشمم بوده ؟ حل این مسئله خیلی ساده است . باید به محلی که عینک دوربینم رو اونجا گذاشتی نزدیک میشدی . آنقدر نزدیک میشدی که بتونی با عینک نزدیک‌بینم عینک دوربینم رو ببینی .

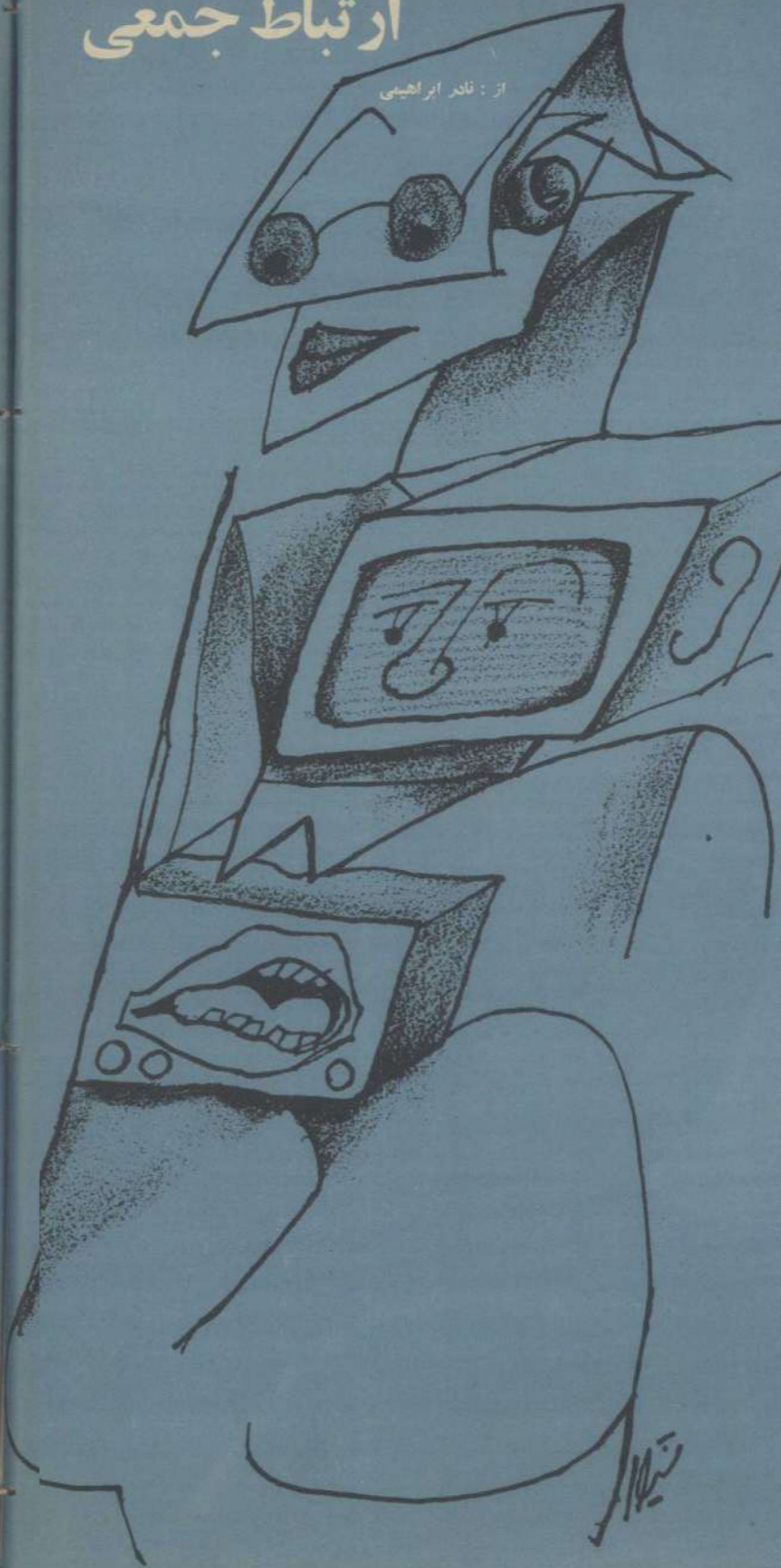
مرد - البته البته ولی من که نمیدونستم و نمیدونم عینک دوربینم کجا بود و کجاست ؟
زن - منم نمیدونم . شاید تو همیشه .
مرد - آهان ممکنه . تخیر حتماً اون توست .
جعبه رو بده بیتم .
زن - جعبه کجاست ؟
مرد - جعبه ؟
زن - آره جعبه .
مرد - جعبه همونجاست که عینک توشه .
زن - آخه عینک که همیشه تو جعبه نیست ؟
مرد - چرا عینک همیشه تو جعبه است مگر اینکه بچشم باشه .
زن - چی عینک ؟
مرد - نه بابا عینک .
زن - آ - ها - ن وای این چیه ؟ بالارو نیگا کن .

مرد - عینک به سقفه ؟
زن - نه بابا پیشونیتو میگم .
مرد - پیشونیمو که نمیتونم ببینم .
زن - پس دستتو بزن به پیشونیت . عینک رو پیشونیته .
مرد - آه - درسته - خودشه عینک منه ولی چیف !
زن - (خیلی تند) چی چیف ؟
مرد - بدون جعبه !



عینکم کجاست

قصه‌ی به نام: وسائل ارتباط جمعی



از: ناصر ابراهیمی

ولی این تصمیم ، کاملاً جدی نیست . خاله جان جایز را ندارد که برود . پیش از این هم بارها قهر کرده . قهر کردنش مثل گوشت نخوردنش است . گوشت نخوردنش مثل تلویزیون نگاه نکردنش . همچو جانر را می‌بچد دور سر و صورتش که خیال می‌کنی خودش را لای یک توپ پارچه پنهان کرده ! اما از آن لا - کدام لا - یک سوراخ نمی‌دام چشمتی چه شکلی . که مطلقاً قابل رؤیت نیست . باز می‌کند و با کرشمه‌ی کاملاً مین ، تمام بدنش را می‌بچاند به طرف دیگر و صورتش را هم به همان طرف تقریباً پشت به تلویزیون - و این سوراخ را ، که گمان می‌کنم بر اساس خواص شکب نور در آینه‌ها ، چند انحنای و زاویه‌ی افقی و عمودی در میرش ایجاد کرده ، تکه می‌دارد به طرف تلویزیون ، و با اینکه شدیداً سعی میکند عواطف و هیجاناتش را پنهان نگاه دارد ، مگر می‌تواند ؟ یکبار در کنش سکوت جمیع ساکنان اتاق دوم - که به اتاق برنامه‌ی اول معروف است - مؤمنانه با صدای کاملاً مذهبی و سرشار از متافیزیکش می‌گوید : زینت خانم ! این پتیاره ، رفیقته‌ی همان مرگ که داداش موتور فروش را کت نیست ؟

و حالا که آبجی عفت نتوانسته جلوی دهانش را بگیرد و برانده که : « خاله‌جان ، مگر تلویزیون نگاه کردن معصیت ندارد ؟ خاله‌جان قهر کرده و جدا معتقد است که : « خاک بر سرم ! چه همت‌ها می‌زند این ذلیل‌بردی نیم‌وجبی . کور شوم اگر نگاه کنم . معلوم است که معصیت دارد ، معصیت کبیره . » و بلند شده برود منزل آن خواهرزاده‌های ناتناش که نمی‌دام توی کدام یکی از شهرهای ایران (و شاید هم نجف) زندگی می‌کنند و خاله‌جان دائم از محاسن آنها حرف می‌زند و اخلاق و تربیتشان را پرخ ما می‌کند .

حالا ما مجبوریم تا دم در دنبالش برویم و خواهش و ثنا کنیم که برگردد و این وقت شب نرود خانه‌ی آن خواهرزاده‌های نازنینش . من که ایدنا ایدنا . آبجی زینت باید این کار را بکند . آبجی زینت هم که اصلاً در جریان نیست و دارد توی نواخت ، رادیو گوش می‌کند و صدای رادیو را هم آنقدر بلند کرده که هیچکس نمی‌تواند صدایش کند . « دادا همت » هم که هیچوقت در این جور مسائل دخالت نمی‌کند . او که رسماً اعتقاد دارد « اگر آدم بتواند به‌طور ثابت در تمام مسابقات رادیو - تلویزیون - مطبوعاتی شرکت کند و برنده شود ، هیچ احتیاجی به کار کردن ندارد » بیست و چهار ساعت مشغول گرداگردن « اطلاعات عمومی » است و سخت هم مورد تحسین افراد خانواده (بزرگترین آندوه او در زمان حاضر این است که به‌زودی احتمال دارد تقسیم‌بندی استان‌های ایران تغییر کند و فرمانداری‌های کل از بین بروند . چرا که او مجبور است یکبار دیگر این تقسیم‌بندی را حفظ کند و روی نقشه بزرگ ایران ، خطوطی رسم کند و نام شهرها و آبادی‌های هر استان را یاد بگیرد .) این است که خاله‌جان همینطور سرپا ایستاده تا اول « نازکش » پیدا شود و بعد راه بیفتد بروم در ، تا توی این سرما خیلی مظل نشود .

باز ، این عفت دلیل شده نیشش را می‌زند : خاله‌جان ! حالا کمی بنشینید تا آبجی زینت از مستراح بیاید بعد قهر کنید . من که می‌بینید درس و مشق دارم نمی‌توانم بلند شوم بیایم . بقیه هم که دارند « پیتون » تماشا می‌کنند . عمو عبدالله هم که خودتان می‌گویید نامحرم است نباید بشما دست بزند ...

خاله‌جان می‌گوید : بی‌جیا ، بی‌جیا ! تو هم می‌شوی یک لنگه‌ی همین نامزد داداش موتور فروش که زن یکبخت و رفیقته‌ی آن یکی . عفت ، بلافاصله جواب می‌دهد : همین چیزها را نگاه می‌کنید که اخلاقتان فاسد می‌شود و این حرف‌ها را یاد می‌گیرید . داداهمت می‌شنوی ؟ آدم به یک دختر بچه از این حرف‌های بدبند می‌زند ؟ دادا همت زینت لب می‌گوید : « فرماندار یکدل

میدان این وسط چطور می‌شود ؟ » و با صدای بلند : خفه !

خاله‌جان که جابه‌جا ضربه فنی شده دور و برش را از آن سوراخ تنگ نگاه می‌کند تا شاید « ان » لنگه کشش را پیدا کند ، و آبجی زینت آهنگر توی مستراح می‌ماند که خاله‌جان مجبور می‌شود « ان » لنگه کشش را هم پیدا کند و برود توی سرما . ختما می‌زود چندبار می‌زند به در مستراح و می‌نویسد : « زینت خانم ، خدا حافظ ! » و آبجی زینت که نمی‌تواند اسم خدا را « آنجا » ببرد می‌آید بیرون و کارها را روبه‌راه می‌کند .

و این عفت آتشیاره ، هنوز در اتاق بسته نشسته که می‌گوید : ارث و میراث ندارد که نازش را بکنیم . ان دونه تا عکس دست دوزی شده کنل هم یک شاه می‌ارزد . حالا شما بگویید عتفه‌است ، آمریکایی‌ها خوب می‌خرند . دادا همت ، باز می‌گوید : خفه ! عموجان عبدالله - که کم و بیش موقعیت خاله‌جان را دارد ، منهای خواهرزاده‌ها - فرصتی پیدا می‌کند : بلند شو بزنی توی سرش . دخترتری برو .

داداهمت می‌گوید : بزنی ! مگر تنگ است که بزنی ؟ و عمو جان برای دوازده هزارمین بار می‌فهمد که بهتر است احترامش دست خودش باشد . شها آفتاب هم در شیشه‌ها که آدم می‌تواند یک‌شنبه را با چهارشنبه اشتباه کند .

هیجان و ماجرا از زندگی همه‌ی مارانده شده و در وسائل ارتباط جمعی اجتماع کرده ، جنگ ، آنجاست ، ماجرا ، آنجا ، عشق ، آنجا ، و رینگ نیز آنجا - در تصویر ، در صورت و در حروف ریز و درشت . زندگی ، جریان ساده‌ی مکرری دارد ، و من ، مدت‌هاست که می‌خواهم این جریان ساده‌ی زندگی خانوادگی‌مان را بشکلیک نمایشامه‌ی تلویزیونی درآورم و بفروشم به تلویزیون .

ما اگر پنج تا اتاق داشتیم ، در درمان خیلی کمتر بود ، اما خانوادگی‌های بزرگی و سه تا اتاق (عمو عبدالله سی و هفت سال پیش یک‌تکه زمین داشته - نزدیک آب کرج - که از چنگش در آورده‌اند . سی و هفت سال است که صبح تا غروب دنبال این قضیه‌است تا ثابت کند این تکه زمین را « از چنگش در آورده‌اند » . اگر بتواند این کار را بکند و زمینش را پس بگیرد - که البته حالا بازده دستگاه ساختمان توی آن است - قول داده که برای ما یک خانه‌ی سه طبقه بخرد و پایین‌هم برای خودش یک ساندویچ فروشی باز کند . او هزاران بار حساب کرده که یک ساندویچ خوب چاقی ، فقط شش ریال تمام می‌شود ، و آدم می‌تواند آن را پانزده ریال بفروشد .) توی دوتا از اتاق‌ها تلویزیون هست . برنامه‌ی اول ، آن اتاق است و برنامه‌ی دوم این اتاق . اتفاق سوم هم در تصرف آبجی زینت است که یک رادیو ترازیستوری دارد ، یک رادیوی برقی قدیمی ، و یک گرمافون . حالا هم می‌خواهد تلویزیون بخرد . یعنی شوهرش توی فکر است که بخرد و منت ما نندید بدیده‌ها را نکند . (آبجی زینت نظرش این است که : « اول بیکان ، بعد تلویزیون » و دلیلش هم ایست که : « امروزه روز ، آدمی که بیکان ندارد اصلاً آدم نیست ولی شوهرش ، دائماً با آهنگی شاد و لذت‌بخش زمزمه می‌کند : « آریا و شاهین ، آریا و شاهین ... » و گه‌گاه ملاحظه شده که همراه با این قطعه شعر لطیف ، شکلی هم می‌زند ، و معلوم می‌شود که نقشه‌هایی دارد .)

آخر شب‌ها ، وقتی آنها به اتاق خودشان می‌روند ، آدم می‌تواند صدای خفه و به اجبار کوتاه شده‌ی آنها را بشنود که دارند یکی به دو می‌کنند . - من می‌خواهم هر وقت دوست دارم ،

بروم برنامه‌ی اول ، هر وقت دوست دارم بروم برنامه‌ی دوم . این واقعا مسخره‌است که بنده آدمی ، مطیع نظر آبجی عفت تو باشم . - کی گفته مطیع نظر آبجی عفت « من » باشی ؟ چرا همه‌ی شما چشم چپتان به این بچه‌ی یتیم افتاده ؟ هر وقت دلت می‌خواهد برنامه‌ی اول را ببینی برو آن اتاق . مگر داداهمت چکار می‌کند ؟ هر جا سایقه باشد داداهمت همانجاست ، می‌ترسی خودت را تکان بدهی لاغر بشوی ؟

- باز شروع کرد به مزخرف گفتن . بنده صبح تا شب جان بستم و شب هم بیایم می‌از این اتاق بروم آن اتاق ، از آن اتاق بروم آن اتاق ؟ - خوب بنشین توی در گامی . هر دو تا برنامه را با هم تماشا کن . تو الان به یک ماشین احتیاج داری . زشت است واقعا . داداش نادر را ببین . یک زبان خریدم خودش را راحت کرده . - نخریده ، تلویزیون بهی داده .

- چرا بیخود نهمت زنی ؟ ماشین تلویزیون ، روی درش علامت شهرداری دارد . مگر ندیدی ده شب تمام ، داداش نادر جان کند و یک سناریو نوشت و پیش قسط یک زبان داد ؟

- یا آن سناریو نوشتش . آقا مردم را فاسد می‌کند و مزخرفات تحویلشان میدهد ، و اسمش را هم می‌گذارد سناریو ... و به‌مجرد اینکه صدایا کمی بلند می‌شود ، آبجی زینت ، برای سرویش گذاشتن روی این اختلاف خانوادگی ، صدای رادیو را بلند می‌کند . - دارادم تیدیام . تیدیارارام دارام .

فیل از اینکه این‌دنا تلویزیون بیاید توی خانه‌ی ما ، من و شوهر آبجی زینت ، روابط خیلی خوبی داشتیم . برای هم درد دل می‌کردیم ، با هم پاسور رویاز و رامی تویی و تحت نرد بازی می‌کردیم . گاهی بحث‌های علمی می‌کردیم . گاهی حرف‌های سیاسی می‌زدیم - به‌جان آبجی عتمت قسم که راجع به ویتنام و آفریقا و اندونزی و این‌چور جاها ... - اما حالا شش ماه است که با هم قهریم . فقط یک بار ، وقتی که یک‌دانه تلویزیون داشتیم نه دوتا ، و آن را هم فرستاده بودیم سرویس . برای مدت یک هفته اشتی بودیم . (آه ... ای روزهای خوش از دست رفته ، ای سکوت ، ای آرامش ...) تلویزیون که از راه رسید ، همان شب اول ، نزدیک بود کتک کاری‌مان شود . (اختلاف اساسی ما در آن شب بر سر « ملک خان‌کاشی » بود . من گفتم : « این بابا تاریخ را خیلی خوب می‌داند ، و خوب هم حرف می‌زند . » شوهر آبجی زینت گفت : « این بابا اسمش را از ملک‌خان سامانی گرفته و سابقاً هم توی منزل ملک‌خان سامانی بیست‌کار بوده . یک شب اسناد و مدارک آن بابا را بلند می‌کند و در می‌رود . اسناد و مدارک را سرهم می‌کند ، مقداری هم کتاب‌های غلط تاریخی می‌خواند و راست می‌آید روی پرده‌ی تلویزیون ، که من ملک‌خان‌کاشی ، استاد تاریخ ایران زمین هستم . » من گفتم : « تو چکار داری که علمش را از کجا آورده . علم ، علم است . نزدیده ، نزدیده باشد . » او جواب داد : « این ... اصلاً نمی‌داند تاریخ یعنی چه . جنگ بزد کرد و هیچ‌شرح می‌دهد که انگاری خودش وسط جنگ ایستاده و دارد گزارش رادیو - تلویزیونی می‌فرستد : بزد کرد ، سوار یک اسب سفید است که زیر دمش به اندازه‌ی یک کف دست سیاه است . زرس اسب به رنگ سرخ مایل به سبز است . این زین را از چین برایش آورده‌اند . جنگ‌چونگ مینگه‌موتنگ . خاقان اعظم چین ، این اسب را از ترس به‌بزد کرد داده . یک نفر طرف راست بزد کرد ایستاده که سپیدار لرزان است و یک نفر هم طرف چپش ، که سپیدار اسپندارم است . تاجش ... تقریباً بیست و هفت کیلو گرم ، یا به‌زبان مردم همان روزگار ، هفتاد و هشت مناب‌وزن دارد . آسیابانی در یک گوشه‌ی میدان جنگ ایستاده و خیرمخیره به‌این تاج نگاه می‌کند و آب دهانش را

فرو می‌دهد ... » و من که می‌دانستم شوهر آبجی زینت ، تمام این جمله‌ها را ساخته ، گفتم : « اگر سواد داشتی و تاریخ خوانده بودی می‌دانستی که عینا همینطور بوده . » او ، بلند شد که ...

دارام دارام دارام . دی ریم شیدیم دی ریم ریم ... (شوهر آبجی زینت دبیر تاریخ است ، و همین هم او را آنقدر عصبانی کرده بود .)

آبجی زینت وارد اتاق می‌شود ، و همچنان که دست خاله‌جان را می‌کشد می‌گوید : دلیل پیمیری عفت ! چرا این پیرزن بیچاره را اینقدر اذیت می‌کنی ؟ خدا را خوش می‌آید ؟ (آبجی زینت ، در همین حال ، چشمکی هم به آبجی عفت می‌زند .)

- آخر ، آبجی زینت ، تا حالا ده بار به‌شان گفته‌ام که داداش موتور فروش کشته شده ، فقط از کمر به‌پایش عیب کرده ، آن هم خوب می‌شود ! باز می‌رسند : « این نمی‌دام چی چی رفیقته‌ی همان مرگ که داداش موتور فروش را کشته نیست ؟ »

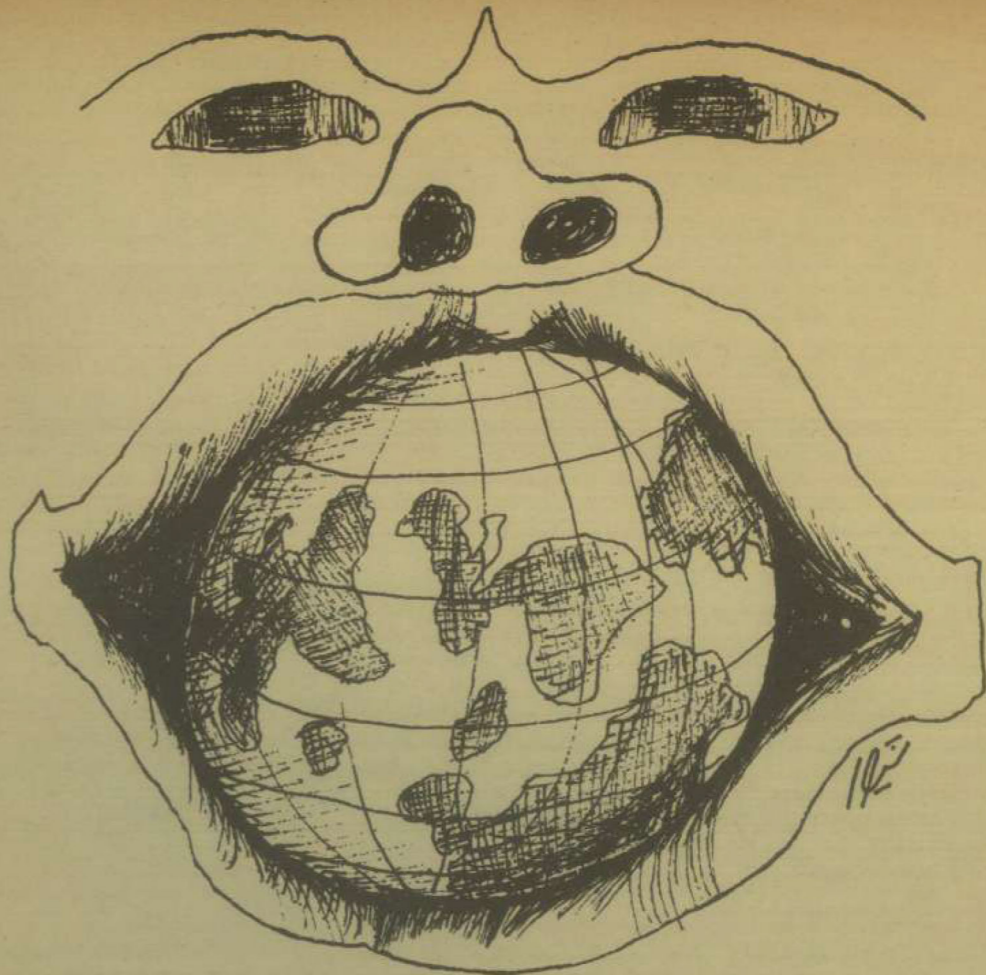
- خجالت بکش دختر ، خجالت بکش ! این حرف‌های بی‌جیایی چیست که می‌زنی ؟ خاله‌جان بیاید تو ، بیاید تو ... عفت معذرت می‌خواهد ... عفت ! به‌خدا لاشریک له . اگر یک‌دفعه دیگر همچو حرف‌هایی از دهانت در بیاید ، « پیتون » ، « پیتون » ، « پیتون » ، خاله‌جان می‌آید تو و یک راست می‌رود طرف عفت و پیتانی‌اش را ماچ می‌کند و می‌گوید : عیب ندارد زینت خانم . بچه است ، نمی‌فهمد . شما تیبیش نکیند .

عموجان ، یک‌بار و بدون اعتنا به آنچه در جریان است و بدون احترام به‌عواطف انسانی گروهی که سرگرم آشتی و محبت و ایثار و عشق هستند ، خنده‌ی عصبی پرتشنشش را سر می‌دهد و می‌گوید : باز هم ... باز هم ... توی روزنامه‌ی « جهان » یک یک گرگ به‌بیرمرد کوری حمله کرده ...

(توضیح آنکه عموجان بجز نوشتن عریضه و مقاله برای روزنامه‌ها - در زمینه‌ی املاک از کف رفته - سرگرمی دیگری هم دارد ، و آن مقایسه‌ی اخبار و مطالب دو شرفه‌ی عصر تهران است . او پایگانی تحلیلی‌ی عظیمی از مطالب این دو شرفه فراهم آورده و آن را توی انباری پشت اتاق برنامه‌ی اول نگهداری می‌کند . ما هزاران بار به‌عموجان تذکر داده‌یم که از خواندن هر دوی این « چیز » ها صرف نظر کند تا اینقدر گرفتار تشنج‌های عصبی نشود ! ولی او به‌هیچ قیستی از این کار چشم نمی‌پوشد ، به‌خصوص که شوهر آبجی زینت هم طرفدار این اقدام است و می‌گوید که بالاخره یک روز در پیشگاه ملت ...

دارا راجه‌اراریم داراروم . دبریم دبریم دیم عموجان هم بعد از خوانیدن سر و صداهای می‌گوید : « اصلاً به‌شنا چه . من دلم می‌خواهد بدانم چرا یک ویت‌کتک روزنامه‌ی جهان زورش به‌صندو هفت سرباز ویتنام جنوبی می‌رسد و یک ویت‌کتک روزنامه‌ی آگهی‌ها زبردست و پای یک « بچسریاز » ویتنام جنوبی مثل چی‌چی بهی می‌شود . چسرا در تماشای که توی جاده کرج این روزنامه اتفاق می‌افتد نه نفر کشته می‌شوند و در جاده‌ی کرج آن یکی ، فقط یک نفر زخمی ... آخر اینها را که دیگر مجبور نیستند ... هستند ؟)

به‌نظر من عصبانیت عموجان از آنجا سرچشمه می‌گیرد که شکوایه‌هایش را هیچ‌یک از این دو شرفه چاپ نمی‌کند ، و او به‌عنوان تلافی این مقایسه را می‌کند تا نشان بدهد که اینها متنکس‌کننده‌ی واقعیات نیستند : حال آنکه ، به‌نظر بنده ، واقعیت ، اشکال و صور مختلف دارد .)



۱۴۲

آقای « نوائی‌نژاد » معتقد هستند حرف باید در سطحی جهانی زده شود - آقای « نوائی‌نژاد » معتقدند هنرمند باید به آسمان نگاه کند نه به زمین - همسایه‌های آقای نوائی‌نژاد می‌گویند ایشان خیلی - سر به هوا هستند (هنرمند نباید از فکرش گذرنامه بخواهد - هنرمند نباید به‌حالا کاری داشته باشد - چون حالا که خودش هست. هنرمند باید زمان‌های مرده و به‌دنیا نیامده را خلق کند - هنرمند خبرنگار نیست ، نوعی « زانو - ماما » ست .

آقای « نوائی‌نژاد » معتقد نیستند که این « بچه » های هنرمند ، پسر مشروعی داشته باشند ، بهتر است شناسنامه‌شان بین‌المللی باشد.

آقای « نوائی‌نژاد » می‌گویند نقاش لازم نیست دور و برش را نگاه کند - قلم‌موی نقاش را باید نیروهای ناشناخته‌ای روی کاغذ به‌سرکت در آورند - (آقای « نوائی‌نژاد » به جن و پری عقیده ندارند ولی به نیروهای ناشناخته چرا) - کلمه‌ها باید از فضاها دور و غیرعادی مغز شاعر را بمباران کنند . ایشان می‌گویند هنرمندی که از یکجای بخصوص حرف می‌زند - مثل اتومبیلی است که تا ابد يك جای بخصوص پارک شده باشد - سفته‌گری می‌گفت مگر می‌شود بدون بنزین مفت سفرهای دور دست رفت ؟

آقای « نوائی‌نژاد » به‌عنوان اعتراض به « ناسیونالیست‌ها » خواندن آثار ایشان را برای همه‌ی اعضاء خانواده ممنوع کرده - در خانه بزرگ ایشان

رود به‌هر اتاقی آزاد است (آقای‌نوائی‌نژاد با اصرار فراوان دوست ندارند به سگ‌کنده‌ای که دم دژ خانه به‌زنجیر بسته شده اشاره کنند) هر يك از اتاق‌ها به‌نام یکی از قاره‌ها نامیده می‌شود و اتاق مهمان‌خانه ، نوعی « سازمان ملل » است .

آقای « نوائی‌نژاد » مدت‌ها دنبال يك « سیاه » می‌گشتند که به‌خانه بیاورند ، تا بدون تمعیش با او رفتار شود - وقتی يك « سیاه » گیر آوردند ، « سیاه » دلش نمی‌خواست به‌خانه ایشان بیاید - « سیاه » طی مراسمی پنهانی در خانه به‌ایشان تحویل شد - رفتار با « سیاه » قابل ستایش و ثبت در تاریخ بود ، ولی به‌دلیلی نامکشوف ، يك شب « سیاه » از « سیاهی » خود و « سیاهی » شب استفاده و فرار را برقرار ترجیح داد .

آقای نوائی‌نژاد مدت‌ها به‌افراد خانه « اسیراتو » می‌آموزند - ایشان حتی نوکر تبریزشان را که « اسیراتو » را با لهجه حرف می‌زد بیرون کردند . در مهمانی‌های ایشان فقط کسانی می‌توانستند شرکت کنند که حرف‌هایشان در سطح جهانی باشد (آقای نوائی‌نژاد روی لوحه‌ای به‌دیوار اطاق مهمان‌خانه نوشته بودند :

چگونگی اندیشه و فوت آقای «نوائی‌نژاد»

حسن تهرانی

می‌نوشت می‌گفت :

- سعی کن بقالیت يك بقالی جهانی باشی و « بقال » ت يك بقال جهانی ، سعی کن « بقال » ت ، چیزهای جهانی بفروشی ، منتزبان بقالیت جهانی باشی ، آنوقت قصه‌ات در سطح جهانی ست ، تو قصه‌نویسی در سطح جهانی هستی و من يك رفیق « در سطح جهانی » دارم ... اگر راجع به‌بقال محله‌تان بنویسی ، قصه‌نویسی در سطح محله‌تان هستی ، تازه مگر چند نفر توی محله‌تان سواد دارند؟! میدانی قصه در سطح جهانی توی دنیا دست به‌دست می‌گردد و قصه‌ی در سطح محله را تویش خرما می‌پیچند ...

آقای نوائی‌نژاد این نصیحت را به همه هنرمندانی که به‌سوی جهانی شدن گام برمی‌داشتند می‌کردند ...

خانم آقای نوائی‌نژاد - آقای نوائی‌نژاد را تحسین می‌کردند و بعد از پایان نصیحت مبهوت می‌شدند ...

آقای نوائی‌نژاد همواره به‌حفظ عقاید و دید خاص خود اصرار فراوان داشتند - ایشان به‌حالا کاری نداشتند ، به‌همیشه فکر می‌کردند - ایشان خود را بهترین « زانو - ماما » ی دنیا می - دانستند ، هرگز به‌دور و بر خودشان نگاه نمی‌کردند و چشم به‌آسمان داشتند . يك روز صبح لوله‌کش‌ها کوجه را کردند و صبح روز بعد کلیه هنرمندان در سطح جهانی در تشییع جنازه آقای نوائی‌نژاد شرکت داشتند .

با کمال تأسف مراسم صد در صد محلی بود .

آقای نوائی‌نژاد « نوائی‌نژاد » به‌عنوان اعتراض به « ناسیونالیست‌ها » خواندن آثار ایشان را برای همه‌ی اعضاء خانواده ممنوع کرده - در خانه بزرگ ایشان

« آیس واردا » در تهران حرف‌هایی با فیلم ساز فرانسوی درباره

- سینمای آمریکا
- موج نو در فرانسه
- فیلم سازان ایرانی و ...

« آیس واردا » که برای نمایش چند فیلمش در کانون فیلم ایران وانجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه به‌ایران آمده است همسر « ژالکدومی » فیلمساز فرانسوی است که شهرت و محبوبیتش (البته خارج از ایران) اگر بیشتر از شوهرش نباشد کمتر از او نیست . او جزو معدود فیلمسازان فرانسوی است که کارهایش همیشه از ویژگی‌های هنری برخوردار بوده است او در دنیا به‌مادر بزرگ سینمای موج نو فرانسه معروف است . چرا که او سالها قبل از تولد نهضت موج نو در سینمای فرانسه دست به‌ساختن فیلمی به نام « لاپوان کورت » زد که بشارتی بود به‌ظهور نهضتی که بعد ها « موج نو » نام گرفت .

این خانم فیلمساز که فیلمهای معروفی چون « پلنگان سیاه » و « عشق شیران » را به‌عالم سینما عرضه کرده است چند روزی میهمان کشور ما است . آنچه در زیر می‌آید گفتگویی کوتاهی است که ما با این فیلمساز در فرودگاه مهرآباد انجام داده‌ایم . قبل از اینکه سؤالی را عنوان کنم « واردا » می‌گوید : خوشحالم که به ایران آمدمام خیلی دوست دارم که مردم

عظیم سینمایی ساخته از نظر بیان سینمایی غنی‌تر باشد . من خودم فعالیت زیادی در ارائه فرم سینمایی دارم ولی این دلیل بر بی توجهی من به‌محتوی فیلمی نیست .

در هر صورت من به‌دو سینما معتقدم ، یکی سینمای مردم پسند که ساعتی از روزها و شهای تعطیل‌شان را اشغال می‌کند و دیگر سینمایی که فیلم ساز یا پرداشتها ، احساسات ، عواطف ، و فرهنگش ارائه می‌کند .

● به عنوان يك زن هنرمند و کسی که مشغله اجتماعی بزرگی را به‌عهده دارد تا چه‌حد در زندگی خصوصی‌تان موفق بوده‌اید ، یعنی مقصود این است که کارتان تاچه اندازه از زندگی‌تان را پر میکند ؟

- سینما برای من یکنوع زندگی است ، یعنی از زندگی‌خصوصیم جدا نیست . این حقیقت دارد که سینمای موج نو فرانسه دوران زوالش را طی میکند ؟

- به‌عقیده من سینمای موج نو هنوز در فرانسه متولد نشده است ، اغلب این فیلمسازان به‌دام فیلمهای تجارتي گرفتار شده‌اند و درحقیقت « موج‌نو » عنوانی بود که آمریکا به‌تعدادی از سینماگران جوان فرانسوی داد .

● نحوه ارضایی شما از سینمای آمریکا چیست ؟ مثل اینکه نظر خوشی به سینمای آمریکا ندارید ؟

- من هیچ وجه سینمای کلاسیک آمریکا را نمی‌پسندم ، چه اصولا سینمای حقیقی ، ذاتی متحول دارد و مدام در حال تحول و تکامل است و هر لحظه باید سنتهای گذشته را بشکند البته در سینمای کلاسیک فیلمهای خوبی ساخته شده‌است . فیلم « چهره‌ها » که سازنده‌اش « جان کاساوتیس » بود ، نمایانگر شخصیت های واقعی آمریکایی است .

فیلمی است که در آن قصه پردازی نشده است ولی از داستان بی بهره نیست فیلمی است رو در روی مردم آمریکا . از که يك بچه ساخته شده باشد به‌نست فیلمی که يك کارگردان برجسته با امکانات



من شخصا روال و تمهایی را که « الیا کازان » در فیلمهایش رعایت میکنند دوست دارم و اصولا سینمای نو آمریکا را که توسط فیلمسازان جوانش در حال بسط و گسترش است می‌پسندم و گویا چندی پیش فستیوالی از این فیلمها در ایران برگزار شد .

● حتما فیلمهایی را از فیلمسازان ایرانی در سینما « نك » پاریس نشان داده میشوید ، دیده‌اید . نظرتان راجع بکار این فیلم سازان چیست ؟

- فیلمهای زیادی از فیلمسازان ایرانی ندیده‌ام ، ولی درباره سینمای ایران مطالب زیادی در روزنامه‌ها و کتابهای مختلف خواندم . جزو معدود فیلمهایی که دیده‌ام فیلم « یا ضامن آهو » ساخته « پرویز کیمیایی » شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد . این فیلم از تلویزیون رنگی فرانسه پخش شد ، ضامن آهو فیلم بسیار موفقی بود چه از لحاظ بیننده و چه از لحاظ سازنده‌اش . از فیلمهای دیگر فیلمسازان ایرانی تعداد قابل توجهی در سینما « نك » پاریس بنمایش گذاشته شده است که متأسفانه من همه آنها را ندیده‌ام مثل « خانه سیاه است » .

یکی از برنامه‌های من در این سفر دیدن چند فیلم ایرانی است که من وصف آنها را در مطبوعات سینمایی خواندمام مثل « گاو » ساخته مهرجویی و « آرامش در حضور دیگران » ساخته تقوایی ، که اگر فرصتی شد بعد از دیدن این فیلمها نظرم را در اختیارتان خواهم گذاشت .

- « آیس واردا » سابقه طولانی در کار ، یابتر بگویم زندگی‌هنریش دارد ، طبعاً راجع به‌فعالتهای هنریش از او می‌پرسم .

میگوید : فیلم « لاپوان کورت » را با همکاری الی رنه ساختم (الی رنه موتازز این فیلم را به‌عهده داشت) بطور خلاصه میگویم در آمریکا هم چند فیلم ساختم از جمله فیلم کوتاه « عبوی اوطلان » و « پلنگان سیاه » که پرداختی است از زندگی این فرقه‌سیاسی و همچنین خواست ها و امیالشان در ضمن فیلم « عشق شیران » را هم در آمریکا ساختم . همچنین فیلم دیگری در هالیوود ساختم در باره زندگی هیپی‌ها که در ضمن اشاره‌ای شده است به قتل جان کندی رئیس جمهور فقید آمریکا . دیگر فیلمی است که در سال ۱۹۶۵ با شرکت « میشل پیکولی » و « کاترین دونو » نام « مخلوقات » ساختم که زندگی يك نویسنده و همسر لالش در آن مطرح میشود و پرداختی نسبتاً سوررئالیستی دارد .

سال قبل فیلمی ساختم از مهاجرت یونانی‌ها به فرانسه بخاطر کودتای نظامی آن کشور . این فیلم نمایانگر زندگی دختری است از این پناهندگان نام « روزیتا » . دیگر فکر نمی‌کنم در باره کارهایم حرفی داشته باشم .

پنجشنبه

ممکن است در برنامه‌های تلویزیون‌ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلاً از تلویزیون‌ها اعلام خواهد شد.

شبکه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن:
 ۲۱:۳۰ بیتون پلیس
 ۲۲:۲۰ چهره ایران (مشترک با برنامه اول)
 ۲۳ وارپته
 ۲۳:۲۰ اخبار

رشت

۱۷ برنامه آموزشی (تولید محلی)
 ۱۷:۴۵ کودکان
 ۱۸:۱۰ کتاب و نوجوانان
 ۱۸:۳۰ تومن
 ۱۹ دامی و پسر
 ۱۹:۲۰ نغمه‌ها
 ۲۰ اخبار
 ۲۰:۲۰ اخبار استان
 ۲۰:۴۵ وارپته
 ۲۱ قرعه کشی
 ۲۱:۲۰ مسابقه چهره‌ها
 ۲۲ فیلم سینمایی

تبریز

۱۷:۲۰ اسلاید و موزیک
 ۱۸ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
 ۱۸:۰۲ فیلم سرزمین عجایب
 ۱۹ فیلم هالیوود و ستارگان
 ۱۹:۳۰ سخنرانی مذهبی
 ۲۰ اخبار
 ۲۰:۳۰ آختاپوس
 ۲۱ فیلم سینمایی یاسمارون

بندرعباس

۱۶ اسلاید و موزیک
 ۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
 ۱۶:۳۲ از گذشته‌های دور
 ۱۷ فیلم آقا خرسه
 ۱۷:۳۰ فیلم سینمایی
 ۱۹ جادوی علم
 ۱۹:۲۰ فیلم بل و سباسبین
 ۲۰ اخبار
 ۲۰:۲۰ کانون گرم خانواده
 ۲۱ دانش پالکی
 ۲۲ مسابقه چهره‌ها
 ۲۲:۲۰ شبهای تهران

برنامه دوم

۱۹:۱۵ آهنگهای روز
 ۱۹:۲۰ سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
 ۱۹:۳۴ ورزش
 ۲۰ اخبار
 ۲۱ برادران کارمازوف (قسمت آخر)
 ۲۱:۳۰ هوسهای بکی (قسمت دوم)
 ۲۲:۲۰ ذهن و زبان
 ادامه بحث درباره نقد هنری
 ۲۳ اخبار

نیروز

۱۲ اخبار
 ۱۳:۱۵ بهداشت
 ۱۳:۳۰ الفونگر
 ۱۴ فیلم
 ۱۴:۳۰ وارپته
 ۱۴:۴۵ اخبار

برنامه

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول
 برنامه نیمروز
 برنامه دوم

شبکه (همدان، آبادان، رضائیه، اصفهان، خرمشهر، شیراز)

مراکز استان

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F.M

از پنجشنبه
 ۱۶ اردیبهشت
 تا چهارشنبه
 ۲۳ اردیبهشت

کرمانشاه

۱۶ اسلاید و موزیک
 ۱۶:۰۲ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
 ۱۶:۳۰ موسیقی و کودک
 ۱۶:۴۵ فیلم سرزمین عجایب
 ۱۷:۲۰ با هم نمه بگوئیم
 ۱۸ فیلم جادوی علم
 ۱۸:۳۰ ادبیات جهان
 ۱۹ فیلم بیقرار
 ۲۰ اخبار
 ۲۰:۳۰ فیلم آنچه شما خواستهاید
 ۲۱ موسیقی ایرانی
 ۲۱:۳۰ فیلم سینمایی

تلویزیون آموزشی

۱۴:۳۰ ترانه‌ها و چشم اندازها
 ۱۴:۵۵ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
 ۱۵ مکاتیب ششم
 ۱۵:۲۰ زنگ تفریح
 ۱۵:۴۵ گزیده انگلیسی
 ۱۶ شیمی ششم
 ۱۶:۲۰ زنگ تفریح
 ۱۶:۴۵ گزیده انگلیسی
 ۱۷ مثلثات ششم طبیعی
 ۱۷:۳۰ انگلیسی
 ۱۷:۴۵ آئین نگارش
 ۱۸ زنگ تفریح
 ۱۸:۱۵ طبیعی ششم
 ۱۸:۴۰ ترانه
 ۱۸:۴۵ شیمی ششم
 ۱۹:۱۰ فیزیک ششم
 ۱۹:۲۵ جبر ششم ریاضی
 ۲۰ برنامه کودک

تلویزیون آمریکا

۸ دود یاروت
 ۹ نمایش کودکان
 ۱۱ پایان برنامه بامدادی
 ۱۳:۳۰ بوکا پاراد
 ۱۴ ورزشکار آمریکایی
 ۱۵ برنامه تاتر
 ۱۶:۳۰ سال‌های گرانبها
 ۱۷ نوعی اسکی
 ۱۷:۲۰ ورزش در هوای آزاد
 ۱۷:۵۵ برنامه آهلی
 ۱۸ رویداد های هفته
 ۱۸:۳۰ عبور از هفت دریا
 ۱۹ نمایش دانشگاهی
 ۱۹:۳۰ بیل آندرسن
 ۲۰ نمایش دینامیک
 ۲۱ کشف جنایت
 ۲۱:۵۵ برنامه آهلی
 ۲۲ فیلم سینمایی



همکاران مسابقه چهره‌ها

مسابقه چهره‌ها پنجشنبه - برنامه اول ساعت ۲۱:۳۰

پنجشنبه - برنامه دوم ساعت ۲۱:۳۰ هوسهای بکی

پنجشنبه - برنامه اول ساعت ۱۸:۳۵ فیلم تومن

در قسمت دوم که نام «سواره‌نظام» دارد، جورج برخلاف میل پدرش با امیلیا که قبلاً باو قول ازدواج داده‌پیمان زناشویی می‌بندد و «بکی» پرستاری عمه «گرلی» را که در وضع وخیمی قرار دارد بعهده می‌گیرد و بعد از آشنائی با کاپیتان «گرلی» که سروان سواره نظام است با او فرار کرده ازدواج می‌کند. کاپیتان انتظار مرگ عمه و تصاحب ثروت سرشار او را دارد که جنگ با ناپلئون آغاز می‌شود و همه بسوی بروکسل حرکت می‌کنند.

صحنه‌ای از ضبط برنامه کودک رادیو ایران



رادیو ایران

۶:۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
 ۶:۳۰ اخبار
 ۶:۵۸ تقویم تاریخ
 ۷:۱۵ شادی و امید
 ۷:۴۵ موسیقی
 ۷:۵۰ اخبار
 ۷:۵۵ کودک
 ۷:۳۲ دانستی‌ها
 ۸:۰۰ اخبار
 ۷:۴۵ آهلی
 ۸:۰۵ مطبوعات
 ۸:۱۵ موسیقی
 ۸:۳۰ رنگین کمان
 ۹:۰۰ اخبار
 ۹:۰۵ زن و زندگی
 ۱۰:۰۰ اخبار
 ۱۰:۰۵ زن و زندگی
 ۱۰:۳۰ ترانه‌ها
 ۱۱:۰۰ اخبار
 ۱۱:۱۰ موسیقی ملل
 ۱۱:۲۰ موسیقی محلی
 ۱۱:۴۵ سخنرانی
 ۱۲:۰۰ اذان ظهر
 ۱۲:۰۶ ایران و اسلام
 ۱۲:۲۰ کارگران
 ۱۲:۵۰ اخبار
 ۱۳:۰۵ جوانان
 ۱۳:۵۰ آهلی
 ۱۴:۰۰ اخبار
 ۱۴:۳۰ تفسیر قرآن
 ۱۵:۰۰ سازنها
 ۱۵:۱۵ پاسداران جامعه
 ۱۵:۳۰ کاروان
 ۱۶:۰۰ اخبار
 ۱۶:۰۵ نقشی در این هفته
 ۱۷:۰۰ اخبار
 ۱۸:۲۰ هنر برای مردم
 ۱۹:۰۰ اخبار ورزشی
 ۱۹:۰۵ موسیقی
 ۱۹:۵۵ آهلی‌ها
 ۲۰:۰۰ شرح اخبار و تفسیر
 ۲۰:۳۰ تگای مطبوعات
 ۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی
 ۲۰:۵۵ برنامه آهلی‌ها
 ۲۱:۰۰ راشد
 ۲۲:۰۰ اخبار
 ۲۲:۰۵ داستان شب
 ۲۲:۳۰ سازنها
 ۲۲:۴۵ موسیقی ایرانی
 ۲۳:۰۰ اخبار
 ۲۳:۰۵ برنامه گلها
 ۲۳:۲۰ موسیقی ایرانی
 ۲۴:۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
 ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
 ۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی
 ۱ بامداد موسیقی رقص
 ۱:۱۵ بامداد برنامه گلها
 ۲ بامداد موسیقی رقص
 ۳:۳۰ بامداد موسیقی از مشرق زمین
 - بامداد ترانه‌های ایرانی (جاز)
 ۳:۴۰ موسیقی رقص

۴۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
 ۴۳۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
 ۵۰۰ برنامه بامدادی
 ۵۳۰ ترانه‌های ایرانی

رادیو تهران

بخش اول
 ۶ موسیقی سبک
 ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 ۱۱:۳۰ ترانه‌های درخواستی
 ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 ۱۲:۴۵ سازنها
 بخش دوم
 ۱۷ ارکسترهای بزرگ جهان
 ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم
 ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 ۱۹ ایران در بستر زمان
 ۲۰ بهترین آهنگهای روز
 ۲۰:۳۰ جهان هنر
 ۲۱ موسیقی کلاسیک
 ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

F.M رادیو

۲۰ ارکسترهای بزرگ جهان
 نامی‌گارت
 ۲۰:۳۰ موسیقی جاز
 کالچادر
 ۲۱ آهنگهای انتخابی
 ۲۲ موسیقی ایرانی-ارکستر برنامه‌سوم
 آواز ایرج (افشاری)
 ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
 - بتهون
 - کنسرتو برای ویلن و ارکستر در
 رماتژور ابوس ۶۱
 لیست:
 - کنسرتو شماره ۱۰ در می‌بمل
 ماژور برای پیانو و ارکستر
 بارتوک:
 - موسیقی برای سازهای بادی
 ۲۴ موسیقی رقص

جمعه



برنامه شبکه ناساعت ۱۸ مطابق برنامه اول است

۱۸	شما و تلویزیون
۱۸:۳۰	واریته نام جونز
۱۹:۳۰	اختاپوس (مشترک با برنامه دوم)
۲۰	اخبار
۲۰:۴۵	موسیقی (مشترک با برنامه اول)
۲۱	پهلوانان (مشترک با برنامه اول)
۲۲	گرفتار
۲۳	موسیقی ایرانی

برنامه اول

۱۱:۱۵	اسلاید و موزیک
۱۱:۳۰	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۱:۳۴	کارگاه موسیقی کودک
۱۲:۰۵	کارتون باقریانی
۱۲:۳۰	رنگارنگ
۱۲	فیلم سینمایی
۱۴:۴۰	سرزمین عجایب
۱۵:۳۰	رویداد های ایران و جهان در هفته ای که گذشت
۱۶	فوتبال جام باشگاه های انگلیس
۱۷	تولهای هانز برور و وست برادویچ
۱۷	راه آهن
۱۸	سرگرمی های علمی (رفسورشانو)
۱۸:۳۰	موسیقی ایرانی
۱۹	راهبه پرند (رویای خوشبختی)
۱۹:۳۰	مسابقه صندوق شانس
۲۰	اخبار
۲۰:۴۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۱	بخوانندگی پریش - نادیسارام - عمادرام - افخم
۲۱	پهلوانان
۲۱:۴۵	باله (زندگی ، عشق و مرگ)
۲۲:۱۵	بالا تر از خطر

برنامه دوم

۱۷:۳۰	آهنگهای روز
۱۷:۵۸	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۸	شما و تلویزیون
۱۸:۳۰	نام جونز
۱۹:۳۰	اختاپوس
۲۰	اخبار
۲۱	شبهای تهران
۲۲	تاتر
۲۳	موسیقی ایرانی

رشت

۱۰	کودکان (تولید محلی)
۱۱	دختر شاه پریان
۱۱:۳۰	کارگاه موسیقی کودک
۱۲	باقریانی
۱۲:۳۰	ادبیات گیلان (تولید محلی)
۱۳	فیلم سینمایی
۱۴:۳۰	سرزمین عجایب
۱۵:۳۰	رویداد های ایران و جهان
۱۶	فوتبال
۱۷	راه آهن
۱۸	از دیدگاه شما (تولید محلی)
۱۸:۳۰	واریته نام جونز
۱۹:۳۰	اختاپوس
۲۰	اخبار
۲۰:۳۰	اخبار استان
۲۰:۴۵	موسیقی ایرانی
۲۱	پهلوانان
۲۲	گرفتار
۲۳	موسیقی ایرانی

تبریز

۱۷:۳۰	اسلاید و موزیک
۱۸	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸:۰۲	فوتبال
۱۹:۳۰	فیلم دختر شاه پریان
۲۰	اخبار
۲۰:۳۰	خانه قمرخام
۲۱	واریته های ایرانی یا شبهای تهران

بندرعباس

۹	اسلاید و موزیک
۹:۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۹:۴۲	موسیقی کودکان و کارتون
۱۰	مسابقه چهره های درخشان
۱۰:۳۰	موسیقی ایرانی
۱۱	فیلم سرزمین عجایب
۱۲	رنگارنگ

۱۲:۳۰	فیلم ستارگان
۱۳	فوتبال
۱۴:۳۰	فیلم اعتراف
۱۵:۳۰	واریته نام جونز
۱۶:۳۰	فیلم خیابان منحوس
۱۷:۳۰	اختاپوس
۱۸	شما و تلویزیون
۱۸:۳۰	مسابقه صندوق شانس
۱۹	فیلم عشق هرگز نمیرسد
۲۰	اخبار
۲۰:۳۰	پهلوانان
۲۱:۳۰	تاتر بخت آزاد

کرمانشاه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۴۲	بازی بازی
۱۷	فیلم سینمایی
۱۸:۳۰	فیلم دختر شاه پریان
۱۹	اختاپوس
۱۹:۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۰:۳۰	فیلم حقیقت
۲۱	پولتن هفتگی استان
۲۱:۱۵	ترانه های شاد
۲۱:۳۰	فیلم انستفا
۲۲:۱۵	رویداد های هفته

تلویزیون آموزشی

۸:۳۰	ترانه ها و چشم اندازها
۹	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۹:۰۵	برنامه کودک
۹:۳۰	برنامه هنری
۱۰:۳۰	مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱	برنامه هنرمندان
۱۲	فیلم سینمایی

تلویزیون آمریکا

۱۳:۳۰	چهار راه
۱۴	زندگی همین است
۱۴:۳۰	بازی هفته
۱۶:۳۰	بسکتبال
۱۷:۳۰	مسابقه انومبیل رانی
۱۷:۵۴	برنامه آپی
۱۸	رویداد های هفته
۱۸:۳۰	دنیای حیوانات
۱۹	جمع وچورش کن
۱۹:۳۰	آقای جونز و قانون
۲۰	برنامه ادسولیان
۲۱	یونانزا
۲۱:۵۵	برنامه آپی
۲۲	کارگاهان
۲۲:۳۰	نمایشنامه ۹۰

هفته ایران باستان

این هفته بمناسبت هفته ایران باستان تلویزیون ملی ایران مصاحبه ای دارد با آقایان امان الله قریشی - مسعودرجبیا و تورج نگهبان ، اعضای هیات مدیره انجمن ایران باستان .
امسال هفته ایران باستان بمناسبت سال گوروش کبیر به دوامان هخامنشی اختصاص دارد .



تاکسی بار مرموز

از سریال های تازه ای که برای فصل آینده تلویزیونی در دست تهیه است ، برنامه « تاکسی بار » مرموز است که در آن محسن هرندی (حاج فرج سریال آلاخون و الاخون و اوستا کاظم خانه قنبرخانم) و محمد اسکندری (احمد گرتی - آفکامل) دست به نوعی کار آگاه بازی میزنند و هر بار با حادثه با مزه های روبرو میشوند .
این دو نفر تاکسی باری خریدارند که روح پدر « احمد گرتی » توی موتور آن رفته است و بالطبع خود تاکسی بار هم بصورت يك هنریشه ایضای نقش میکند .
طرح این برنامه از بهمن فرمان آرا و محمد آذری است ، نویسندگان آن عبارتند از منوچهر محجوبی - جمشید ارجمند - محمد آذری - محمد تقی اسماعیلی و بهمن فرمان آرا . کارگردانی فنی آن را ناصر برهان آزاد بهنده دارد .



جمعه - برنامه اول ساعت ۱۱:۳۰ کارگاه موسیقی کودک

جمعه - برنامه اول ساعت ۲۲:۱۵ بالاتر از خطر

جمعه - برنامه دوم ساعت ۲۲ در باره قاتر

داستان « قصص بلورین »
پیتزگروز - سمارین - لندوسبار - این - کزیک مورس - پیتز لویوس - پنج قهرمان این مجموعه ، برای نجات یکی از مأمورین امنیت خود را به زندان مرکزی میبرساند و ...

در این برنامه ، آقایان ایرج گرگین و ایرج زهری بیرون نمایشنامه هایی که اخیراً در انگلیس بر روی سن بوده گفتگو میکنند ، و با معرفی نمایش ها یادی از نویسندگان و مجریان آن می شود .

جمعه - برنامه اول ساعت ۲۱:۴۵ باله « زندگی - عشق - مرگ »

این باله را هنرمندان گروه باله ملی پارس - وابسته به تلویزیون ملی ایران - به رهبری عبدالله ناظمی اجرا میکنند . موسیقی آن از « مورس راول » است . داستان این باله ، جدال عشق ، مرگ و زندگی است که باینروزی مرکز پابان می پذیرد . اجرا کنندگان عبارتند از :
گلارا وانسیان (عشق) - عبدالله ناظمی (مرگ)
موتوبانی نیو (زندگی) - ناصر کاظمی ، مهدی انوشیرو ، ایرج جاماسب (گروه مرگ) - مهشید جمیور ، خجسته میر غفوری ، مروان روانبخش (گروه عشق)
کارگردان فنی : سهراب اخوان



خانم مولود عاطفی قصبه گوی معروف رادیو و تلویزیون

رادیو ایران

جمعه - برنامه دوم ساعت ۲۲ در باره قاتر

۶:۰۰	بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام خبر
۶:۰۸	تقویم تاریخ
۶:۱۵	شادی و امید
۶:۵۰	آهنگها
۷:۰۰	مشروح اخبار
۷:۱۰	برنامه کودک
۷:۳۰	نسل آینده
۷:۵۰	آهنگها
۸:۰۰	اخبار
۸:۰۵	شما و رادیو
۱۱:۳۰	گز و ارکستر رادیو ایران
۱۲:۰۰	اذان ظهر
۱۲:۰۶	رتبه و بیرونیا
۱۲:۳۰	سیر و سفر
۱۲:۵۵	آهنگها
۱۳:۰۰	نمایشنامه
۱۳:۳۰	گلها
۱۴:۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۱۴:۴۵	ساز تنها
۱۵:۰۰	آهنگها
۱۵:۱۰	شاعران قصه میگویند
۱۶:۰۰	اخبار
۱۶:۰۵	بگویند و بشنویند
۱۷:۰۰	آئینه زندگی
۱۸:۰۰	اخبار
۱۸:۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۱۸:۳۰	مسابقه رادیویی
۱۹:۰۰	اخبار
۱۹:۰۵	موسیقی ایرانی
۲۰:۰۰	اخبار و تفسیر
۲۰:۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰:۵۵	برنامه آهنگها
۲۱:۰۰	زیر آسمان کودک
۲۱:۳۰	گلها
۲۲:۰۰	اخبار - افسانه آدینه
۲۲:۳۰	ساز تنها
۲۲:۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳:۰۰	اخبار
۲۳:۰۵	گلها
۲۳:۳۵	موسیقی ایرانی
۲۴:۰۰	برنامه عادی

رادیو تهران

۶	موسیقی کلاسیک
۸	برنامه گلها
۸:۳۰	ارکستر های بزرگ جهان
۹	آهنگهای متنوع غربی
۱۰	دفتر آدینه
۱۲	آهنگهای انتخابی
۱۳	موسیقی رقص در آمریکای لاتین
۱۳:۳۰	داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ
۱۴	در جهان موسیقی
۱۵	آوای موسیقی
۱۶	جاز ، موسیقی قرن ما
۱۷	نمایشنامه برنامه دوم
۱۸:۳۰	آندیشه و احساس در هنر هفتم
۱۹	ایران در بستر زمان
۲۰	از کلاسیک تا مدرن
۲۲ یا ۲۳	آهنگهای متنوع غربی

رادیو F.M

۱۴	موسیقی سبک
۱۵	آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷	آهنگهای انتخابی
۱۷:۳۰	موسیقی فولکلوریک
۱۸	موسیقی ارمنی
۱۸	موسیقی جاز
۱۸	تریوی روی مری واد
۱۸:۳۰	موسیقی فیلم
۱۹	زنده یاد ماریا
۱۹	کنسرت عهدیه
۱۹:۳۰	موسیقی رقص
۲۰:۳۰	ساز تنها
۲۱	ارکستر های بزرگ جهان
۲۱	لیونیک استرینگر
۲۱:۳۰	کنسرت خوانندگان خارجی
شارل آزناوور	
۲۲	موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم
برنامه شماره (۱۴۹)	
آواز وفالی (الهیاری)	
۲۲:۳۰	اپرا (موسیقی آوازی)
موتنه وردی	
- تاجگذاری پاپ	

شنبه

برنامه اول

- ۱۷ر۱۵ آهنگهای درخواستی
- ۱۷ر۲۰ سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
- ۱۷ر۳۴ تدریس انگلیسی (درس ۲۲)
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۱۲ کودکان
- چشم چشم دو ابرو - از گذشته‌های دور
- ۱۸ر۳۵ سرزمینها - (سویس)
- ۱۹ مجله نگاه
- ۱۹ر۲۰ کنت مونت کریستو - قسمت دوم
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۴۰ الماس (قسمت دوم)
- ۲۱ خانه مهر خاتم
- ۲۱ر۲۰ هالواتی
- ۲۲ر۲۰ چهره ایران

برنامه دوم

- ۱۹ر۱۵ آهنگهای روز
- ۱۹ر۲۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۹ر۳۴ برنامه روز دوستی شیروخورشید سرخ
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ هنری‌مور
- ۲۱ر۲۰ فیلم سینمایی
- ۲۲ وارثه
- ۲۲ر۲۰ اخبار

نیمروز

- ۱۲ اخبار
- ۱۲ر۱۵ پلیس و راهنمایی
- ۱۲ر۲۰ محله بیتون
- ۱۴ جولیا
- ۱۴ر۲۰ موسیقی ایرانی
- ۱۴ر۴۵ اخبار

شبکه

- برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ر۲۹ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن:
- ۲۱ر۲۰ بیتون پلیس
- ۲۲ر۲۰ چهره ایران (مشترک با برنامه اول)
- ۲۲ برنامه مذهبی
- ۲۲ر۲۰ اخبار



رشت

- ۱۷ برنامه آموزشی (تولید محلی)
- ۱۷ر۴۰ تدریس انگلیسی
- ۱۸ کودکان
- ۱۸ر۲۰ درجهان ما
- ۱۹ مجله نگاه
- ۱۹ر۲۰ آرزوهای بر باد رفته
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ اخبار استان
- ۲۰ر۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱ خانه مهر خاتم
- ۲۱ر۲۰ بیتون پلیس
- ۲۲ر۲۰ چهره ایران
- ۲۲ موسیقی فرهنگ و هنر (تولید محلی)



تبریز

- ۱۸ اسلاید و موزیک
- ۱۸ر۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸ر۲۲ کودکان
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹ر۲۰ فیلم حقیقت
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ چهره ایران
- ۲۱ فیلم غرب وحشی



بندرعباس

- ۱۶ر۲۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۰۲ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۷ر۲۰ کودکان
- ۱۸ر۲۰ بهداشت (برنامه محلی)
- ۱۹ نوجوانان
- ۱۹ر۲۰ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ برنامه مذهبی
- ۲۱ بیتون پلیس
- ۲۲ امواج روشن
- ۲۲ر۲۰ فیلم اسرار شهر بزرگ



کرمانشاه

- ۱۶ اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۲۲ مضحك فلیس - چکار کنم
- ۱۷ برنامه آموزشی
- ۱۸ دانش
- ۱۸ر۲۰ فیلم غرب وحشی
- ۱۹ر۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ فیلم بیتون پلیس
- ۲۱ر۲۰ چهره ایران
- ۲۲ مسابقه تالش

تلویزیون آموزشی

- ۱۲ر۲۰ ترانه‌ها و چشم اندازه‌ها
- ۱۲ر۵۵ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
- ۱۴ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴ر۱۵ فیزولوژی گیاهی ششم
- ۱۴ر۴۵ گردید انگلیش
- ۱۵ فیزیک ششم
- ۱۵ر۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵ر۴۵ گردید انگلیش
- ۱۶ جبر ششم
- ۱۶ر۲۰ مقاله آلمانی
- ۱۶ر۴۵ اطلاعات عمومی
- ۱۷ر۰۵ زنگ تفریح
- ۱۷ر۱۵ طبیعی او ۲
- ۱۷ر۴۰ ترانه
- ۱۷ر۴۵ شبی ۱ و ۲
- ۱۸ر۱۰ فیزیک ۱ و ۲
- ۱۸ر۲۵ مثلثات ششم ریاضی
- ۱۹ زنگ تفریح
- ۱۹ر۱۰ حساب استدلالی ششم
- ۱۹ر۲۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

- ۱۷ خیابان سیسم
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۲۰ چنین اتفاق افتاد
- ۱۹ آقای دکتر لندن
- ۲۰ برنامه فلیپ ویلسن
- ۲۱ پری میسن
- ۲۱ر۵۵ برنامه آهمی
- ۲۲ برنامه لوبدبرینجر
- ۲۲ر۲۰ نمایش شب

ورزش

محمد رضا میلانی نیا

پانائینایکوس را به افسانه‌های یونان اضافه کنید

پوشکاش معجزه‌گر بزرگ در باره تمام جام‌های فوتبال اروپا

در آتن پانائینایکوس ماموریت غیر ممکن خود را با موفقیت به انجام رساند و با بدست آوردن نتیجه ۳ بر صفر، در مقابل ستاره سرخ بلگراد به فینال راه یافت و نام خود را به افسانه‌های یونان ضمیمه کرد.

مفسرین زیادی این پیروزی پانائینایکوس را در ردیف پیروزی پانائیکولاو، قهرمان پرش با نیزه یونان در به دست آوردن رکورد جهانی این رشته گذاشته‌اند و لیکن گمان می‌کنیم آنچه این موفقیت پانائینایکوس برای یونان و یونانیان به‌بار آورد هرگز با ره آورد پانائیکولاو قابل قیاس نیست. اشتباه نشود منظور یائین آوردن ارزش یک رکورد جهانی دو و میدانی در مقابل یک نتیجه فوتبال نیست، بلکه تنها تاثیر معنوی این پیروزی معیار سنجش قرار گرفته است.

آنچه چهارشنبه ۸ اردیبهشت در استادبوم کوچک پانائینایکوس روی داد، ثمره سالها زحمت و مرارت موسسین باشگاه، نزدیک به ۱۵ سال زحمات بازیکنان فعلی باشگاه و یکسال کوشش خستگی‌ناپذیر و هوشیارانه پوشکاش، مربی این تیم و بالاخره مدتی به‌اندازه تمام عمر باشگاه، پشتیبانی علاقه‌مندان و طرفداران این تیم بود. هر یک از ۳۰ هزار تماشاگر استادبوم کوچک

پانائینایکوس در طول مبارزات این تیم در جام باشگاههای اروپا یعنی ۷۲ دقیقه بازی لحظات نگرانی، رنج، عذاب و شادمانی فراوان داشته‌اند و قدم به قدم بازیکنان خود را همراهی کرده‌اند و بدون هیچ تعارف به‌راستی در این پیروزی سهمی بزرگ دارند. اشتباه بزرگی است اگر تصور کنیم در عرض یکسالی که پوشکاش رهبری پانائینایکوس را بدست گرفته از لحاظ فن فوتبال به‌معنای اصلی کلمه (تکنیک) آنقدر به‌این تیم آموخته است که آفر از ردیف یک تیم درجه سوم اروپایی به‌فینال جام باشگاه‌ها کشانده باشد، ولی برخلاف این تصور پوشکاش در زمینه فن، فقط شاید در حدود ۵ الی ۱۰ درصد به‌تیم اضافه کرده باشد ولی در زمینه به‌وجود آوردن روحیه تیمی - اتکاء به‌فنس، تفکر در روش بازی حریف، پیدا کردن نقاط ضعف حریف و استفاده از آنها پوشکاش گاهی را به‌کوهی تبدیل کرده است. روزی که پوشکاش رسماً کار خود را در «پانائینایکوس» آغاز کرد از پیش می‌دانست که باشگاه، بازیکنان را تحت مقررات انضباطی خشکی اداره

میکرد و به‌همین جهت رابطه صمیمانه لازم بین آنها و باشگاه وجود نداشته بنابراین در اولین جلسه تمرین به‌بازیکنان گفت: «شما افراد باثبات هستید و به مسئولیت‌های خود واقفید، من همه شما را آزاد می‌گذارم چون به‌همه اعتماد کامل دارم» و به‌این ترتیب صمیمیت خود را با بازیکنان پی‌ریزی کرد. پس از یکماه که از تمرینات میگذشت در یک جلسه شما دارای خصوصیاتی هستید که کاملاً از آن با خبر نیستید و از آن صد درصد استفاده نمی‌کنید باید این را بدانید که پاهای شما همان اندازه ارزش دارند که پاهای یک انگلیسی یا یک ایتالیایی بشرطی که آنها را کاملاً به‌کار گیرید. این شروع کار بود و از آن‌پس این تلقین‌ها آقدر ادامه یافت که اندک اندک عقده‌های حقارت گشوده شدند و اندک اندک بازیکنان با اعتماد به‌خود توانستند از امکانات بدنی خود در زمین سابقه تا سرحد امکان استفاده کنند و انعکاس این موضوع به‌تماشاگران غروری بخشید که به‌امید دست یافتن به‌نتایج خوب برای یاری پانائینایکوس تا زمین اورتون به انگلستان سفر کردند و گلی که در زمین اورتون برای پانائینایکوس به‌دست آمد

و این تیم را به‌نیمه‌نهایی بالا کشید. این اتکاء به‌فنس و جسارت ناشی از آن بود که آنتونیادیس مهاجم بلند قد پانائینایکوس را قادر ساخت در جهمی که دفاع اورتون برایش ساخته بود، پاسداری کند و یک‌تنه این گل را به‌ثمر رساند و باز آمیندانی از این سلامت روحی به‌پانائینایکوس اجازه میداد که علی‌رغم تاریخ فوتبال یونان که هرگز یک باشگاه یونانی یک باشگاه یوگسلاوی را شکست نداده بود، به‌غلبه بر ستاره سرخ آمیدوار باشد. در بلگراد وقتی نتیجه به ۳ بر صفر به‌نفع ستاره سرخ رسیده بود، همه بازیکنان می‌رفتند که دست از کوشش بردارند ولی حضور پوشکاش در کنار زمین مانع از این شد و راهنمایی‌های او در مورد استفاده از موفقیت‌های کوتاه، باعث شد نتیجه به ۳ بر یک برسد ولی آخرین گل یوگسلاوها بازی را ۴ بر یک پایان داد. پس از بازی، همه بازی برگشت را تشریفاتی میدانستند و جام باشگاهها را برای پانائینایکوس تمام شده میدانند، ولی پوشکاش از یک گل که تیشم به‌ثمر رسانده بود آمیدی بزرگ برای برگشت ساخته بود و در جواب سؤالی که درباره بازی برگشت از او شد گفت: من میدانم در آتن چگونه با یوگسلاوها بازی کنم و در آنجا ثابت خواهم کرد که لایق حضور در نیمه‌نهایی بوده‌ایم. میدانم با چه نتیجه‌ای پیروز خواهیم شد ولی به‌شما قول میدهم که پیروز میشویم. حالا پوشکاش به‌قول خود عمل کرده است. پانائینایکوس در فینال است ولی از آن مهم‌تر اینکه هر تماشاگر یونانی مدتی صحبت از فوتبال میکند، یا در یک استادبوم حاضر میشوید، کمبودی حس نمی‌کنند، چون میدانند که نیروی اراده و خواستش توانسته تمام کمبودهای تکنیکی فوتبال کشورش را جبران کند.

بازیکنان پانائینایکوس برای راه یافتن به‌فینال هر یک ۶۵ هزار تومان و پوشکاش ۲۰۰ هزار تومان جایزه گرفتند و الحق ۲۰۰ هزار تومان به‌ای ناچیزی است برای آنچه پوشکاش به‌یونان بخشیده است. در نیمه‌نهایی دیگر آژانس آمستردام، ۳ بر صفر آلتیکو مادرید را شکست داد. گل‌های بازی را کیزر، دقیقه ۸ «سوربیر» دقیقه ۷۶ و «سنکس»، دقیقه ۸۵ به‌ثمر رساندند. این مسابقه از زیباترین بازی‌های فصل بود و با وجود اینکه پیروزی آژاکس با شکل فعلی این تیم با توجه به‌صدمه دیدگی «گاراته» و «آدلاردو» دو مهاجم بزرگ آلتیکو پیش‌بینی میشد. معذالک ۷۰ هزار تماشاگر استادبوم المپیک آمستردام راضی از یک بازی خوب به‌خانه بازگشتند. فینال جام باشگاه‌های اروپا ۲ ژوئن در «ویملی» انجام خواهد شد در جام برندگان جام «رئال مادرید» ۲ بر یک «آیندهون» را در مادرید شکست داد و به‌فینال رسید. فعالیت دیگر چلسی است که در بازی برگشت هم منچستریتی را یک صفر شکست داد.

در جام شهرهای اروپا، لینز با یک بازی سراسر دفاعی، در مقابل لیورپول، صفر بر صفر مساوی شد و با نتیجه یک بر هیچ بازی رفت به‌فینال رسید، فینالیت دیگر «جووتوس» ایتالیا است که در بازی برگشت ۲ بر صفر «کلن» آلمان غربی را شکست داد و به‌فینال راه یافت «جووتوس» که در ابتدای فصل سراسر تیم خود را تغییر داد و از جوانان استفاده کرد، اکنون به‌شکل مطلوبی رسیده و شانس‌های زیادی برای فتح جام شهرهای اروپا دارد. فینال این جام که به‌صورت رفت و برگشت انجام میشود، ابتدا در ۲۶ مه در تورینو و برگشت آن سوم ژوئن در لینز انجام میشود.

رادیو ایران

- ۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
- ۶ر۰۲ اخبار
- ۶ر۰۸ تقویم تاریخ
- ۶ر۱۵ شادی و امید
- ۶ر۴۵ موسیقی نشاط انگیز
- ۶ر۵۷ آهمی
- ۷ر۰۰ اخبار
- ۷ر۱۵ کودک
- ۷ر۲۲ شگفتیهای جهان بدون
- ۷ر۴۵ آهمی
- ۸ر۰۰ اخبار
- ۸ر۰۵ نگاه مطبوعات
- ۸ر۱۵ آهنگهای بیکلام
- ۸ر۲۰ رتکین گمان
- ۹ر۰۰ اخبار
- ۹ر۰۵ زن و زندگی
- ۱۰ر۰۰ اخبار
- ۱۰ر۰۵ دنباله برنامه زن و زندگی
- ۱۰ر۲۰ ترانه‌های ایرانی
- ۱۱ر۰۰ اخبار
- ۱۱ر۱۰ موسیقی ملل
- ۱۱ر۲۰ موسیقی محلی
- ۱۱ر۴۵ سخنرانی مذهبی
- ۱۲ر۰۰ آذان ظهر
- ۱۲ر۰۶ ایران و اسلام
- ۱۲ر۲۰ کارگران
- ۱۲ر۵۵ آهمی
- ۱۲ر۰۰ اخبار هنری
- ۱۲ر۰۵ برنامه جوانان
- ۱۲ر۰۵ آهمی ها
- ۱۴ر۰۰ اخبار
- ۱۴ر۲۰ سیری در مسئله روز
- ۱۵ر۰۰ ساز تنها
- ۱۵ر۱۵ عمران منطقه‌ای
- ۱۵ر۲۰ کاروان شعر و موسیقی
- ۱۶ر۰۰ اخبار
- ۱۶ر۰۵ از چهار گوشه جهان
- ۱۷ر۰۰ اخبار
- ۱۷ر۵۰ آینه زندگی
- ۱۸ر۰۰ اخبار و برنامه دهقان
- ۱۹ر۰۰ اخبار ورزشی
- ۱۹ر۰۵ موسیقی
- ۱۹ر۱۵ بحث ایدولوژیک
- ۱۹ر۵۵ آهمی ها
- ۲۰ر۰۰ اخبار و تفسیر
- ۲۰ر۴۰ نگاه مطبوعات
- ۲۰ر۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ر۵۵ برنامه آهمی ها
- ۲۱ر۰۰ مشاعر
- ۲۱ر۲۰ دنباله مشاعر و برنامه گلها
- ۲۲ر۰۰ اخبار
- ۲۲ر۰۵ داستان شب
- ۲۲ر۲۰ سازتتها
- ۲۲ر۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۲ر۰۰ اخبار
- ۲۲ر۰۵ برنامه گلها
- ۲۲ر۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۴ر۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
- ۲۵ دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
- ۱ بامداد موسیقی رقص

- ۱ر۱۵ بامداد برنامه گلها
- ۲ بامداد موسیقی رقص
- ۲ر۴۰ بامداد موسیقی از مشرق زمین
- ۲ بامداد ترانه‌های ایرانی (جاز)
- ۳ر۲۰ موسیقی رقص
- ۴ر۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
- ۴ر۲۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
- ۵ر۰۰ برنامه بامدادی
- ۵ر۲۰ ترانه‌های ایرانی

رادیو تهران

- ۶ بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
- ۸ر۲۰ برنامه آلمانی
- ۹ر۲۰ برنامه فرانسه
- ۱۰ر۲۰ برنامه انگلیسی
- ۱۱ر۲۰ ترانه‌های درخواستی
- ۱۲ر۲۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲ر۴۵ ساز تنها

- ۱۷ ارکسترهای بزرگ جهان
- ۱۷ر۲۰ موسیقی فیلم
- ۱۸ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸ر۱۵ سازهای غربی
- ۱۸ر۲۰ موسیقی جاز
- ۱۹ برنامه‌های از روشنگر
- ۲۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۰ر۲۰ جهان اندیشه
- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ ۲۲ آهنگهای متنوع غربی

رادیو F.M

- ۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: مانتودانی
- ۲۱ر۲۰ موسیقی جاز: چانی اسمیت
- ۲۲ موسیقی ایرانی-ارکستر برنامه سوم: آواز قوامی (ابوعطا)
- ۲۲ر۲۰ موسیقی کلاسیک: یوهان برامس
- (یکصد و سی و هشتمین سال تولد)
- (بخش آسار برگزیده در ۲ روز)
- ستفونی شماره ۱ در دوینور ایوس ۶۸
- سنات شماره ۳ در ریتور ایوس ۱۰۸
- برای ویلن و پیانو
- دوبل کنسرتو برای ویلن، ویلنسلو و ارکستر
- در لاینسور ایوس ۱۰۲

یکشنبه

برنامه اول

- ۱۷ر۱۵ آهنگهای روز
- ۱۷ر۲۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۷ر۲۴ تدریس زبان آلمانی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۱۲ برنامه ما و شما (پاسخ به نامه‌های بچه ها)
- ۱۸ر۲۵ وارنیه شش و هشت
- ۱۹ هفته ایران باستان
- ۱۹ر۲۰ دور دنیا
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۴۰ روکامبول
- ۲۱ جایزه (بخاطر عشق)
- ۲۱ر۲۰ شهر آفتاب
- ۲۲ موسیقی ایرانی (بخوانندگی نادر گلچین)
- ۲۲ر۲۰ ستارگان (داستان دزد جواهر)

برنامه دوم

- ۱۹ر۱۵ آهنگهای روز
- ۱۹ر۲۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۹ر۲۴ کانون خانواده
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ داش پالکی
- ۲۲ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ر۲۵ اسرار شهر بزرگ
- ۲۲ر۲۰ اخبار

نیمروز

- ۱۴ اخبار
- ۱۲ر۱۵ حفاظت و ایمنی
- ۱۲ر۲۰ دختر شاه پریان
- ۱۴ ادبیات جهان
- ۱۴ر۲۰ وارنیه
- ۱۴ر۱۵ اخبار

شبکه

- برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مشترک با برنامه اول است و از آن بعد :
- ۲۱ داش پالکی (مشترک با برنامه دوم)
- ۲۲ برنامه مذهبی
- ۲۲ر۲۰ اسرار شهر بزرگ (مشترک با برنامه دوم) با شرکت « پال بورد »
- ۲۲ر۲۰ اخبار

رشت

- ۱۷ برنامه آموزشی (تولید محلی)
- ۱۷ر۴۰ تدریس آلمانی
- ۱۸ کودکان
- ۱۸ر۲۰ وارنیه شش و هشت
- ۱۹ ایران زمین
- ۱۹ر۲۰ دور دنیا
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ اخبار استان
- ۲۰ر۴۵ روکامبول
- ۲۱ داش پالکی
- ۲۲ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ر۲۰ اسرار شهر بزرگ

تبریز

- ۱۸ اسلاید و موزیک
- ۱۸ر۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸ر۲۲ کارتون باقریانی
- ۱۹ جوانان (مسابقه چهره های درخشان)
- ۱۹ر۲۰ فیلم آنچه شما خواستاید
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ برنامه مذهبی
- ۲۱ فیلم مدافعان

بندرعباس

- ۱۶ر۲۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷ر۲۰ کودک (برنامه محلی) و با (کارتون)
- ۱۷ر۲۰ نوبادگان
- ۱۸ر۲۰ فیلم افسونگر
- ۱۹ مجله هنکی و با جوانان (برنامه محلی)
- ۱۹ر۲۰ فیلم دایمی و پسر
- ۲۰ مشروح اخبار همراه با فیلم های خبری
- ۲۰ر۲۰ دانش
- ۲۱ برنامه مذهبی
- ۲۲ فیلم پنج دقیقه آخر

کرمانشاه

- ۱۶ اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶ر۲۲ داستان تاریخی
- ۱۶ر۴۵ بککشان
- ۱۷ر۲۰ چهره های درخشان
- ۱۸ آموزش روستایی
- ۱۹ سرکار استوار روستائیان
- ۱۹ر۲۰ فیلم هالیوود و ستارگان
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۲۰ برنامه مذهبی
- ۲۱ مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۱ر۲۰ فیلم سینمایی

تلویزیون آموزشی

- ۱۲ر۲۰ ترانه ها و چشم انداز ها
- ۱۲ر۲۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴ علوم دبستانی
- ۱۴ر۱۵ فیزیک و ریاضی
- ۱۴ر۴۵ گریدد انگلیش
- ۱۵ شیمی ششم
- ۱۵ر۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵ر۴۵ گریدد انگلیش
- ۱۶ حساب استدلالی ششم
- ۱۶ر۲۰ مکالمه انگلیسی
- ۱۶ر۴۵ دستور زبان فارسی
- ۱۷ر۰۵ زنگ تفریح
- ۱۷ر۱۵ طبیعی ۴
- ۱۷ر۴۰ ترانه
- ۱۷ر۴۵ شیمی ۴
- ۱۸ر۱۰ فیزیک ۴
- ۱۸ر۲۵ ریاضی سال دوم
- ۱۹ زنگ تفریح
- ۱۹ر۱۰ مثلثات ششم
- ۱۹ر۴۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

- ۸ دودباروت
- ۱۱ پایان برنامه بامدادی
- ۱۷ قلب مقدس
- ۱۷ر۱۵ کریستوفرها
- ۱۷ر۲۰ دشت سوسیز
- ۱۷ر۵۵ برنامه آچی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸ر۱۵ بزرگترین مبارزه قرن
- ۱۸ر۲۰ آزادی زنان
- ۱۹ دانیل بون
- ۲۰ برادران سموند
- ۲۰ر۰۵ برنامه کمدی
- ۲۱ دود باروت
- ۲۱ر۵۵ برنامه آچی
- ۲۲ر۰۵ فیلم سینمایی

یکشنبه - برنامه دوم ساعت ۲۲ موسیقی کلاسیک

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران
برهبری نوماز کریمین داوید
کنسرتو برای پیانو و ارکستر در
دومینور اثر باخ را اجرا می‌کند
سیس کنسرتو گروسو ایوس شماره
۸ اثر کورلی نواخته میشود .

یکشنبه - ۲۲

هنرمند وزارت فرهنگ و هنر :
نادر گلچین ترانه نوای کاروان را اجرا
میکند سازنده آهنگ و سرپرست ارکستر
عباس خوشدل .

یکشنبه - برنامه اول ساعت ۲۱:۳۰ شهر آفتاب

شهر آفتاب ضمن تجربه ، تحلیل و
بررسی کتابهای (تاریخ چیست)
ترجمه حسن کامشاد . مقدمه‌ای
برحافظ اثر آرنورگی ، شعر مقاومت
در فلسطین اشغال شده ترجمه
گوروش مهربان ، کتاب میمون برهنه
نوشته دسوموند مورس ، شما را
با یک شاعر برجسته معاصر ایرانی
آشنا می‌کند .

یکشنبه - برنامه اول ساعت ۲۲:۳۰ ستارگان

فیلم « دزد جواهر » از مجموعه
ستارگان با بازی « آیدا لوبینو » و
به کارگردانی « بلیک ادواردز » . زنی
در حال مستی در یک مهمانی با تفاق مردی
تمام جواهرات و اشیاء قیمتی مهمانان را
می‌دزدد و ...



سعیده - خواننده تلویزیون ملی ایران

دانش پالکی

یکشنبه - برنامه دوم ساعت ۲۱:۰۰

ماجرای گلریزان دانش پالکی و کشتی او با دایی خلیل در زور خانه .
حسین آقا برای کشتن دانش پالکی دست با اقدام میزند و ...



رادیو ایران

۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها

- ۶ر۰۲ اخبار
- ۶ر۰۸ تقویم تاریخ
- ۶ر۱۵ شادی و امید
- ۶ر۴۵ موسیقی
- ۷ر۰۰ اخبار
- ۷ر۱۵ کودک
- ۷ر۲۲ سخنرانی
- ۸ر۰۰ اخبار
- ۸ر۰۵ نگاهی ب مطبوعات
- ۸ر۱۵ موسیقی
- ۸ر۲۰ رنگین کمان
- ۹ر۰۰ اخبار
- ۹ر۰۵ زن و زندگی
- ۱۰ر۰۰ اخبار
- ۱۰ر۰۵ زن و زندگی
- ۱۰ر۲۰ ترانه ها
- ۱۱ر۰۰ اخبار
- ۱۱ر۱۰ موسیقی ملل
- ۱۱ر۲۰ موسیقی محلی
- ۱۱ر۴۵ سخنرانی
- ۱۲ر۰۰ اذان ظهر
- ۱۲ر۰۶ ایران و اسلام
- ۱۲ر۲۰ کارگران
- ۱۲ر۰۰ اخبار
- ۱۲ر۰۵ جوانان
- ۱۲ر۵۰ آچی
- ۱۴ر۰۰ اخبار
- ۱۴ر۲۰ سیری در مسئله روز
- ۱۵ر۰۰ ساز تنها
- ۱۵ر۱۵ موسیقی
- ۱۵ر۲۰ جلوه های زیبایی در زبان پارسی
- ۱۶ر۰۰ اخبار
- ۱۶ر۰۵ از چهار گوشه جهان
- ۱۷ر۰۰ اخبار
- ۱۷ر۵۰ آینه زندگی
- ۱۸ر۰۰ اخبار و برنامه دهکده
- ۱۹ر۰۵ اخبار ورزشی
- ۱۹ر۰۵ سپاهیان انقلاب
- ۱۹ر۲۰ موسیقی ایرانی
- ۱۹ر۵۵ آچی ها
- ۲۰ر۰۰ اخبار و تفسیر
- ۲۰ر۲۰ نگاهی ب مطبوعات
- ۲۰ر۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ر۵۵ برنامه آچی ها
- ۲۱ر۰۰ برنامه ادبی
- ۲۱ر۲۰ برنامه گلها
- ۲۲ر۰۰ اخبار
- ۲۲ر۰۵ داستان شب
- ۲۲ر۲۰ ساز تنها
- ۲۲ر۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۳ر۰۰ اخبار
- ۲۳ر۰۵ برنامه گلها
- ۲۳ر۰۵ موسیقی ایرانی
- ۲۴ر۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
- ۲۴ر۰۵ ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
- ۲۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی
- ۱ بامداد موسیقی رفس
- ۱ر۱۵ بامداد برنامه گلها
- ۲ بامداد موسیقی رفس
- ۲ر۲۰ بامداد موسیقی آل مشرق زمین
- ۳ بامداد ترانه های ایرانی (چاک)

- ۲ر۴۰ موسیقی رفس
- ۴ر۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
- ۴ر۲۰ آلبم جاویدان از آهنگسازان بزرگ
- ۵ر۰۰ برنامه بامدادی
- ۵ر۲۰ ترانه های ایرانی

رادیو تهران

- بخش اول
- ۶ موسیقی سیک
 - ۸ر۲۰ برنامه انگلیسی
 - ۹ر۲۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰ر۲۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱ر۲۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲ر۲۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۲ر۴۵ ساز تنها

- بخش دوم
- ۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۷ر۴۰ موسیقی فیلم
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸ر۱۵ ساز های غربی
 - ۱۸ر۲۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ برنامه‌ای از روشنگر
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز

رادیو F.M

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان :
- فرانک پورسل
- ۲۱ر۲۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی-ارکستر برنامه سوم:
- آواز گلپالکی (شور)
- ۲۲ر۲۰ موسیقی کلاسیک :
- براس
- سنفونی شماره ۴ درمی مینور ایوس ۹۸
- کنسرتو پیانو شماره ۲ در سی بمل ماژور- ایوس ۸۲
- کوئینتت برای کلارینت و ساز های زهی
- درمی مینور ایوس ۱۱۵

دوشنبه

برنامه اول

- ۱۷:۱۵ آهنگهای روز
- ۱۷:۲۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۷:۲۴ تدریس انگلیسی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۱۲ کودکان (برنامه چکار کنم)
- ۱۸:۳۵ برنامه دانش
- ۱۹ دکتر کیلدر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۰ الماس (قسمت یازدهم)
- ۲۱ سرزمینهای سبز
- ۲۱:۳۰ سال گودوش کبیر
- ۲۲ آذیر
- ۲۲:۳۰ روزها و روزنامه ها

برنامه دوم

- ۱۹:۱۵ آهنگهای روز
- ۱۹:۲۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۹:۲۴ ادبیات جهان
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۱:۳۰ موسیقی ایرانی (بخوانندگی قطعی)
- ۲۲ داستانهای جاوید ادب پاریس
- ۲۳ فانوس خیال
- ۲۳:۳۰ اخبار

نیمروز

- ۱۲ اخبار
- ۱۳:۱۵ کارتر
- ۱۳:۳۰ محله بیتون
- ۱۴ شفا و تلویزیون
- ۱۴:۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۴:۴۵ اخبار

شبکه

- برنامه شبکه سرتاسری تا ساعت ۲۲ مشترک با برنامه اول است.
- ۲۲ داستانهای جاوید ادب پاریس
- ۲۳ فانوس خیال
- ۲۳:۳۰ اخبار

رشت

- ۱۷ برنامه آموزشی (تولید مطی)
- ۱۷:۴۰ تدریس انگلیسی
- ۱۸ کودکان
- ۱۸:۴۰ دانش
- ۱۹ دکتر کیلدر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۲۰ اخبار استان
- ۲۰:۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۱ جایزه بزرگ (یا فیلم)
- ۲۱:۲۰ سال گودوش بزرگ
- ۲۲ داستانهای جاوید ادب پاریس
- ۲۲ آذیر

تبریز

- ۱۸ اسلاید و موزیک
- ۱۸:۳۰ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ موسیقی کودکان و نوجوانان
- ۱۹ فیلم جولیا
- ۱۹:۳۰ سرکار استوار
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۳۰ ایران زمین
- ۲۱ فیلم بالاز از خطر

بندرعباس

- ۱۶:۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۷:۰۲ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۷:۳۰ کودک (برنامه ای از محل)
- و یا (کانون ، با هم کتاب بخوانیم ، چکار کنم)
- ۱۸:۳۰ این گوی و این میدان
- ۱۹:۳۰ داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۳۰ جشن هنر
- ۲۱:۴۵ خانه فقیر خانم
- ۲۲ فیلم مستند

کرمانشاه

- ۱۶ اسلاید و موزیک
- ۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶:۳۲ فیلم پسر دریا
- ۱۷ برنامه آموزشی
- ۱۸ رنگارنگ
- ۱۸:۳۰ فیلم گیدئون
- ۱۹:۳۰ برنامه زنگوله ها
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۳۰ فیلم بیتون پلیس
- ۲۱:۳۰ ادبیات ایران
- ۲۲ فیلم آخرین مهلت

تلویزیون آموزشی

- ۱۳:۳۰ ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۳:۳۵ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۴ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ زمین شناسی ششم
- ۱۴:۴۵ گریدد انگلیش
- ۱۵ فیزیک ششم
- ۱۵:۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ گریدد انگلیش
- ۱۶ مثلثات ششم ریاضی
- ۱۶:۳۰ مکالمه فرانسه
- ۱۶:۴۵ عربی ششم
- ۱۷:۰۵ زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ طبیعی ۲
- ۱۷:۴۰ ترانه
- ۱۷:۴۵ شیمی ۲
- ۱۸:۱۰ فیزیک ۲
- ۱۸:۳۵ ریاضی سوم (هندسه و جبر)
- ۱۹ زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ هندسه و مخروطات ششم
- ۱۹:۲۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

- ۱۷ داتیل بون
- ۱۷:۵۵ برنامه آپی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۳۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹ هانی وست
- ۱۹:۳۰ جولیا
- ۲۰ نمایش باربارامکنیر
- ۲۱ یک روز آرام
- ۲۱:۵۵ برنامه آپی
- ۲۲ نمایش ریوگتا
- ۲۲:۳۰ مسابقه بکس



دوشنبه - برنامه دوم ساعت ۲۳:۰۰

داستانهای جاوید ادب پاریس

قسمت سوم داستان بیژن و منیژه

دوشنبه - برنامه اول ساعت ۱۸:۱۴

برنامه کودکان - چکار کم



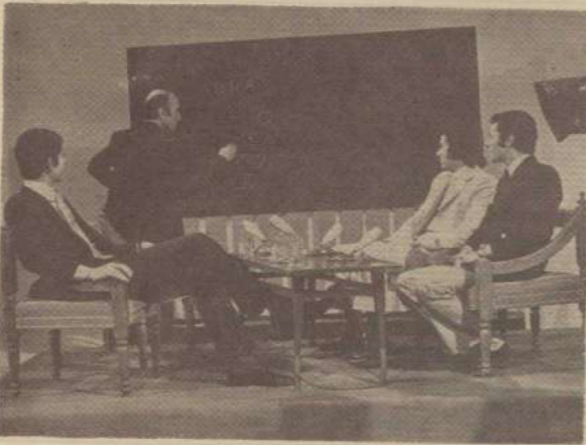
ساعت ۲۲:۳۵ اسرار شهر بزرگ

درباره گارسیالورکا

فیلمی تهیه شده از زندگی فردریکو گارسیالورکا شاعر و درام نویس اسپانیالی و نمونه هایی از شعرهای او که در دو قسمت در برنامه ادبیات جهان تلویزیون ملی ایران - برنامه دوم نمایش داده خواهد شد. قسمت اول این فیلم را در ساعت ۱۹:۳۰ روز شنبه از برنامه دوم تماشا کنید.

دوشنبه ۲۱:۳۰

عقلمی ترانه و قطعه آوازی در ماهر میخواند. سازنده آهنگ: سیاوش زندگانی - شعر از بیژن سمندر.



برنامه دانش

دوشنبه - برنامه اول ساعت ۱۸:۳۰

بیتی درباره مسأله انتقال خون به بیماران که دچار سوانح شده اند.

برنامه سینما ماژستیک

تقدیم با عشق

باشکرت: سینمای پواتیه

رادیو ایران

۶ پیامد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها

- ۶:۰۳ اخبار
- ۶:۰۸ تقویم تاریخ
- ۶:۱۵ شادی و امید
- ۶:۴۵ موسیقی
- ۷:۰۰ اخبار
- ۷:۱۵ کودک
- ۷:۳۲ آشنایی با قانون
- ۸:۰۰ اخبار
- ۸:۰۵ نکاهی بمطبوعات
- ۸:۱۵ موسیقی
- ۸:۳۰ رنکین کمان
- ۹:۰۰ اخبار
- ۹:۰۵ زن و زندگی
- ۱۰:۰۰ اخبار
- ۱۰:۰۵ زن و زندگی
- ۱۰:۳۰ ترانه ها
- ۱۱:۰۰ اخبار
- ۱۱:۱۰ موسیقی ملل
- ۱۱:۲۰ موسیقی مطی
- ۱۱:۴۵ سخنرانی
- ۱۲:۰۰ اذان ظهر
- ۱۲:۰۶ ایران و اسلام
- ۱۲:۳۰ کارگران
- ۱۲:۰۰ اخبار
- ۱۳:۰۵ جوانان
- ۱۴:۰۰ اخبار
- ۱۴:۳۰ سیری در مسئله روز
- ۱۵:۰۰ ساز تنها
- ۱۵:۱۵ حمایت حیوانات
- ۱۵:۳۰ کاروان شعر و موسیقی
- ۱۶:۰۰ اخبار
- ۱۶:۰۵ از چهار گوشه جهان
- ۱۷:۰۰ اخبار
- ۱۷:۰۵ آئینه زندگی
- ۱۸:۰۰ اخبار و برنامه دهقان
- ۱۹:۰۰ اخبار ورزشی
- ۱۹:۰۵ سیری در ادبیات و هنر
- ۲۰:۰۰ اخبار و تفسیر
- ۲۰:۳۰ نکاهی بمطبوعات
- ۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۱:۰۰ نغمه ای در خاموشی
- ۲۱:۳۰ برنامه گلها
- ۲۲:۰۰ اخبار
- ۲۲:۰۵ داستان شب
- ۲۲:۳۰ ساز تنها
- ۲۲:۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۳:۰۰ اخبار
- ۲۳:۰۵ برنامه گلها
- ۲۳:۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۴:۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
- ۵ دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
- ۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی
- ۱ پیامد موسیقی رهس
- ۱:۰۵ پیامد برنامه گلها
- ۲:۰۰ پیامد موسیقی رهس
- ۲:۳۰ پیامد موسیقی از مشرق زمین
- ۳:۰۰ پیامد ترانه های ایرانی (چار)
- ۳:۳۰ موسیقی رهس

- ۴:۰۰ از هر خواننده ترانه ای
- ۴:۳۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
- ۵:۰۰ برنامه بامدادی
- ۵:۳۰ ترانه های ایرانی

رادیو تهران

بخش اول

- ۶ موسیقی سبک
- ۸:۳۰ برنامه آلمانی
- ۹:۳۰ برنامه فرانسه
- ۱۰:۳۰ برنامه انگلیسی
- ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۳:۴۵ ساز تنها

بخش دوم

- ۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم
- ۱۸ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹ ایران در بستر زمان
- ۲۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۰:۳۰ قرن بیستم و افکار نو
- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ ۲۳ ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

F.M رادیو

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان : گلن ترویت
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز : کالت بیسی
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۳۱)
- آواز ایرج (بیت ترک)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک : بیتر ایلچ چاکوفسکی
- * یکصد و سی و یکمین سال تولد *
- (بخش آثار برگزیده موسیقیدان در دوروز)
- ***
- اورژانس ۱۸۱۲ -
- گوارتت شماره ۱ در رماتور -
- سوئیت شماره ۱ در رهینور -

سه شنبه

برنامه اول

- ۱۶:۱۵ آهنگهای روز
- ۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۶:۳۴ آموزش روستایی
- کودکان روستایی روستائیان
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۱۲ موسیقی غربی
- ۱۸:۲۵ آقاخرسه
- ۱۹ آنچه شما خواستاید
- ۱۹:۳۰ مسابقه هما
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۴۰ سرکار استوار
- ۲۱:۲۰ فیلم سینمایی

برنامه دوم

- ۱۹:۱۵ آهنگهای روز
- ۱۹:۳۰ شروع برنامه
- ۱۹:۳۴ موسیقی ایرانی - فرهنگ و هنر
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ جولیا
- ۲۱:۲۰ دانش
- ۲۲ فیلم ویژه
- ۲۲ ایران زمین
- قسمت سوم هنر هفتمانی
- ۲۲:۲۰ اخبار

نیمروز

- ۱۲ اخبار
- ۱۳:۱۵ کانون خانواده
- ۱۳:۲۰ گریزها
- ۱۴ سفرهای جیمی ملافیتز
- ۱۴:۴۵ اخبار

شبکه

برنامه شبکه سراسری با ساعت ۲۲ مشترک با برنامه اول است.

۲۳ ایران زمین

۲۴:۲۰ اخبار

رشت

- ۱۷ آموزش روستایی (تولید محلی و برنامه شبکه)
- ۱۸:۲۰ آقا خرسه
- ۱۹ آنچه شما خواستاید
- ۱۹:۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۲۰ اخبار استان
- ۲۰:۴۵ سرکار استوار
- ۲۱:۲۰ فیلم سینمایی
- ۲۲ بحث آزاد جوانان یا موسیقی (تولید محلی)

تبریز

- ۱۸ اسلاید و موزیک
- ۱۸:۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۸:۳۲ نوجوانان (ورزش)
- ۱۹ فیلم داستان سفر
- ۱۹:۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۲۰ بیوند
- ۲۱ فیلم دکتر کیلدر

بندرعباس

- ۱۶ اسلاید و موزیک
- ۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶:۳۲ آموزش روستایی
- ۱۸:۲۰ راهبه پرده
- ۱۹ فیلم دنیای حیوانات و گلکسیونر
- ۱۹:۲۰ شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۲۰ فیلم جولیا
- ۲۱ سرکار استوار
- ۲۲ ادبیات جهان
- ۲۲:۲۰ تمدن

گرمانشاه

- ۱۶ اسلاید و موزیک
- ۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۱۶:۳۲ فیلم آقاخرسه
- ۱۷ مجله هنگی نوجوانان
- ۱۷:۲۰ فیلم فرار
- ۱۸ فیلم راز بقا
- ۱۸:۳۰ دفاع غیر نظامی
- ۱۸:۴۵ فیلم روهاید
- ۱۹:۲۰ موسیقی غربی
- ۲۰ اخبار
- ۲۰:۲۰ سرکار استوار
- ۲۱ ایران زمین
- ۲۱:۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲ فیلم دکتر بن کیسی

تلویزیون آموزشی

- ۱۳:۲۰ ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۳:۵۰ اعلام برنامه - سرود فرهنگ
- ۱۴ علوم دبستانی
- ۱۴:۱۵ فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴:۴۵ گزیده انگلیش
- ۱۵ شیمی ششم
- ۱۵:۲۰ زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ گزیده انگلیش
- ۱۶ تریسیمی ورفومی ششم
- ۱۶:۲۰ مقاله آلمانی
- ۱۶:۴۵ فارسی ششم
- ۱۷:۰۵ زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ طبیعی ۵
- ۱۷:۴۰ ترانه
- ۱۷:۴۵ شیمی ششم
- ۱۸:۱۰ فیزیک ششم
- ۱۸:۳۵ ریاضی ۴
- ۱۹ زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ خبر ششم طبیعی
- ۱۹:۳۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

- ۱۷ هالی وود
- ۱۷:۲۰ جولیا
- ۱۷:۵۵ برنامه آهمی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۲۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹ اطلاع ۲۲۲
- ۱۹:۲۰ نمایش دوپسیدی
- ۲۰ نمایش جیم نابورز
- ۲۱ آمریکا
- ۲۱:۵۵ برنامه آهمی
- ۲۲ دانه
- ۲۲:۲۰ نمایش دیک کایت

جمعه - برنامه اول ساعت ۱۴:۳۰ سرزمین عجایب

در سرزمین عجایب ، یکی از افراد S-I-D که نسبت به دیگر همکارانش پیشرفتی نداشته ، دست به قتل و خرابکاری میزند و همه این هارا به آدم کوچولوها نسبت میدهند.

جمعه - برنامه اول پهلوانان

دنیاله مبارزات پهلوان ناب رسا صدخان شجاع اللبوله و توطئه های تیمور در خان علیه این پهلوان حقی دوست وو پاکباخته .

برنامه دوم جمعه ۲۳

غانم ، جوهری ، زیبا ، سوگل ، نوشین ، کوروش - ترانه های حاصل شب - شب بی ستاره - هوای دلبری - نشان مهریانی - ایر رهگذر - تنها با بسوی را اجرا میکنند .

برنامه اول جمعه - ۱۸:۳۰

سعیده : ترانه موج - سوگل : گل ، بهشت - جوهری : ستاره عشق - غانم : زم یاران - مرجان : جلوه سراب و زیبا : رقص شکوفه ها را بهمراهی ارکستر موسیقی ملی اجرا میکنند .

چهره های جدید در « سرکار استوار »

در برنامه های آینده سریال سرکار استوار دو چهره جدید خواهیم دید . « رامین فرزاد » هنرمند معروفی رادیو که سابقه طولانی در فعالیت های هنری دارد یکی از این چهره هاست . چهره دیگر ، عزت الله وثوق است که با ۴۶ سال سابقه هنری مورد علاقه هنردوستان قرار دارد . وثوق اولین فارغ التحصیل دانشکده هنرهای دراماتیک کشور است .



برنامه موسیقی ایرانی - ارکستر تلویزیون ملی ایران - مرجان در حال اجرای برنامه



موسیقی ایرانی - تلویزیون رشت

سرکار استوار

سه شنبه - برنامه اول ساعت ۲۰:۳۰

جوانی از شهر به ده رفته تا در آنجا کار کند و چون این عمل او برخلاف رسم معهود است دردمرهای برایش تسلید میکند و کار به پاسگاه میکشد



رادیو ایران

- ۶:۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها
- ۶:۰۳ اخبار
- ۶:۰۸ تقویم تاریخ
- ۶:۱۵ شادی و امید
- ۶:۴۵ موسیقی
- ۷:۰۰ اخبار
- ۷:۱۵ کودک
- ۷:۲۲ گفت و شنود هفته
- ۸:۰۰ اخبار
- ۸:۰۵ مطبوعات
- ۸:۱۵ موسیقی
- ۸:۲۰ رنگین گمان
- ۹:۰۰ اخبار
- ۹:۰۵ زن و زندگی
- ۱۰:۰۰ اخبار
- ۱۰:۰۵ زن و زندگی
- ۱۰:۳۰ ترانه ها
- ۱۱:۰۰ اخبار
- ۱۱:۱۰ موسیقی ملل
- ۱۱:۲۰ موسیقی محلی
- ۱۱:۴۵ سخنرانی
- ۱۲:۰۰ اذان ظهر
- ۱۲:۰۶ ایران و اسلام
- ۱۲:۲۰ کارگران
- ۱۲:۳۰ اخبار
- ۱۲:۵۵ جوانان
- ۱۳:۰۵ آهمی
- ۱۴:۰۰ اخبار
- ۱۴:۳۰ درخست مردم
- ۱۵:۰۰ ساز تنها
- ۱۵:۱۵ موسیقی ایرانی
- ۱۵:۳۰ کاروان
- ۱۶:۰۰ اخبار
- ۱۶:۰۵ از چهار گوشه جهان
- ۱۷:۰۰ اخبار
- ۱۷:۰۵ آینه زندگی
- ۱۸:۰۰ اخبار و برنامه دهقان
- ۱۹:۰۰ اخبار ورزشی
- ۱۹:۰۵ سپاهیان انقلاب
- ۱۹:۳۰ اسرار تفرستی
- ۱۹:۵۵ آهمی ها
- ۲۰:۰۰ مشروح اخبار و گفتگو
- ۲۰:۲۰ نگاهی بطبوعات
- ۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰:۵۵ برنامه آهمی ها
- ۲۱:۰۰ فرهنگ مردم
- ۲۱:۲۰ دنیاله فرهنگ مردم و یک شاخه گل
- ۲۱:۰۰ اخبار
- ۲۲:۰۵ داستان شب
- ۲۲:۲۰ ساز تنها
- ۲۲:۴۵ موسیقی ایرانی
- ۲۳:۰۰ اخبار
- ۲۳:۰۵ برنامه گلها
- ۲۳:۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۴:۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت

ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی
۱۰:۰۰ باامداد موسیقی رقص
۱۱:۱۵ باامداد برنامه گلها
۲ باامداد موسیقی رقص

- ۲۳:۰ باامداد موسیقی از مشرق زمین
- ۲ باامداد ترانه های ایرانی (جاز)
- ۲:۲۰ موسیقی رقص
- ۴:۰۰ از هر خواننده ترانه ای
- ۴:۳۰ آواز جاویدان از آهنگسازان بزرگ
- ۵:۰۰ برنامه باامدادی
- ۵:۳۰ ترانه های ایرانی

رادیو تهران

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
- ۸:۲۰ برنامه انگلیسی
- ۹:۲۰ برنامه فرانسه
- ۱۰:۲۰ برنامه آلمانی
- ۱۱:۲۰ ترانه های درخواستی
- ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۴۵ ساز تنها
- بخش دوم
- ۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۷:۲۰ موسیقی فیلم
- ۱۸ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۲۰ موسیقی جاز
- ۱۹ ایران در بستر زمان
- ۲۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۰:۲۰ جهان اندیشه
- ۲۱ موسیقی کلاسیک
- ۲۲ تا ۲۲:۲۰ آهنگهای متنوع غربی

رادیو F.M

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان :
- آن تیو
- ۲۱:۲۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۱۹)
- آواز سیاوش (سه گاه)
- ۲۲:۲۰ موسیقی کلاسیک :
- « چایکوفسکی »
- فانتزی اورتور هملت.
- قسمتهای از اپرای یوگن آتکین -
- سنفونی شماره ۶ درسی-مینور -
- (پاته تیک)

چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با برنامه اول است.

۲۱:۳۰ بیستون پلیس
۲۲:۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ کاوش
۲۳:۳۰ اخبار

برنامه اول

۱۷:۱۵ آهنگهای روز
۱۷:۳۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
۱۷:۳۴ تدریس انگلیسی
۱۸ اخبار
۱۸:۱۲ کودکان (با هم کتاب بخوانیم - قصه قبه)
۱۸:۳۵ کارتون باقریانی
۱۹ مسابقه تلاش
۲۰ اخبار
۲۰:۴۰ درباره کنکور
۲۱ خارج از محدوده
۲۱:۳۰ روز های زندگی
۲۲:۳۰ هفت شهر عشق

برنامه دوم

۱۹:۱۵ آهنگهای روز
۱۹:۳۰ سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
۱۹:۳۴ جهان حیوانات
۲۰ اخبار
۲۱ سیمای شجاعان
۲۲ موسیقی ایرانی (بخوانندگی نجفی)
۲۲:۳۰ بیا بگوئید
ادامه گفتگو درباره ادبیات سینمایی
۲۳ نگاهی بگذشته
۲۳:۱۵ کاوش
۲۳:۳۰ اخبار

نیمروز

۱۳ اخبار
۱۳:۱۵ کارگر
۱۳:۳۰ محله بیستون
۱۴ ویدئو
۱۴:۳۰ موسیقی ایرانی
۱۴:۴۵ اخبار

کرمانشاه

۱۶ اسلاید و موزیک
۱۶:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶:۳۲ نوسن
۱۷:۳۲ برنامه آموزشی
۱۸ آموزش روستائی
۱۹ جولیا
۱۹:۳۰ موسیقی ایرانی
۲۰ اخبار
۲۰:۳۰ فیلم بیستون پلیس
۲۱:۳۰ مسابقه ورزشی

تلویزیون آموزشی

۱۳:۳۰ ترانه ها و چشم انداز ها
۱۳:۵۵ اعلام برنامه
۱۴ بخوانیم و بنویسیم
۱۴:۱۵ رسم فنی
۱۴:۴۵ گرید انگلیش
۱۵ فیزیک ششم
۱۵:۳۰ زنگ تفریح
۱۵:۴۵ گرید انگلیش
۱۶:۴۵ فارسی ششم
۱۷:۰۵ زنگ تفریح
۱۷:۱۵ طبیعی ششم
۱۷:۴۰ ترانه
۱۷:۴۵ شیعی
۱۸:۱۰ فیزیک
۱۸:۳۵ ریاضی
۱۹ زنگ تفریح
۱۹:۱۰ نرسیبی و رفومی ششم
۱۹:۳۵ برنامه کودکان

تلویزیون آمریکا

۱۷ خیابان سیسم
۱۸ اخبار
۱۸:۳۰ فونیا
۱۹ مرد وسترن
۲۰ خنده
۲۱ برنامه تاتر
قسمت دوم برنامه تاتر

شبکه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با برنامه اول است.

۲۱:۳۰ بیستون پلیس
۲۲:۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ کاوش
۲۳:۳۰ اخبار

رشت

۱۷ برنامه آموزشی (تولید محلی)
۱۷:۴۰ تدریس انگلیسی
۱۸ کودکان
۱۸:۳۰ باقریانی
۱۹ مسابقه تلاش
۲۰ اخبار
۲۰:۳۰ اخبار استان
۲۰:۴۵ وارسته
۲۱ خارج از محدوده
۲۱:۳۰ بیستون پلیس
۲۲:۳۰ هفت شهر عشق
۲۳ نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ کاوش

تبریز

۱۸ اسلاید و موزیک
۱۸:۳۰ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۸:۳۲ کودکان (زیر گنبد کبود - از گذشته های دور)
۱۹ پهلووانان
۲۰ اخبار
۲۰:۳۰ مسابقه تلاش
۲۱:۱۵ فیلم روهاید

بندرعباس

۱۶:۳۰ اسلاید و موزیک
۱۷ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷:۰۲ تدریس زبان انگلیسی
۱۷:۳۰ کودک (برنامه ای از محل) و با (سرگذشت سینما ، چشم چشم دوا برو)
۱۸:۳۰ ورزش (برنامه محلی)
۱۹ هنر نقاشی و سال ها و یاد ها
۱۹:۳۰ فیلم آرزو های بریاد رفته
۲۰ اخبار
۲۰:۳۰ موسیقی ایرانی
۲۱ فیلم بیستون پلیس
۲۲ ایران زمین
۲۲:۳۰ فیلم سیمای شجاعان

مرکز رضائیه

جمعه
صبح تا ساعت ۱۴:۳۰ روی شبکه است ساعت ۱۴:۳۰ موسیقی جوانان (تولید محلی)
از ساعت ۱۴:۴۵ بعد برنامه شبکه است

شنبه
۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰
۱۷:۳۰ بعد برنامه شبکه سرتاسری

یکشنبه
۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۸:۳۰
۱۸ بعد برنامه شبکه سرتاسری

چهارشنبه ۲۲

چهارشنبه - برنامه اول ساعت ۳:۰۰

خارج از محدوده - مهمنس بیل و نویسنده برنامه هادی خرسندی



رادیو ایران

دوشنبه
۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰
از ۱۷:۳۰ بعد برنامه شبکه سرتاسری

سه شنبه
هیچ تغییری ندارد عینا برنامه شبکه است

چهارشنبه
۱۷ - آموزشی (تولید محلی) تا ۱۷:۳۰
از ۱۷:۳۰ بعد برنامه شبکه سرتاسری تا ۲۰:۳۰
ساعت ۲۰:۳۰ برنامه از همه رنگ - از ساعت ۲۱ مجدداً برنامه شبکه.

نجفی قطعه آوازی میخواند در سه گاه همراه با تار مجید ، نی ناهید ، کمانچه بهاری ، سه تار ابراهیمی ، سنتور زندگی و تنبک صیرفی .

۱۷:۳۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها
۱۷:۳۲ اخبار
۱۷:۳۸ تقویم تاریخ
۱۷:۴۵ شادی و امید
۱۷:۵۰ موسیقی
۱۷:۵۵ اخبار
۱۷:۵۵ کودک
۱۷:۵۵ دانستنی ها
۱۸:۰۰ اخبار
۱۸:۰۵ مطبوعات
۱۸:۱۵ موسیقی
۱۸:۲۰ رنگین کمان
۱۹:۰۰ اخبار
۱۹:۰۵ زن و زندگی
۱۰:۰۵ اخبار
۱۰:۰۵ زن و زندگی
۱۰:۳۰ ترانه ها
۱۱:۰۰ اخبار
۱۱:۰۵ موسیقی ملل
۱۱:۳۰ موسیقی محلی
۱۱:۴۵ سخنرانی
۱۲:۰۰ اذان ظهر
۱۲:۰۶ ایران و اسلام
۱۲:۳۰ کارگران
۱۲:۳۰ اخبار
۱۲:۵۵ برنامه جوانان
۱۳:۰۰ آهنگ
۱۴:۰۰ اخبار
۱۴:۳۰ سیری در مسئله روز
۱۵:۰۰ ساز تنها
۱۵:۱۵ سازمان ملل متحد
۱۵:۳۰ کاروان
۱۶:۰۰ اخبار
۱۶:۰۵ از چهار گوشه جهان
۱۷:۰۰ اخبار
۱۷:۰۵ آئینه زندگی
۱۸:۰۰ اخبار و برنامه دهقان
۱۹:۰۰ اخبار ورزشی
۱۹:۰۵ موسیقی
۱۹:۱۵ بحث ایدئولوژیک
۱۹:۵۵ آهنگها
۲۰:۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۲۰:۳۰ نگاهی بمطبوعات
۲۰:۴۰ موسیقی ایرانی
۲۰:۵۵ برنامه آهنگها
۲۱:۰۰ جانی دالر
۲۱:۳۰ موسیقی وزارت فرهنگ
۲۲:۰۰ اخبار
۲۲:۰۵ داستان شب
۲۲:۳۰ ساز تنها
۲۲:۴۵ موسیقی ایرانی
۲۳:۰۰ اخبار
۲۳:۰۵ برنامه گله
۲۳:۳۰ موسیقی ایرانی
۲۴:۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گله
۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی
۱ بامداد موسیقی رقص
۱:۱۵ بامداد برنامه گله
۲ بامداد موسیقی رقص
۳ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)
۳:۳۰ موسیقی رقص

رادیو تهران

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸:۳۰ برنامه انگلیسی
۹:۳۰ برنامه فرانسه
۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۲:۴۵ ساز تنها
بخش دوم
۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷:۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸:۱۵ ساز های غربی
۱۸:۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۲ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

F.M رادیو

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان :
اتوره چنچی
۲۱:۳۰ موسیقی جاز :
نروی جورج والینگتن
۲۲ موسیقی ایرانی-ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۲۵)
آواز شهیدی (ابوعطا)
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک :
« گابریل فوره »
« یکصد و بیست و ششمین سال تولد »

اندیشه‌های اضطراب آلود یک ژورنالیست تلویزیون

-۲-

نوشته رابین دی

● تلویزیون می‌تواند شورش و جنگ و گرسنگی را بهتر از هر روزنامه‌ای گزارش کند، ولی اغلب در پرداختن به جزئیات و علل حادثه از مطبوعات عقب می‌ماند.

● مشکل بزرگ خبرنگاران جنگی تلویزیون حمل دوربین و وسایل سنگین کار و بدر بردن فیلم و گزارش از جنگ سانور است.

می‌دیده دید و بقیه افراد شهر در این جریان حضور نداشتند که انگیزش عاطفی ندارند. و البته «تلویزیون خوب» هم آن نیست که کار اصلی خود را به نمایش آرمانش کامل بقیه مردم اختصاص دهد.

اوضاع ژورنالیستی را می‌توان در محتوای مینی گزارش تلویزیونی تزیین کرد. این کار هنگامی میسر است که تصویر صامت نباشد، و توضیح گوینده هم آن را همراهی کند، بلکه کلمات متعلق به تصویر و همزمان با آن باشد. از این طریق به مدد پرسش انتقاد آمیز گزارشگر، و برخورد نقطه‌ی نظرها می‌توان کار را با مفهوم یا اوضاع آمیخت: در این گونه موقعیت‌ها، کلمات یا گفته‌های یک فرد می‌تواند تاثیر مهم و پایداری داشته باشد. پاسخی ظرفه آمیز، یا برانگیزنده، یا خشم آمیز، به پرسشی ساده، می‌تواند در سکانس مینی دیدگاه و در نتیجه برداشت تازهای به وجود آورد.

بعضی تصویرها نه به کلمه نیاز دارند، نه به پرسش و نه به گزارشگر، ولی زنده ترین تصویر ممکن است واقعیت را واژگونه و دگرگونه جلوه دهد، مگر آن که پرسشی یا پاسخی به همراهش باشد. برعکس ممکن است تصویر حقیقی باشد، کلمات آن را واژگونه کنند. این نکته ما را به یاد حقیقی بدیبه، اما جانی، می‌اندازد، طریقه‌ی کار برد تلویزیون، مانند هر وسیله دیگری به هوشیاری و انگیزه‌های مسئولان تلویزیون بستگی دارد.

اشتهای سیری ناپذیر تلویزیون به تصاویر زنده و حاوی عمل (آکسیون)، مشکلات و نتایج دیگری نیز دربر دارد: تلویزیون گرایش ذاتی دارد به طرح مسائلی که بشود آنها را به وسیله نتایج ملموس و مینی شان مرصه کرد. مثلا تلویزیون جنگ را فقط با برخورد های نظامی و تلفات جنگی نمایش می‌دهد. (این را در مورد جنگ ویتنام شاهد بودیم) و گرسنگی را با نمایش گرسنگان (مثلا در شورش بی‌اقرار که از تلویزیون گزارش شد).

این روش چه میباید داد؟ مگر جنگ جز کشت و کشتار، برخورد نظامی و خشونت، چیست؟! آیا گرسنگی را نباید با نمایش گرسنگان، گزارش کرد؟ دوست است، اما تلویزیون این گونه امور را بیشتر اوقات بدون طرح علل، مسایل و اندیشه‌های موجد جنگ، مطرح می‌کند و کمتر به خود زحمت می‌دهد که بپرسد: «کی مسئول است...»، «چرا این واقعه رخ داده...»، «چه راه دیگری وجود دارد...».

در این گونه موارد، ممکن است فقط یک چهره‌ی واقعیت را به وسیله تصویر نشان داد، ما تصویر های وحشتناکی از جنگ ویتنام به تماشاگران تلویزیون عرضه کرده‌ایم، اما بی آن که وارد بحث در ماهیت جنگ ویتنام بشویم، بپرسیم آیا در مناطق تحت نفوذ ویت‌کنگ نیز اعمال خلاف و خشونت آمیز صورت نمی‌گیرد؟! چرا این گونه جریانات را روی پرده تلویزیون نمی‌بینیم؟

از این جا به شناخت محدودیت مهمتر، ولی ناشناخته می‌رسیم که در ذات تلویزیون، از نظر ژورنالیستی، وجود دارد. برای این که تلویزیون بتواند موقعیتی را در یک کشور خاص گزارش کند، لازم است یک سلسله عوامل فیزیکی آماده باشد. اولاً تلویزیون باید بتواند با تجهیزات دقیق خویش در آن کشور نفوذ کند. ممکن است فقط یک فیلمبردار برای گزارش موقعیت کافی باشد. ولی اگر مسالیه‌ی جدی‌تر از ژورنالیسم ابتدائی مورد نظر باشد، شاید به گزارشگر،

صیغه کنده‌ی صدا، و شاید تهیه کننده هم احتیاج باشد. پس از این مرحله، گذراندن آن مطمئناً برای یک گروه چهار نفری تلویزیونی یا بیست چیمه وسایل دشوارتر است تا برای روزنامه نگار معمولی یا کیف و دفتر یادداشت، مرحله‌ی دیگر فرا می‌رسد: این گروه باید تحرک داشته باشد، تحرک داشتن مستلزم تسهیلات حمل و نقل است. ندارد و تهیه این تسهیلات، به ویژه در کشور های عقب مانده و ممالک مستبد، دشوار است. تحرک داشتن و فیلمبرداری کردن مستلزم کسب اجازه است، که آن هم به خارجیانی که نتوانند و وسایل فراوان همراه دارند، به سادگی داده نمی‌شود. بعد از بدست آمدن وسایل و اجازه‌ی تهیه‌ی گزارش مسالیه‌ی دیگر طرح می‌شود: باید افرادی را یافت که حرف می‌زنند. اشخاص مورد مصاحبه ممکن است اصرار داشته باشند که در مورد خاصی سوال پیچ نشوند و یا عیب داشته باشند به طرز خاصی مورد مصاحبه قرار گیرند، به عبارت دیگر تلویزیون گزارشی به دست نمی‌آورد، مگر آن که تصویرهای مربوط به گزارش را هم در اختیار داشته باشد، در بسیاری مواقع مسالیه‌ی دیگر پیش می‌آید، افرادی که لازم است مورد مصاحبه قرار گیرند، باید قبلاً در تلویزیون مصاحبه کرده باشند، والا گزارش چندان کافی نخواهد بود، و مشکلی دیگر: به فرض آن که گروه تلویزیونی تمام مشکلات بالا را حل کند و کار خود را تمام و کمال انجام دهد، باید امکان خروج فیلم را، دست نخورده و سانور نشده، از آن کشور بدست آورد.

گزارش های مربوط به خشونت، بی عدالتی و اعتراض در آمریکا بخشی از برنامه های روزانه‌ی تلویزیون های جهان غرب (و بدون شك، دنیای کمونیست) را تشکیل می‌دهد. بیشتر این گزارشها به وسیله خود امریکایی ها پخش و فروخته می‌شود. اما تلویزیون در گزارش همین گونه موارد در سایر نقاط جهان چون رومدیا، اسپانیا، چکسلواکی، یا چین، تا چه حد پیشرفت کرده است؟! تلویزیون، به علت نیاز های عملی خود نمی‌تواند گزارشهای درست و متوازن اراوضاع بسیاری کشور ها ارائه دهد.

واست است که خبرنگاران و گزارشگران روزنامه ها نیز از نظر ورود به ممالک مستبد و توتالیتر و تهیه گزارش از اوضاع آنها با دشواری هایی روبرو هستند. اما خبرنگار تلویزیون در شرایط بسیار دشوارتری کار می‌کند. گزارشگر تلویزیون نمی‌تواند، بدون مواجعت و فضولی، اوضاع را آزادانه زیر نظر بگیرد و نمی‌تواند پس از ترک چنین کشوری، مانند گزارشگر روزنامه زیر عنوان «من هم آنجا بودم» گزارشی شامل تمام جزئیات ماجرای تهیه کند.

البته استثناهایی هم پیش می‌خورد. یکی از استثناها گزارش شکنی انگیز اشغال چکسلواکی از طرف نیرو های دولت شوروی است. اما گزارش این واقعه نیز فقط در دوره‌ی کوتاهی امکان داشت - که سانور و کنترل پلیس از میان برداشته شده بود.

تمام

جدول کلمات متقاطع

۲۰	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱																		
۲																		
۳																		
۴																		
۵																		
۶																		
۷																		
۸																		
۹																		
۱۰																		
۱۱																		
۱۲																		
۱۳																		
۱۴																		
۱۵																		
۱۶																		
۱۷																		
۱۸																		
۱۹																		
۲۰																		

عمودی:

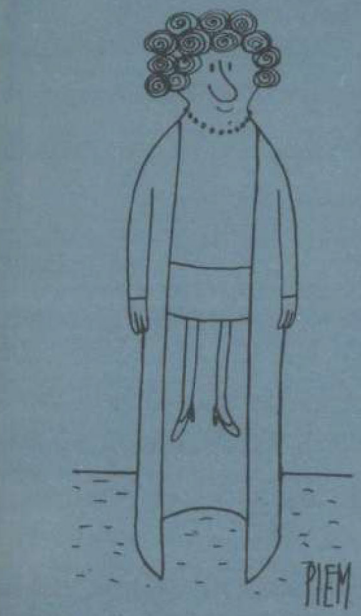
۱ - برای معتادین بدترین درد است - کشوری در آفریقا - انواع مختلفی را همه در بدن داریم ۲ - نورابر است - آب را کد مانده - بی زبان - بچه بیشتر میزند ۳ - اطراف است و حرمت خانه - منظور شهر کنار دریا در خارج است - بعضی وقتها لوی آلبوس آدمی در اثر فشار اینجور میشود - حرف خطاب ۴ - دانشش سبب نفاخ است و راحتی - درخت انگور یا سرکچی اضافه - از ویتامینها - عددی است ۵ - هم ماه معنی میدهد و شب و روز گذشته - در بزم یاده گساران بخونید - تنگی و تنگدستی - رنگی است - از سبزیهای خوردنی خوشبو ۶ - هر خانهای و خانواده‌ای دارد - یله بیگانه - از اطرف شهری است ۷ - خبر دهنده بی‌زبان - بیان کننده علت (دو کلمه) - بزرگ دارد - همه انگور ها تبدیل به این ماده نمی‌شود ۸ - درسی در کلاسهای دبیرستان - مشورت - از شعر های جنوب ایران ۹ - از پساوند های زبان فارسی - منظور رنگ سیاه است که بصورت مقلوب ترکیب شده (دو کلمه) - آسان - گوش ۱۰ - یک زن و یک مرد از معشوقه های مشهور جهان که یکی ندرجه پیغمبری رسید - هر دو کلمه بمعنی تازه است ۱۱ - نومی برادر و خواهر ۱۲ - منظور نابود شدن اعمال است اما بزبان شاعرانه (دو کلمه) - علمی دارد ۱۳ - باولاست و حق شناس - میوه و نتیجه کار - گرفتن است - شهری در کرمان ۱۴ - بعضی ها در اتفاق میشوند - عکاسی - چانه یا استخوانهای آرواره که بالا دارد و پائین - حرفی از حروف الفبای فارسی - نالنده در فراق ۱۵ - از اطرف یکی از کارخانه های است که شیشه های مینکن معروف است - سنگدل - کارمندان دولت هستند - از سینما های پایتخت ۱۶ - خواستن - پیروزی است و خسی بودن و نجستی - طرف و سمت - مال قارش معروف است - حالتی بین خواب و بیداری ۱۷ - اسم کوچک یکی از خواهران برونه سه‌خواهر نویسنده انگلیسی - به طنز می‌گویند همه واحها به آنجا ختم می‌شود - از شرکتهای مخصوص آبیاری در تهران - واحد شیشه - زیبایی و تنگی است ۱۸ - درکش مشکل است - لقب یکی از ستارگان مشهور سینما - خدا کند مال همه شیرین باشد - پشم است و با پاد نسبت مرد اعل طریقته ۱۹ - سنگ گرنهایی است - گیاه تلخی است که مصرف طبی دارد - مرثیه و ذمعه است - از جشنهای باشکوه ایران باستان ۲۰ - آفریننده هست - دایره دارد - خلیجا آرزوی آرا دارند - از حبابه سربان یونان باستان .

افقی:

۱ - از شاعران کلاسیک ایران که بهارزه ها و قصاید جالبی دارد ۲ - سبزه مرئی است - آسمان بهار معمولاً اینطور است - نومی موئی آنهم در بدن هست - از کشور های کوچک عربی - بده زبان عامیانه ۳ - ملاقند - مستی می‌آورد - اگر «موتوب» داشت قطار را می‌برد - درجه و مرتبه - هم گروه زن است و هم گردنبند ۴ - در برگزیده تمام هر چیز است - ناب و خالص است - از نهای موسیقی - دلیل بزبان ایرانیان قدیم ۵ - اطاقهای قدیم داشت - اورنگ شاهان است - گریه می‌کند - به نوشته یا احکام نویسنده و آهنگساز می‌گویند - زمان ۶ - بهار زیباتر است - اشتها آورد - کله گوسفند ۷ - هر دو در جنگهای قدیم بیشتر مورد استفاده بود - ناپیش پردازش است - از کتابهای معروف ابن‌سینا - کشته یصد ۸ - اسنخ هم گراحت آور است - از پیغمبران نامبرعل - مایه رنج و عذاب - مال محبتش خالی از خلل است ۹ - دوستون بالاتر هم آمده است - با تغییر حرف آخر نام گل فتنگی است - زندگی - ماه مبارکی برای ایرانیان ۱۰ - بیشتر بر روزگار می‌گذرد - همان دهکده است - دست دیگران نباید داد - دشنام ۱۱ - خشن و آزار دهنده - چوبدست - از کتابهای صادق هدایت ۱۲ - رستم را لقب داده بودند یا نام سیستان - حرفی در عربی - رها شده و مسافر است ۱۳ - گل زیبایی است - این کلمه هم بیشتر با گل می‌آید - کبیت کوتاه یا همان معنی - هنوز هم در روستا ها پیدا می‌شود ۱۴ - تکرارش خدا حافظی متجددین است - کافی - هم عیب است و هم نام حیوانی که سبیل مظلومیت است - بعضی جاهها دارد - ایوان - حرف «ی» باید وسط آن نباید تا دعوت به سکوت کند ۱۵ - قوم و طایفه - چه وقت و چه کسی، هر دو را معنی میدهد - از سریالهای تلویزیونی - اینچه هنری است ۱۶ - نه «و» نمی‌کنند در عربی - از بستگان نزدیک که ممکن است شما هم داشته باشید - خورشید در زبان فارسی قدیم - زادگاه شاعری بلند پایه ۱۷ - بزرگتر است و بخار هم معنی میدهد - نگهبانان - از اطرف مقصود و منظور است ۱۸ - کندن روی چوب و فلزات - هم موی سراسر و هم خیال برانگیز و موزون - رئیس عربی - همه زندگان دارند - همت و جهد ۱۹ - بنتا - منسوب نه دست - بزرگ رامشگران دربار خسرو پرویز ۲۰ - کشوری در نزدیکی مدیترانه - بهار



این آقاچه فشنه...





تا اینجا داستان

شوخی

توجهم را جلب کرد. وقت ناهار بود و من نیز گرسنه. بنابراین داخل شدم.

۳- هلنا

سخت مایل بودم که چند سانتیمتر دیگر به پشتگاه نزدیک شوم. می‌خواستم بدیده پشتگاه اویزان باشم و زیرپایم را ندانم. کوفتی این‌حالت می‌توانست آرامش و سکونی بهمین دهد. کوفتی عاقبت در قعر این‌دره می‌توانستم فارغ از سوسن‌ها و مردمان دورو، و فارغ از آندوه، برای همیشه در کنار یکدیگر باشیم. دوباره به‌دستشویی رفتم، چهار قرص خورده بودم، خطری نداشت، هنوز با پشتگاه فاصله‌ای طولانی نداشتم، حتی لبه پشتگاه را لمس نمی‌کردم. بقیه قرصها را در دستم ریختم. آنکاه صدای باز شدن در به گوشم رسید، بدون فوت وقت همه قرصها را در دهانم ریختم و فرو دادم. قرصها خشک بود و سخت پائین رفت. فشار آنها را، حتی از نوشیدن چند لیوان آب، بر جدار گلویم حس می‌کردم.

چیندرا بود. می‌پرسید که یادداشتها در چه حال است. ناگهان شخص دیگری شده بودم، سراسیمگی از من دور شده بود، آن صدای غریب دیگر در گوشم طنین نداشت، با اراده و مضمض شده بود. او، و چیندرا، خوشحالم که آمدی می‌خواستم کاری برایت بکنی. از خجالت سرخ شد و گفت که حاضر است هر کاری برایت بکند. گفت که خوشحال است که حال من خوب شده.

گفتم - حالم بسیار خوب است. یک لحظه صبر کن. می‌خواهم چندکلمه بنویسم. از جا برخاستم، چند صفحه کاغذ برداشتم و نوشتم: «لودویک، عزیز من، روح و جسم من ترا می‌پرستید، و حالا روح و جسم من چیزی برای زیستن ندارد. بنردم. دوست دارم. خدا نگهدار. هلنا.» چیزی را که نوشته بودم حتی برای بار دوم نخواندم. چیندرا نشسته بود و بدون آنکه از آنچه می‌نویسم مطلع باشد، نگاه می‌کرد و مواظب بود. کاغذ را چهارتا کردم، در پاکت گذاشتم و روی آن نوشتم: «لودویک جان» و به‌چیندرا گفتم: «چیندرا، آن مردی را که در جنوب سا من بود یادت می‌آید؟ درست است، همان مرسیزه. من نمی‌توانم فعلا خارج شوم. او را بیدان کن و این نامه را به او بده.

پسک بیچاره، دوباره دست مرا گرفت. نمی‌دانم چه فکری می‌کرد. نمی‌دانست چه سر من آمده است، فقط حس کرده بود که حادثه بدی در حال وقوع است. دوباره دست مرا گرفت، و ناگهان غم سراپایش را گرفت، و بعد دولا شد و مرا در میان بازوایش گرفت و لبش را به لبم فشر. می‌خواستم بگویم که این آخرین مرسیزه که مرا می‌بوسد، در آن لحظه حس می‌کردم که دیگر آزادم و هیچ چیز برای اهمیت ندارد، همه مرا ترک کرده بودند و دنیای من، بر لب پشتگاه بود، حالا دیگر آزاد بودم و هرچه یادداشت، و یک کیف زاننه می‌ماندم هرشب در یک بستر بودم، زیرا دیگر حقیقتی برای من وجود نداشت و کسی را نداشت که نسبت به او وفادار بمانم. دیگر آزاد بودم، می‌دانستم که نسبت به او عشق بورزم، می‌خواستم با او عشق بورزم، می‌دانستم که این آخرین عشق‌ورزی من است. اما چیندرا، سا غرور تمام از من جدا شد و گفت که در اسرع وقت برمی‌گردد.

۴- لودویک

برای من همه چیز گذشته بود. لوسی گذشته بود، زیمباک گذشته بود، و هلنا سنگی بود که می‌خواستم به‌گفته بیفکنم، آن سه روز چیزی نبود جز بازی سایه‌ها. نه تنها آن سه روز بلکه تمام گذشته من بازی سایه‌ها بود. در گوشه باغچه رستوران نشسته بودم. شنیدم را خورده بودم، بدون اینکه آنرا حس کنم. بعد رودی رستوران خیره شده بودم، جوانی سیا ژاکت پشمی وارد شد. وارد باغچه شد و اطراف را نگاه کرد. سپس مرا دید و بسوی من آمد. پاکتی به‌دست من داد که «از خانم زیمباک»

بود. پاکت را روی میز گذاشتم و از او خواستم که سر میز بنشیند. فکت که چون رانندگی می‌کند مشروب نمی‌خورد، اما حاضر است بنشیند تا من مشروب را بخورم. میلی به‌مشروب نداشت، اما چون پاکت روی میز بود و میل نداشتم آنرا باز کنم، هر بهانه‌ای را می‌پذیرفتم. بنابراین دستور یک کیلاس ودکا دادم.

پرسیدم: «قاعدتا تو نمیدانی که هلنا چه می‌خواهد، اینطور نیست؟» من از کجا می‌دانم؟ می‌توانید آنرا بخوانید.

«خیلی فوریت؟» «فکر می‌کنید که من باید مضمون آنرا بدانم؟» پاکت را بین دو انگشتم گرفتم، بعد دوباره آنرا روی میز گذاشتم، نمی‌دانستم چه بگویم، گفتم: «بد شد که مشروب نمی‌خورید. ظاهرا عجله‌ای برای رفتن داشت، شاید می‌خواست با هلنا بیشتر تنها باشد. چهارم‌ای کودتانه از من دور شده بود، آن صدای غریب دیگر در گوشم طنین نداشت، با اراده و مضمض شده بود. او، و چیندرا، خوشحالم که آمدی می‌خواستم کاری برایت بکنی. از خجالت سرخ شد و گفت که حاضر است هر کاری برایت بکند. گفت که خوشحال است که حال من خوب شده.

گفتم - حالم بسیار خوب است. یک لحظه صبر کن. می‌خواهم چندکلمه بنویسم. از جا برخاستم، چند صفحه کاغذ برداشتم و نوشتم: «لودویک، عزیز من، روح و جسم من ترا می‌پرستید، و حالا روح و جسم من چیزی برای زیستن ندارد. بنردم. دوست دارم. خدا نگهدار. هلنا.» چیزی را که نوشته بودم حتی برای بار دوم نخواندم. چیندرا نشسته بود و بدون آنکه از آنچه می‌نویسم مطلع باشد، نگاه می‌کرد و مواظب بود. کاغذ را چهارتا کردم، در پاکت گذاشتم و روی آن نوشتم: «لودویک جان» و به‌چیندرا گفتم:

«چیندرا، آن مردی را که در جنوب سا من بود یادت می‌آید؟ درست است، همان مرسیزه. من نمی‌توانم فعلا خارج شوم. او را بیدان کن و این نامه را به او بده. پسک بیچاره، دوباره دست مرا گرفت. نمی‌دانم چه فکری می‌کرد. نمی‌دانست چه سر من آمده است، فقط حس کرده بود که حادثه بدی در حال وقوع است. دوباره دست مرا گرفت، و ناگهان غم سراپایش را گرفت، و بعد دولا شد و مرا در میان بازوایش گرفت و لبش را به لبم فشر. می‌خواستم بگویم که این آخرین مرسیزه که مرا می‌بوسد، در آن لحظه حس می‌کردم که دیگر آزادم و هیچ چیز برای اهمیت ندارد، همه مرا ترک کرده بودند و دنیای من، بر لب پشتگاه بود، حالا دیگر آزاد بودم و هرچه یادداشت، و یک کیف زاننه می‌ماندم هرشب در یک بستر بودم، زیرا دیگر حقیقتی برای من وجود نداشت و کسی را نداشت که نسبت به او وفادار بمانم. دیگر آزاد بودم، می‌دانستم که نسبت به او عشق بورزم، می‌خواستم با او عشق بورزم، می‌دانستم که این آخرین عشق‌ورزی من است. اما چیندرا، سا غرور تمام از من جدا شد و گفت که در اسرع وقت برمی‌گردد.

پسک بیچاره، دوباره دست مرا گرفت. نمی‌دانم چه فکری می‌کرد. نمی‌دانست چه سر من آمده است، فقط حس کرده بود که حادثه بدی در حال وقوع است. دوباره دست مرا گرفت، و ناگهان غم سراپایش را گرفت، و بعد دولا شد و مرا در میان بازوایش گرفت و لبش را به لبم فشر. می‌خواستم بگویم که این آخرین مرسیزه که مرا می‌بوسد، در آن لحظه حس می‌کردم که دیگر آزادم و هیچ چیز برای اهمیت ندارد، همه مرا ترک کرده بودند و دنیای من، بر لب پشتگاه بود، حالا دیگر آزاد بودم و هرچه یادداشت، و یک کیف زاننه می‌ماندم هرشب در یک بستر بودم، زیرا دیگر حقیقتی برای من وجود نداشت و کسی را نداشت که نسبت به او وفادار بمانم. دیگر آزاد بودم، می‌دانستم که نسبت به او عشق بورزم، می‌خواستم با او عشق بورزم، می‌دانستم که این آخرین عشق‌ورزی من است. اما چیندرا، سا غرور تمام از من جدا شد و گفت که در اسرع وقت برمی‌گردد.

پرسیدم - چه اتفاقی افتاده؟ گفتم - چقدر وقت است که تو آمده‌ای؟ او از جلو می‌دوید و راه را نشان می‌داد. تقریبا می‌دانیدم، بساختمان رادیو رسیدیم. داخل شدیم. او راهره عبور کردیم و به‌اولین اتاق دست راست رسیدیم. پسک در را باز کرد و بی دعوت وارد اتاق شدیم. کنار پنجره دو میز بهم چسبیده بود. روی یکی از آنها یک ضبط صوت، یک دفتر یادداشت، و یک کیف زاننه می‌ماندم هرشب در یک بستر بودم، زیرا دیگر حقیقتی برای من وجود نداشت و کسی را نداشت که نسبت به او وفادار بمانم. دیگر آزاد بودم، می‌دانستم که نسبت به او عشق بورزم، می‌خواستم با او عشق بورزم، می‌دانستم که این آخرین عشق‌ورزی من است. اما چیندرا، سا غرور تمام از من جدا شد و گفت که در اسرع وقت برمی‌گردد.

جوانک گفت: «همین‌جاست.» «بله، همین‌جاست که نامه را به‌تو داد؟» «بله.» «اما اتاقی خالی بود. داد زدم: «هلنا!»، جوابی نیامد. دوباره داد زدم: «هلنا!»، و پسک پرسید: «کاری با خودش کرده؟» گفتم - اینطور به‌نظر می‌رسد. «نامه درباره همین موضوع بود؟» گفتم - بله. اینجا اتاق دیگری نیست؟ «نه.» «از تو هتل نیست؟» «نه، امروز صبح حسابش را داد.» گفتم - پس حتما همین‌جاست. و حالا نوبت جوانک بود که با هیجان فریاد بزند:

«هلنا! تمام اتاق را گشتم، داخل کسوها، جیب کت و نیم‌تنه، داخل کیف و هر جا که به‌فکر می‌رسید. اما هیچ نشانه‌ای بدست نیامد. اتاقهای مجاور را هم گشتم. بعد از جوانک پرسیدم: «این ساختمان راه بجائی ندارد؟» گفتم که یک حیاط خلوت در پشت ساختمان هست. هر دو با عجله وارد حیاط خلوت شدیم. یک فص مخصوص خر نوش در آنجا بود، اتاق‌نهبان، و یک توات. بسوی توات رفتم. در را فشار دادم. اما از تو فقل بود. فقل بودن در ققط نشانه یک چیز بود: هلنا در آنجا بود. آرام صدا زدم: «هلنا! هلنا! اما جوابی نیامد.»

می‌دانستم که سکوت داخل توات نشانه خبر بدتریست. بایستی در را می‌گشتم. بنابراین دستم را لای درز و چهارچوب زدم و با تمام نیرو فشار دادم. نا‌نهان چمت در شکست و در باز شد. در مقابل من هلنا روی یک صندلی چوبی توات نشسته بود. رنگ پریده بود اما زنده. برخاست و فریاد زد: «کم شو! بخاطر خدا کم شو! سرش فریاد زد: «موضوع چیست؟ یا خودت‌چه کرده‌ای؟» بار دیگر داد زد: «کم شو. مرا تنها بگذار. در این لحظه چیندرا هم سر رسید. هلنا با دیدن او دوباره فریاد زد: «چیندرا! کم شو! کم شو! می‌خواستم خارج شوم. اما من جلو او را گرفتم و به‌عقب فشارش دادم و روی صندلی توات افتاد. دوباره از جا بلند شد و این بار با تمام قدرت نوحه‌یدانه‌اش، دو دستی بلوز مرا گرفت و به‌عقب فشار داد و فریاد زد: «کم شو! وحشی! وحشی! وحشی! و به‌سرعت گریخت. بجای دویدن تقریبا می‌پرید. اما پس از طی کردن چند متر، با تمام‌سنگینی خود به‌روی چمنها افتاد. دستش را گرفت و کمکش زدم تا بلند شود، اما مرا بسختی از خود راند. بار دیگر گوشش خود را آغاز کرد و پس از خوردن چند مشت سیبلی، او را در میان بازوایم محکم گرفتم. با مشت به‌سینه من می‌زد و مرتبا می‌گفت: «وحشی! وحشی! وحشی!»، و هنگامی که با آرامش تمام گفتم: «هلنا، ساکت باش.» به‌صورت تن‌فکرند.

من آرامش خود را حفظ کردم و گفتم: «تا نکونی چه خورده‌ای، رهایت نمی‌کنم. با عصبانیت تکرار کرد: «کم شو، کم شو. بعد ناگهان ساکت شد، نیرویش فروکش کرد و آرام گفت: «بگذار بروم.» صدایش کاملا تفاوت کرده بود. رهشایش کردم و روی چمنها افتادم. چشمان نیمه‌باز بود، دندانهایش کلید شده بود و پیکرش در هم می‌رفت. بار دیگر پرسیدم: «موضوع چیست؟» برخاست و بسوی توات رفت. راه تردید بود، اما چندین بار تلو تلو خورد تا بالاخره خود را به‌آن رساند. داخل شد و در را بست. پس از هذتیا حس کردم که جوانک کنار من است. به‌او گفتم: «همینجا باش تا من دکتر خبر کنم.» با سرعت به‌اتاقی کارش برگشتم، می‌خواستم تلفن دکتری را بگیر بیاورم. اما گنج شده بودم. مدتی گذشت تا توانستم دفتر تلفن را پیدا کنم. تلفن بیمارستان در آن بود. گوشی را برداشتم تا شماره را بگیرم. در این هنگام جوانک وارد شد و گفت: «به‌کسی تلفن نکنید، احتیاجی نیست. نمی‌دانستم چرا.» از او خواستم که ماجرا را بگوید. گفت: «داری سبی نخورده است. و به‌طرف چوب‌برخت رفت. از جیب کتش یک لوله قرص درآورد، در آنرا گشود و وارونه‌اش کرد. خالی بود. پرسیدم:

«از این قرصها خورده است؟» «با سر تصدیق کرد.» «از کجا می‌دانی؟» «خودش بهمین گفت.» «این لوله مال تو است؟» «با سر تصدیق کرد. آنرا از او گرفتم. لوله خالی آسپیرین بود. سرش فریاد زد: «خیال می‌کنی یک لوله قرص آسپیرین بی‌خطر است؟» گفتم: «آسپیرین در آن نبود.» داد زدم: «پس چه بود؟» جواب داد: «قرص ملین.» سرش فریاد زد که مرا احق تصور نکند و اصل ماجرا را بگوید. وقتی که فریاد مرا شنید، در پاسخ فریاد زد:

«بخت گشتم. قرص ملین در این لوله بود. همه دنیا باید بدانند که وضع روده‌های من خوب‌نیست؟ تازه فهمیدم که اینچندرا شوخی احمقانه تصور می‌کردم، سستی‌تی جدی است. به‌چهره کرد و کودکانه او خیره شدم و همنه چیز برایت روشن شد: لوله آسپیرین سرپوشی بود برای بیماری مضحک او، هم‌چنانکه زانت پشمی سرپوشی بود برای چهره کودکانه او. وی علا فردی نبود خودا نا، و برای جبران عدم‌شش تلاش بسیار می‌کرد. در این لحظه چهره او برای من دوست‌داشتنی بود، وی با سادگی خودکانه‌اش هلنا را از مرگ و مرا از ساهها عذاب و بی‌خوابی‌ها نجات داده بود. جوانک وقتی که دید به او خیره شده‌ام گفت: «به‌چه نگاه می‌کنی؟» جوابی ندادم و به‌طرف راهرو رفتم، سپس راه حیاط خلوت را در پیش گرفتم. ناگهان از پشت سر شاه‌های مرا گرفت و گفت: «برای چه به‌اتجا می‌روی؟» چند لحظه در چشم یکدیگر نگاه کردیم، سپس دست او را از شاه‌هایم جدا کردم. مرا عقب زد و راهم را بست. جلو رفتم تا او را کنار بزنم، اما با مشت به‌سینه من کوبید. مشتش کاری نبود، اما دوباره جلو راه مرا گرفت و فریاد زد: «او به‌تو احتیاجی ندارد! همانجا که بودم ایستادم. فکر کردم که شاید راست می‌گوید، زیرا کاری از من بر نمی‌آمد. پسک که دید من ساکت و بی‌دفاع ایستاده‌ام، فریادش را بلندتر کرد: «او از تو بیزار است! از باطن تو متفر است! خودش گفت! از تو بیزار است.»

گاهی حالت عصبی از گریستن یا خندیدن انسان جلوگیری می‌کند، فضاوت شاعرانه و سوچ پسک درباره باطن من، گوشه‌های لبم را به‌لرز ز انداخت. بعد دوباره گارد گرفت و مثل بوکسورهای آماتور مشت‌هایش را جلو صورتش آورد. گفتم: «بس است، می‌روم.» پشت سر من فریاد زد: «حرامزاده! حرامزاده! مگر دستم به‌تو نرسد. خوک! این حادنه بودای! مگر دستم به‌تو نرسد. گاهی به‌خیابان رفتم. همنجا ساکت بود. گاهی نسیمی می‌آمد و غبار را از زمین بلند می‌کرد، تا مدت درازی از فکر کردن عاجز بودم... ساعتها بعد بود که حس کردم لوله خالصی آسپیرین در دست من است. به‌آن نگاه کردم، پشتش کثیف بود، معلوم بود که مدتهاست قرصهای ملین جوانک را در خود نگاه می‌دارد. سپس این فکر به‌عز من خطور کرد که پسک به‌بی‌خود هلنا را نجات نداده است، آسپیری که ممکن بود آسپیرین به‌هلنا برساند کمتر از آسپیری نبود که قرصهای ملین او به‌معنای وی رساند.

نومیدی هلنا سبب بود که وی در یک قدمی مرگ، حسابش را با زندگی مشخص کند. پیمان

گفتم: «بخت گشتم. قرص ملین در این لوله بود. همه دنیا باید بدانند که وضع روده‌های من خوب‌نیست؟ تازه فهمیدم که اینچندرا شوخی احمقانه تصور می‌کردم، سستی‌تی جدی است. به‌چهره کرد و کودکانه او خیره شدم و همنه چیز برایت روشن شد: لوله آسپیرین سرپوشی بود برای بیماری مضحک او، هم‌چنانکه زانت پشمی سرپوشی بود برای چهره کودکانه او. وی علا فردی نبود خودا نا، و برای جبران عدم‌شش تلاش بسیار می‌کرد. در این لحظه چهره او برای من دوست‌داشتنی بود، وی با سادگی خودکانه‌اش هلنا را از مرگ و مرا از ساهها عذاب و بی‌خوابی‌ها نجات داده بود. جوانک وقتی که دید به او خیره شده‌ام گفت: «به‌چه نگاه می‌کنی؟» جوابی ندادم و به‌طرف راهرو رفتم، سپس راه حیاط خلوت را در پیش گرفتم. ناگهان از پشت سر شاه‌های مرا گرفت و گفت: «برای چه به‌اتجا می‌روی؟» چند لحظه در چشم یکدیگر نگاه کردیم، سپس دست او را از شاه‌هایم جدا کردم. مرا عقب زد و راهم را بست. جلو رفتم تا او را کنار بزنم، اما با مشت به‌سینه من کوبید. مشتش کاری نبود، اما دوباره جلو راه مرا گرفت و فریاد زد: «او به‌تو احتیاجی ندارد! همانجا که بودم ایستادم. فکر کردم که شاید راست می‌گوید، زیرا کاری از من بر نمی‌آمد. پسک که دید من ساکت و بی‌دفاع ایستاده‌ام، فریادش را بلندتر کرد: «او از تو بیزار است! از باطن تو متفر است! خودش گفت! از تو بیزار است.»

گاهی حالت عصبی از گریستن یا خندیدن انسان جلوگیری می‌کند، فضاوت شاعرانه و سوچ پسک درباره باطن من، گوشه‌های لبم را به‌لرز ز انداخت. بعد دوباره گارد گرفت و مثل بوکسورهای آماتور مشت‌هایش را جلو صورتش آورد. گفتم: «بس است، می‌روم.» پشت سر من فریاد زد: «حرامزاده! حرامزاده! مگر دستم به‌تو نرسد. خوک! این حادنه بودای! مگر دستم به‌تو نرسد. گاهی به‌خیابان رفتم. همنجا ساکت بود. گاهی نسیمی می‌آمد و غبار را از زمین بلند می‌کرد، تا مدت درازی از فکر کردن عاجز بودم... ساعتها بعد بود که حس کردم لوله خالصی آسپیرین در دست من است. به‌آن نگاه کردم، پشتش کثیف بود، معلوم بود که مدتهاست قرصهای ملین جوانک را در خود نگاه می‌دارد. سپس این فکر به‌عز من خطور کرد که پسک به‌بی‌خود هلنا را نجات نداده است، آسپیری که ممکن بود آسپیرین به‌هلنا برساند کمتر از آسپیری نبود که قرصهای ملین او به‌معنای وی رساند.

نومیدی هلنا سبب بود که وی در یک قدمی مرگ، حسابش را با زندگی مشخص کند. پیمان

گفتم: «بخت گشتم. قرص ملین در این لوله بود. همه دنیا باید بدانند که وضع روده‌های من خوب‌نیست؟ تازه فهمیدم که اینچندرا شوخی احمقانه تصور می‌کردم، سستی‌تی جدی است. به‌چهره کرد و کودکانه او خیره شدم و همنه چیز برایت روشن شد: لوله آسپیرین سرپوشی بود برای بیماری مضحک او، هم‌چنانکه زانت پشمی سرپوشی بود برای چهره کودکانه او. وی علا فردی نبود خودا نا، و برای جبران عدم‌شش تلاش بسیار می‌کرد. در این لحظه چهره او برای من دوست‌داشتنی بود، وی با سادگی خودکانه‌اش هلنا را از مرگ و مرا از ساهها عذاب و بی‌خوابی‌ها نجات داده بود. جوانک وقتی که دید به او خیره شده‌ام گفت: «به‌چه نگاه می‌کنی؟» جوابی ندادم و به‌طرف راهرو رفتم، سپس راه حیاط خلوت را در پیش گرفتم. ناگهان از پشت سر شاه‌های مرا گرفت و گفت: «برای چه به‌اتجا می‌روی؟» چند لحظه در چشم یکدیگر نگاه کردیم، سپس دست او را از شاه‌هایم جدا کردم. مرا عقب زد و راهم را بست. جلو رفتم تا او را کنار بزنم، اما با مشت به‌سینه من کوبید. مشتش کاری نبود، اما دوباره جلو راه مرا گرفت و فریاد زد: «او به‌تو احتیاجی ندارد! همانجا که بودم ایستادم. فکر کردم که شاید راست می‌گوید، زیرا کاری از من بر نمی‌آمد. پسک که دید من ساکت و بی‌دفاع ایستاده‌ام، فریادش را بلندتر کرد: «او از تو بیزار است! از باطن تو متفر است! خودش گفت! از تو بیزار است.»

گاهی حالت عصبی از گریستن یا خندیدن انسان جلوگیری می‌کند، فضاوت شاعرانه و سوچ پسک درباره باطن من، گوشه‌های لبم را به‌لرز ز انداخت. بعد دوباره گارد گرفت و مثل بوکسورهای آماتور مشت‌هایش را جلو صورتش آورد. گفتم: «بس است، می‌روم.» پشت سر من فریاد زد: «حرامزاده! حرامزاده! مگر دستم به‌تو نرسد. خوک! این حادنه بودای! مگر دستم به‌تو نرسد. گاهی به‌خیابان رفتم. همنجا ساکت بود. گاهی نسیمی می‌آمد و غبار را از زمین بلند می‌کرد، تا مدت درازی از فکر کردن عاجز بودم... ساعتها بعد بود که حس کردم لوله خالصی آسپیرین در دست من است. به‌آن نگاه کردم، پشتش کثیف بود، معلوم بود که مدتهاست قرصهای ملین جوانک را در خود نگاه می‌دارد. سپس این فکر به‌عز من خطور کرد که پسک به‌بی‌خود هلنا را نجات نداده است، آسپیری که ممکن بود آسپیرین به‌هلنا برساند کمتر از آسپیری نبود که قرصهای ملین او به‌معنای وی رساند.

جوایز بلیطهای اعانه‌های

بمناسبت بیست و چهارمین سالگرد تأسیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

۵ دستگاه پیکان ۵۰

یکجا برای یک قهرمان شانس



پیکان اتوماتیک



پیکان کار



پیکان تاکسی



پیکان دولوکس



پیکان جوانان

جایزه ممتاز: ۳۰۰ هزار تومان

انسان و شوخی

طنز نویسی نه ایده آلیست است و نه عیب جو. حقیقت گرایی است امیدوار. شاید بتوان او را فهمیده ترین ناظر رفتار انسان دانست و شاید سازنده ی انسان های پرتو.

ریچارد آرمور

من هم مانند الکساندر پوپ شاعر قرن ۱۸ انگلیسی معتقدم که درست ترین شیوهی مطالعه‌ی انسانیت مطالعه‌ی انسان است. من همچنین اعتقاد دارم که مطالعه‌ی انسان تنها حرفه‌ی انسان شناس روانشناس و جامعه‌شناس نیست بلکه حرفه‌ی طنز نویس نیز هست. با تمام احترامی که به طبقات نامبرده دارم و حرفه‌شان را بسیار جدی می‌دانم، تصور اینست که طنز نویسان فهمیده‌ترین ناظران رفتار انسانند و شاید اینها قادر باشند که صفات انسانی را بسوی کمال سوق دهند. طنز نویسی می‌داند - همانطور که پوپ می‌داند - که انسان ناقص است. اگر انسان کامل بود دیگر انسان نبود، فرشته بود، اما طنز نویسی امروز از نقائصی که پوپ برای انسان قائل بود استفاده می‌کند تا شادمانی به مردم بدهد. از این نظر طنز نویس امروز بیشتر شبیه شکسپیر است تا طرفداران اصالت عقل در قرن هجدهم، زیرا که این طنز نویس اصالت عقل را برای مقابله با پرورش احساسات می‌پذیرد و یکی از وظایفش رواج عقل و استدلال است.

طنز تنها برای تمدد اعصاب نیست، بلکه بزرگترین وسیله‌ی سنجش است. طنز نویسی (و بخصوص طنز - نویسی منتقد) کار جاودانه‌اش سوزن زدن به بادکنک کبر و بر ملا کردن پوچی است. کبر که نخستین گناه از حقت گناه بزرگ است نخستین هدف تیرطنز نویسی است. وی با نشان دادن نقائصی که کسی که خود را کامل می‌داند، آنان به سطح بقیه‌ی آدمهایی که ما باشیم بر می‌گرداند.

برای انجام این منظور مرزها را می‌شکنند، دیوارها را می‌پیمایند، و آدمهای مورد نظر را از میان تژادها، طبقات و ملیتهای مختلف دست چین می‌کنند. به آنجا که وی با سبک بالی و تیزیابی می‌رود، دیگران به دنبال او رهپار می‌شوند. با توجه به اینکه طنز نویسی به نقائص انسان آگاه است و حتی از آنها شادی می‌آفریند، باید این نکته را نیز بگویم که قابل اصلاح بودن انسان را باور دارد. همانطور که « شلی » معتقد است، انسان نمی‌تواند کامل باشد. اگر می‌توانست همانطور که گفتم دیگر انسان نبود، اما قابل اصلاح هست و میدان اصلاح، وسیع است. یکی از مقاصد طنز نویسی نمایاندن قصور انسان است. انسان بیش از آنکه اصلاح شود باید تشخیص دهد.

طنز نویسی باور ندارد که « آنچه هست درست است » و نیز با آنچه اکثریتی می‌گویند موافق نیست که « آنچه هست نادرست است ». از آنجا که انسان آمیخته‌ای از فرشته و شیطان است، جهان نیز که همواره با فکر انسان تو سازی می‌شود آمیخته‌ست از درست و نادرست. طنز نویسی نه ایده‌آلیست است و نه عیب‌جو. حقیقت گراییست امیدوار، اما شاید من در مورد طنز نویسی طرز فکری ایده‌آلیستی داشته باشم. من در اونوخت به این سر و صداها اعتراض دارم ... آقا رو باش!

از ایچی زینت، با این همه وقار و هیکل ملکوتی اش، ابتدا انتظار چنین حرکاتی نمی‌رفت. گمان می‌کنم که دیشب با شوهرش به توافق‌هایی رسیده. امشب، حتماً به شوهرش خواهد رفت: « نبود، همچو زدم توی دهانش ده ... واقعا جای خالی بود ... »

والبته، پری هم بیراه نمی‌گوید. لاقال من یکی، حق اعتراض ندارم.

با این همه، هر کسی، در هر موقعیتی حق دارد از خودش دفاع کند، و تنها حرفه‌ی ضعیف، بندریست. خودم را جمع می‌کنم که نمره‌ی دوم را سر بدهم - که صدای زنگ در بلند می‌شود.

(روش عمومی من، در اینگونه موارد، این است که بلافاصله پل می‌زنم و موضوع مورد دعوا را - هر چه باشد - به مخارج « سنگین » و « کمر شکن » منزل می‌کشانم، و همه را، نه فقط خلع سلاح می‌کنم، بلکه به تریه می‌اندازم: « ای حق ناشناس‌ها! ای بی‌مروت‌ها! من بدبخت تن بهر کاری می‌دهم که چرخ این زندگی تکیت لنتی بچرخد، آن وقت شما طلبکار هم هستید؟ من اگر بار مسئولیت اینها - با اشاره به عموجان، خاله‌جان، دادا همت، جواد و آبیجی غفت - روی دوشم نبود که تا گردن توی لجن فرو نمی‌رفتم. من اگر مجبور نبودم، سناریوی فیلمفارس نمی‌نوشتم. من دارم به استعدادم، به زنگم، و به آینده‌ی خودم خیانت می‌کنم فقط و فقط برای اینکه توی این بی‌صاحب مانده، کسی کم و کسری نداشته باشد. من دارم این مزخرفات را به خورد یک ملتی می‌دهم، برای اینکه این دو تا بچه‌ی یتیم سروسامانی بگیرند، درس بخوانند، باعث سر بلندی مملکت بشوند. فردا، مجبور نشوند گردنشان را پیش هر کسی و ناکسی خم کنند. تو ... تو ... آبیجی زینت! مگر خواهر اینها نیستی؟ چرا یک دفعه دست برادرت را نمی‌گیری بیری بازار برایش یک جفت جوراب، یک جفت جوراب ناقابل بگیری؟ ها؟ چرا اینقدر بمن بیچاره فشار می‌آوری؟ چرا اینقدر مرا عذاب می‌دهی؟ مگر من سواد ندارم؟

قصه‌ی بنام وسائل ارتباط جمعی

باری آنچه باید باشد سخن می‌گویم نه آنچه معمولاً هستند. طنز نویسیها با توجه به اینکه انسانند، ناقص نیز هستند.

طبیعت طنز نویسی نیز قابل سیر است. مارک تواین - بزرگترین طنز نویس آمریکا - در سالهای آخر عمرش کمی بدبین شده بود، اما مجموعه‌ی آثارش بر روی هم رفته نشان دهنده‌ی این حقیقت است که از منتقدان هوشیار انسان بود و مطمئناً انسان را درک می‌کرد. گاهی - به ویژه زمانی که طنز نویس به استهزا می‌پردازد - ممکن است خواننده او را مردم گریزتر از آنچه هست تصور کند. « جانانان سویت » حتی در آخرین کتابش - سفرهای گالیور - هم منتقد بود و هم سوده‌مند، از تراد پرستی‌تر متفرق بود، و جمعی به غلط تصور می‌کنند انسانیت را مطرود میدانست. وی نه تنها نویسنده، بلکه زاهدی گوشه گیر شده بود.

من پست و بلند خلقیات بشر را دیدم، اما فکر می‌کنم حس شوخی انسان کاملاً پایدار است. این حس نیز مانند حواس پنجگانه به جاودانگی او کمک می‌کند.

اگر هنگامی فرا رسد که جنگ پایان گیرد (و دیدی هست که اراده‌ی جنگ نیز معلول ناقص بودن انسان است) تصور می‌کنم این حادثه را توان زائیدی پایان جنگ را نتیجه‌ی غلبه‌ی هوش و حس شوخی انسان باید شمرد. با این ترتیب است که امکان دارد جنگ از صفحه‌ی وجود پاک شود. در میان بخردان نماینده‌های شکسپیر، مسخره‌ها نیز جای دارند. اگر شاهان این نمایشنامه‌ها به پندهای مسخره‌ها گوش می‌دادند هیچوقت در پرده‌ی پنجم کشته نمی‌شدند.

مگر من نمی‌توانم بروم دبیر بشوم - مثل شوهر نجیب و شریف تو - و سر برج، مالیات ملت را بریزم توی جیبم و سوت بزنم و « اربابشاهین » بخوانم؟ مگر تو و شوهرت از همه‌ی این خانه، از برنامه‌ی اول و دوم ... و حتی از کانال آموزشی استفاده نمی‌کنید؟ چرا باید یک سوم کرایه خانه را بدهید؟ ها؟ چرا، برای اینکه ققط و ققط، انسانیت را نشان داده باشی، خرج سیکار اشوی بی‌قابلیت عموجان را نمی‌دهی؟ ها؟

- من ... من ... من که از خودم چیزی ندارم، دادا نادر، من خجلم، اما چه کنم؟ (آبیجی غفت، در را باز می‌کند. جواد و مملی از سینما آمده‌اند (جواد برادر کوچک من است و مملی، پسر آبیجی زینت.)

در اتاق باز می‌شود و دو طفلان مسلم، پسا رنگ و روی برافروخته، و خراشهایی در برخی نقاط صورت، سرو کله‌شان پیدا می‌شود.

- چی شده؟ رفته بودید سینما یا رفته بودید جنگ؟

مملی که جابه‌جا می‌زند زیر گریه، و می‌دود طرف آبیجی زینت! اما جواد، آب دهانش را فرو می‌دهد و شروع می‌کند: اصلاً تصمیم من نیست همه‌اش تصویر مملیست. من گفتم برویم فیلم « چگونه غریب وحشی وحشی وحشی ثابت کرد که شرق، وحشی وحشی وحشیست ». اما او گفت برویم فیلم « جنایت و آدم کشی و دزدی و غارت و حمل مواد مخدر، به خاطر یک مشت دلار سوراخ سوراخ شده ... من هم قبول کردم. فیلمش خیلی مزخرف بود. تازه وقتی آمدم بیرون، پرید سر من که « چرا مرا آوردی این فیلم؟ » من تبردمش که ... منم، حسایی خدمتش رسیدم. زدم ...

- خفسه!

بار دیگر، زنگ در، صدا می‌کند. این دیگر، زنگ خطر است. زنگ خطری، برای همه‌ی ما. آبیجی زینت، با رادیوی ترانزستوری‌اش، می‌رود که در را باز کند. دارا را رام دیریم دیم ...

در شماره پیشین خواندید :

چیزهایی که به ماوریتی در مجمع‌الجزایر «سیشل» رفته است ، پس از انجام مأموریت سیاسی خود به عنوان شکارچی ماهی به خدمت مردی نروژمند به نام «میلتون کرسٹ» در می‌آید که یک کشتی تفریحی سیل و یک زن جوان و زیبا و برای تکمیل تکلیفون ماهیهای گرانمای خود می‌خواهد در کنار جزیره چارکین ، ماهی کوچک و کمیابی را شکار کند . باند به‌نام می‌گوید که حبیبا آماتور و کارمند دولت است...

آقای کرسٹ خندهای بلند و مقطع کرد :

— کارمند دولت . شما انگلیسی‌ها بهترین نوکران دنیااید . گفتم کارمند دولت ؟ فکر می‌کنم معامله مون بشه . نوکر دولت چیزی به که من خوشم میاد دور و برم باشه .

صدای یاز شدن دریاچه عرشه سبب شد که خشم باند فروکش کند . دختری عربان و برتره از پله ها پایین آمد و باعث شد که باند فکر آقای کرسٹ را از سر بند کند . نه ، کاملاً عربان نبود ، بلکه بیکیبی قهوه‌ای کمرنگ او بیننده رایه‌این اشتباه می‌انداخت . — سلام ، گنج من . کجا قایم شده بودی ؟ خیلی وقته ندیدمت . با آقای باری و آقای باند آشنا شو ، با ما سفر می‌کنن .

آقای کرسٹ بعد از این معرفی ، دختر را به آنها نشان داد و اضافه کرد :

— آقایون ، این خانم کرسٹ ، پنجمین خانم کرسٹ . هر کسی هر فکری می‌خواهد بکنه ، اما آقای کرسٹودوس داره . اینطور نیس ، گنج من ؟ خانم کرسٹ خندهای جذاب کرد و گفت :

— احسب نشو ، میلت ، میدونی که دوستت دارم . حال شما چطورره آقای باری ؟ و آقای باند . خیلی خوشحالم که با ما سفر می‌کنین . بایه نوشیدنی‌های چطورین؟ — گنج من ، یه دقیقه سیر کن . فکر می‌کنم اجازه میدی وسایل کشتی رو روبراه کنیم ، نه ؟ صدای آقای کرسٹ ، نرم و مطبوع بود .

زن از خصلت سرخ شد :

— اوه بله میلت ، البته .

— خیلی خوب ، پس معلوم شد که ناخدای کشتی «ویو کرسٹ» کیسه .

لیخند شادمانی در چهره همه نقش بست . — خوب ، آقای باری ، نکمتین اسم کوچیکتون چیه . فیدل ؟ خوب ، اینم واسه خودش اسمیه . پیر مرد امینی هستی .

آقای کرسٹ با خوش خلقی خندید و ادامه‌داد :

— خوب ، فیدو ، حالا چطوره من و تو بریم این روی پل و این قایق کهنه رو راه بندازیم ، ها ؟ «میب» بهتره که تو کشتی رو تا دریای آزاد ببری و اونوقت بسیاری به «فریتیز» . من کاپیتانم . این شاکردیم ، دوتا هم واسه موتور خونه و آشپز خونه داریم . هر سه‌تاشون آلمانی هستن . ملوان های لغنتی تو اروپا مونین . خوب ، آقای باند ، اسم کوچیک شما چیه ؟ جیمس ؟ ها . خوب جیم ، چطوره که توهم یه خرده از اون خدمات نوکریتو واسه‌خانم کرسٹ ارائه بدی ؟ می‌تونی لیز صداسش کنی ، کمکتش کنی که کاناپه ها رو واسه مشروب پیش از ناهار آماده کنه . این خانم یه وقتی هم ملوان بوده . تو می‌تونی مطاب کنش سیرک بینکادلی هم باشی . خوب ؟ بیجب فیدو . با جست و خیزی کودکانه از پله ها بالا رفت و گفت :

— زودتر از این جهنم دره حرکت کنیم .

وقتی دریاچه عرشه بسته شد ، باند نفس راحتی کشید . خانم کرسٹ مودبانه گفت :

— خواهش می‌کنم شوخیهاشو به دل نگیر اصولاً آدم شوخیه . به خرده هم خود رایه . خوش میاد اعصاب مردمو تحریک کنه . این حرفها اونو بد ذات نشون میده . اما شوخی محسنه . باند با لبخندی او را مطمئن کرد . این زن هر بار

بلوند ، وحشت ، مرگ

بان فلینتگ
ترجمه : منوچهر محجوبی

می‌بایستی چنین نقلی را برای مردمی که از «شوخیهای آقای کرسٹ اعصابشان ناراحت شده ایراد کند و آنان آرامش دهد . باند گفت :

— فکر می‌کنم شوهر شما باید به چیزائی بگیری . تو آمریکا هم همین کار ها رو می‌کنه ؟ زن بدون اینکه تلخی نشان دهد گفت :

— فقط بامن . آمریکائیهارو دوس ندارم . وقتی خارج از آمریکا ایستاده . میدونی . پندرش آلمان بوده ، یا بهتر بگم ، پروسی ، این طرز تفکر احصه آلمانها رو که معتقدن اروپائیها سه هیچ درد نمی‌خورن ، از پندرش به ابرت برده . بحث کردن باهاش قایدهای نداره . همیشه که هست .

بایه‌بایت متکبر باش ، بایه‌گلوت . واقعا عجیبه شوخی ! و این زن ، این دختر زیبا که برده او شده بود . برده انگلیسی او ، چگونه با او تاب می‌آورد ؟ باند گفت :



— چند وقته عروسی کردین ؟

— دو سال . من مأمور دینیه اطلاعات یکی از هتلهاش بودم . میدونین نه ، صاحب بنیاد کرسٹ . برای من خیلی عجیب بود . مثل فسه بود . هنوز هم بعضی وقتها به خودم شام می‌دم که نکته دارم خواب می‌بینم . مثلاً همین وسایل .

با دست به اطاق اطرافش نشئی اشاره کرد .

— با من خیلی خوبه . همیشه بهم هدیه میده میدونین نه ، در امریکا مرد مهمیه . خیلی جالبه که ادم هر جا میره شاهنوزندگی شه .

— منمده جالب باشه . لابد اینجور زندگی رو دوست دارم .

با خندهای حالی از تسلیم گفت :

— درسته ، همیشه خوششو سلطان می‌بینه . آکه خوب بهش خدمت ندنن عصبانی میشه . می‌خوشتی کسی به زحمت خوششو بالای درخت می‌رسونه حششه نه بهترین میوه رو بخوره .

خانم کرسٹ حس کرد که زیاد آزادانه صحبت می‌کنه ، فوری گفت :

— چی دارم میگم ؟ همه کس میدونه که ما سالهاش همديگر رو درك می‌کنیم .

لبخندی شرم‌دین زد و اضافه کرد :

— فکر می‌کنم بایه انگلیسی طرفم . باید برم لباس بیشتری بپوشم . روی عرشه داشتیم حمام آفتاب می‌گرفتم .

عرشی از قسمت زیرین کشتی برخاست .

— داریم حرکت می‌کنیم . شما می‌تونین از پنجره عقب‌کشتی ، جدانشدن مارواژ لنگرگاه تماشا کنین .

من هم چند دقیقه دیگر میام پیش‌تون . خیلی دلسم می‌خواد که چیزائی از لندن بزام بکین . . .

از کنار باند گذشت و دری را آرام باز کرد .

— آکه شب از هوای بیرون ناراحت میشین می‌تونین تو قایق بمونین ، تهویه داره ، کابین و رختخواب اضافی زیاد داریم .

باند از او تشکر کرد ، خارج شد و در را پشت سر خود بست . قایق عرشه‌ای وسیع داشت و نیمکتی گرم رنگ و مجلل به شکل نیم دایره در قسمت عقب آن قرار داشت . به ذهن باند رسید که آقای کرسٹ باید از آن عرق خور های قهار باشد . این محصول تصور باند بود ، یا خانم کرسٹ چنین خوبی از او مجسم کرده بود ؟ هرچه بود در رفتار خانم کرسٹ با او نوعی برده خوئی رنج آور وجود داشت . بدون‌شك این زندگی افسانه‌ای برای آن زن گران تمام می‌شد .

باند به کرانه های سبز ماهه که بتدریج از قایق دور می‌شد نگریست . حدس زد که سرعت قایق در حدود ده گره دریائی است . بزودی به نورت‌هونیت می‌رسیند

و در دریای آزاد قرار می‌گرفتنه . باند به خروشی که حیایهای دیگه بخار در دریا ایجاد می‌کردند کوش داد و بیهوده به فکر خانم الیزابت کرسٹ زیبا افتاد .

خانم کرسٹ می‌توانست مانکن باشد — شاید هم پیش از آنکه متصدی گیشه اطلاعات هتل بشود مانکن بوده —

جاذبه قابل توجهش نشان می‌داد که هنوز هم برای از راه در رفتن آمادگی دارد . اندام زیبایی را هنوز چنان آزادانه به حرکت در می‌آورد که گوئی عادت دارد بدون جامه راه برود . اما سربدی مانکنها در او نبود — پیکری گرم و دوستانه داشت و چهره‌ای مطمئن . قاعدتاً بیش از ۳۰ سال نداشت . و زیباییش ، باوجود این سن ، نارس بود . زیباترین علامت ویژه‌اش مو های بلونداو بود که با زقار به‌دور گردنش ریخته بود ، اما نسبت به آن بی‌اعتنائی مطبوعی نشان می‌داد .

موهایش را به اطراف تکان نمی‌داد و با آنها بازی نمی‌کرد و باند چنین استنباط کرد که امراری در عشوه‌گری ندارد . در تمام مدت ، ساکت و رام ایستاده بود و با چشمان درشت آبی رنگش به شوهرش نگاه می‌کرد . لبهایش روز نداشت ، به انگشتهای دست و پایش لاك زده بود و ابروانش طبیعی بود . یعنی آقای کرسٹ مستور دانه بود که اینگونه باشد و به فرزندانش آلمانی طبیعت بماند ؟ شاید ، باند شانه هایش را بالا انداخت . بی شك زوج جورى بودند — یکی از

شخصیتهای پا به سن گذاشته همینگوی که صدای بو کارت را داشت ، و یک دختر زیبای بی‌هنگر . اما در فضای روابشان نوعی تیرگی بود — این تیرگی را در چایپوسی او ، هندامی که پیشهاد مشروب کرد و شوهرش با صدای نیرومند مردانه‌اش به زانویش درآورد ، به خوبی می‌شد دید . باند بیهوده خود را با این تصور سرگرم کرد که مرد ضعیف است و تمام خستوهاو امر و نهی های او از اغراقهای مردان است . مسلماً چهار پنج روز با او زندگی کردن کار ساده‌ای نبود . باند به جزیره زیبای سیلوته که از نظر ناپدید می‌شد نگاه کرد و بخود قول داد که به اعصابش مسلط و در مواقع حساس ، خشم خود را فرو برد . این چهار پنج روز را باید دندان روی چکر گذاشت و اجازه نمی‌داد که آن مرد لغتی سفر خویش را خراب کند .

آقای کرسٹ ، که روی عرشه قایق ایستاده بود و دریا را نگاه می‌کرد ، گفت :

— خوب ، آقا جان سخت نگیر . با اون زنی که تهاون گذاشته چکار کردی ؟ حنس می‌زمن گذاشتیش که همه کار ها رو خودش بکنه ، خوب ، چرا بکنه ؟ اینهارو واسه همین کاراساختن . این‌بالا‌هت‌بند نگنره ؟ فیدو داره کشتی رو رهبری می‌کنه ، من فعلاً کاری ندارم .

و بدون اینکه منتظر جواب باشد ، روی زرده عرشه خم شد و ادامه داد :

— خانم کرسٹ داره لباس می‌پوشه . اره ، منم اومدم این بالا تماشا .

آقای کرسٹ ، بانگاه سخت و اهانت بارش باند را در جا می‌خکوب کرده بود .

— خوب ، حالا یه حقایقی راجع‌به‌این کشتی برات می‌گم . اینو شرکت کشتی سازی بیرونسون ساخته .

چون نود درصد سهام شرکت مال منه ، هر جورى دلم خواست واسم ساختن . طرحشو گروه «روزنیلات» که شهرت جهانی دارن ریختن . سی و پنج متر طول و هفت متر عرض و دو متر در آب فرو میره . دوتا موتور دیزل داره که هر کدام پونصد قوه اسب قدرت دارن . حداکثر سرعتش چهارده گره دریائیه . در هشت روز سه هزار و هفتصد کیلومتر طی کرده . همه جاش تهویه مرکزی داره . غذای یخ زده و مایه‌تو به اندازه مصرف یک ماه در خودش جا میده . تنها چیزی که احتیاج داریم آب تازه واسه استحمام و شستشو .

خوب ؟ حالا بریم تا قسمت کارکنان کشتی راهم نشونت بدم . یه چیز دیگه ، جیم .

با پا روی عرشه کوبید .

— کف عرشه رومی‌بینی ؟ شما هر وقت بخوام کار های کسی رو متوقف کنم نمیکم «بس کن» می‌گم «نیگارد» . متوجهی جیم ؟

باند با ملایمت تصدیق کرد :

— من اعتراضی ندارم . کشتی شما .

— درسته ، کشتی منه . بهرحال ، بریم ، هیچ احتیاجی نیس منر تو به کار بندازی . راجع به تمام چیز های کشتی در کاتالوگش توضیح کافی داده شده .

باند به دنبال آقای کرسٹ به راه افتاد و ضمن عبور از راهرو باریکی که در طول قایق کشیده شده بود در طرف نیم ساعت با تمام جزئیات این قایق زیبا و لوکس آشنا شد . درهر گوشه‌ای ، حساب راحتی سرنشینان شده بود . حتی حمام کارکنان هم به اندازه کافی جادار بود و از فولاد ضد زنگ ساخته شده بود ، و آشپزخانه نیز وسعتی به اندازه اتاق آقای کرسٹ داشت . آقای کرسٹ ، بدون اینکه در یزنده در آخرین اتاق را باز کرد . لیز کرسٹ متحول لباس پوشیدن بود

آقای کرسٹ با صدای ملایمش گفت :

— اوه ، گنج من . فکر می‌کردم الان داری مشروب برامون درست می‌کنی . خیلی وقته داری لباس می‌پوشی . واسه جیم خودتو شیک و بیک می‌کنی ، نه ؟

— میلت ، متاسفم . داشتم میومدم . زیم گیر کرده بود .

دخترک با کمی شازدگی به طرف در رفت ، به

هر دوتای آنها لبخندی تقریباً عصبانی زد و خارج شد . — خوب کشتی از چوب غان‌ورموت ، حیایها از بلور کریستال ، فالیچه ها از پشم مشرکی . این تابلو اصلیل دار موتاگه داوسون ...

آقای کرسٹ به توضیحاتش ادامه می‌داد . اما باند به چیزی که کنار تخت ، خارج از دید تماشاگر او ریخته شده بود ، و مسلماً طرفی بود که آقای کرسٹ می‌خواستید ، خیره شده بود . شلافی بود به‌طول تقریبی یک‌متر که دسته‌ای پشمی داشت . دم کوسه‌مانی بود که امروز باند یکیشان را شکار کرده بود .

باند تصادفا به کنار تخت رفت و آرا برداشت . در جهت مخالف خوابش دستی به ان کشید . حتی این حرکت آرام ، دستش را آزرده . گفت :

— اینواژ کجا آوردین ؟ من امروز صبح یکی از این حیواناتو شکار کردم .

آقای کرسٹ خندهای کرد و جواب داد :

— بحرین . عربها اینارو واسه زنتون به کار می‌برن . هر وقت بخوام لیزو برنم فقط یک ضربه‌اش کافیه . ماهش می‌گم «ادب کننده» .

باند آرا سرچایش گذاشت . نگاه خشنی به آقای کرسٹ کرد و گفت :

— که اینطور . در سیشل با اینکه بومیها پوست کلفتند ، داشتن همچنین چیزی ممنوعه .

آقای کرسٹ به طرف در حرکت کرد و با بی تفاوتی گفت :

— آقا جون ، ما تابع قوانین ایالات متحده‌ایم .

بهرتره بریم مشروبونو بخوریم .

آقای کرسٹ پیش از ناهار سه کیلاس ویسکی «دویل» نوشید و غذا را با آبجو صرف کرد . چشمان کم رنگش مت شد ، اما صدایش همچنان آرام ماند و پر حرفی خود را ادامه داد . این‌بار توضیحاتش در باره علت این سفر بود .

— میدونید آقایون ، خلاصه می‌کنم . ما در آمریکا بنیامونونو واسه مردم خوش گذرونی درست کردیم که کلی پول در میانن و حاضر هم نیستن اونو به خزانه داری عمو «سام» بدن . مثلاً شما یه بنیاد درست می‌کنین — مثل همین بنیاد کرسٹ — واسه مقاصد خیر خواهانه — خیر خواهانه واسه هر کسی ، بچه ها ، بیماران ، پیر مرد ها و پیر زنها ، یا واسه خاطر دانش بشر — اونوقت بجز به خودت و اطرافیات ، به هر کسی و واسه هر چیزی پول میدی و از زیر مالیات در میری . بنابراین من اومدم دهمیلیون‌دلار از پولهامو ریختم تو بنیاد کرسٹ ، و چون از دریا نوردی و جهان کردی خوشم می‌آومد ، با دو میلیون از پولها این قایقو ساختم و به استیئوتی تاریخ طبیعی اسمیتون گفتم که حاضرم به هرچائی از دنیا برم و هر جور جنونوری بصنوان براشون بیارم . بنابراین اسم این سفر ها رو گذاشتم سفر علمی . متوجهین ؟ حالا سالی سه ماه یه تعطیلات عامی دارم که واسم مفت تمام میته . می‌فهمین که ؟

آقای کرسٹ به مهمانانگاه کرد تا شاید تحسینش کنند .

فیدل باری با تردید سر تکان داد :

— آقای کرسٹ ، به نظر جالب میاد . اما فکر می‌کنین پیدا کردن این موجودات کمیاب آسونه ؟

میدونین ، این استیئوتی اسمیتون موجودات عجیب و غریبی می‌خواد . یعنی فکر می‌کنین شامی‌تونین چیزی رو که اونا نتونستن پیدا کنن ، به دست بیارین ؟

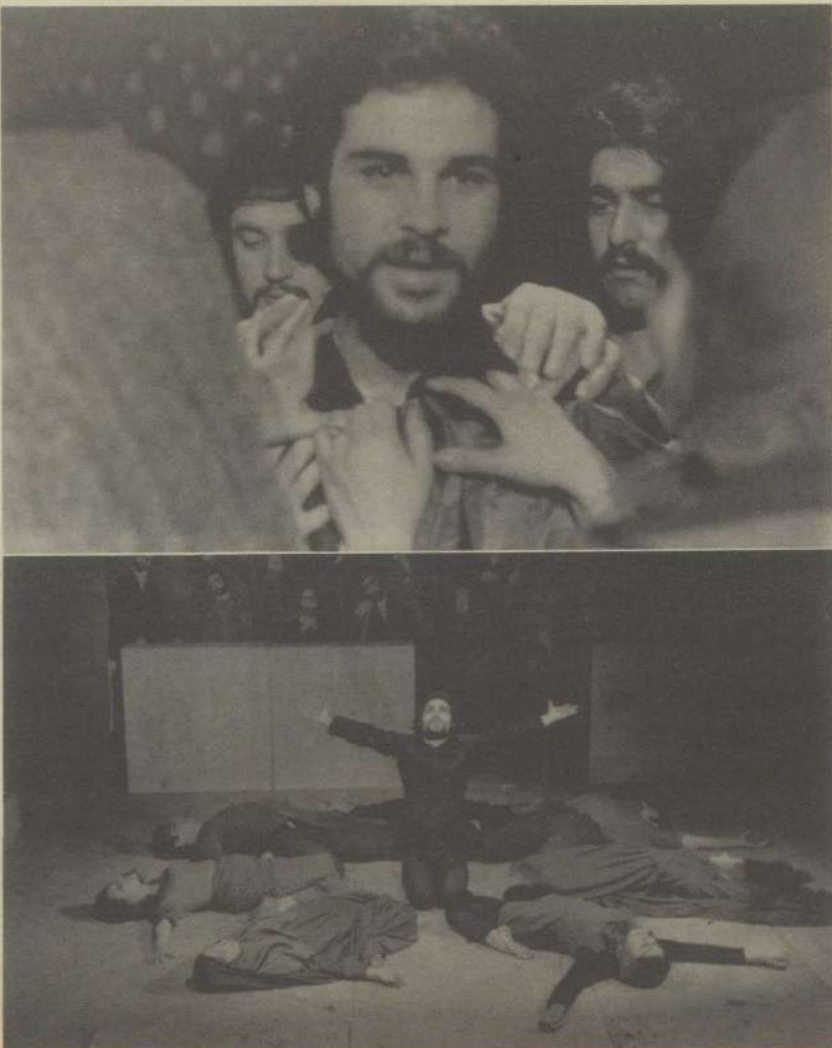
ناتمام

اجرای تجربی نمایشنامه « ناگهان ... » و نمایش آن (که مشتاقانه در انتظار تکرار آن از طرف مقامات مسئول کارگاه نمایش هستیم) موفقیت بزرگی برای کارگران جوانان « فرهاد مجدآبادی » به بار آورد و توانست او را به عنوان يك كارگردان آگاه تجربه گر ، در موقعیت تثبیت شده ای قرار دهد.

نمایشنامه ، تلفیق نوعی واقع گرایی است با سوررئالیسم که با عرضه سنت اسلامی از دیدگاهی نزدیک به عرفان توأم می شود. « نعلبندیان » در این نمایشنامه به تجربه بزرگی دست می زند که پرداختن کامل آن هنوز از او انتظار نمی رود. « اهن » غیر از دیالوگهای محدود (که از نظر نویسنده ، می تواند وسیله ارتباط تلگویی ها باشد ، و از نظر مانی تواند) از تعداد بیشماری تلگویی های شبیه به روایت تشکیل شده است که بعضی لحنی کاملا عامیانه و گاه بی دلیل ، گستاخ دارند و بعضی دیگر ، مخصوصا لك گویی های فریدون ، شعر گونه هستند. آنچه خواننده را در مسیر قصه قرار می دهد ،

تک گویی هاست که در آنها هرکاراکتر ، وضع روانی و اجتماعی خود را عرضه می کند و همچنین رابطه اش را با فریدون ، « کاراکتر » « سوررئالیستیک » نمایشنامه . به « متن » ابراداتی وارد است از جمله یابی گری بی دلیل و ربط و جهت نویسنده که متاسفانه در همه آثار او چشم می خورد . و همچنین عدم توانایی او در پرورش « تم ». اما آدهای نعلبندیان ، با همه ای ابراداتی که « اسر » دارد ، می تواند خود را به خواننده بقبولاند و موجودیت خود را به اثبات برساند با وجود این ، کل اثر فاقد خاصیت دراماتیک است. خصوصیت بارز نمایشنامه « ناگهان ... » نوعی پراکندگی و عدم انسجام در صحنه ها و گفتار هاست که لزوم ایجاد نوعی تدوین را علاوه بر طرح میزانشن ها برای کارگردان بیش می آورد . می بینیم که کارگردان این امر را بخوبی دریافته و توانسته صحنه ها را به صورتی کما بیش پذیرفتنی و مؤثر و تازه ای مدون کند ، و نتیجه ای این کوشش پراکنده گویی های بی شمار متن است که به ایجاد روال منطقی قابل قبولی منجر می شود.

واضح است که اینچنین روالی ، کاری نیست که « نعلبندیان » در « متن » صورت داده. « مجد آبادی » با تجربیات نوگرایانه ای که در زمینه ی فرم ها می کند و افزودن عامل اصلی موفقیتش به « متن » یعنی تدوین ، موفق می شود که فضای دراماتیکی را تمام خصوصیاتش در اجرا ایجاد کند. میزانشن های مجدآبادی در بعضی مواقع گیرائی خاصی پیدا می کنند و کاملا قادرند تماشاگر را تحت تاثیر شدید قرار دهند ، آنقدر که بیره نیست اگر بگوئیم تا نزدیکی های جادو (صحنه مرد « فریدون ») تسلطی که کارگردان روی « ریتم » اعمال کرده است ، بسیار قابل توجه است . کمتر اجرایی دیده ایم که در آن ، توانسته باشند از آبدی و همکاران جوانان ، فصل هنری را با در حد يك وسیله اصلی برای بیان استفاده کنند . در نمایشنامه « ناگهان ... » ریتم از طریق حرکت و همچنین با کمک یکی دو ساز ضربی (طبل و سنج) به تماشاگر القاء می شد . غیر از آن در این نمایشنامه ، از عامل دیگری تا حدود ممکن استفاده شده بود به نام « صدا » که در رساندن فضائاتایی انکار نشدنی به تمام ناظرین

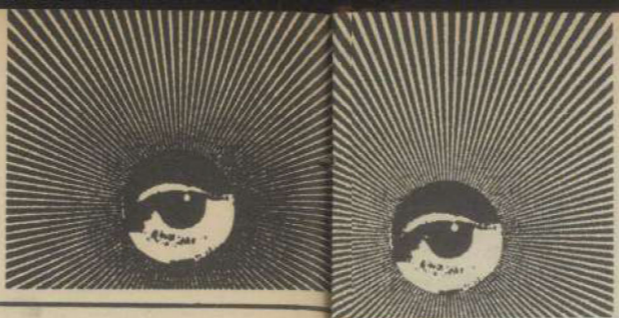


موشک توزیع در صحنه ای از « ناگهان ... »

بلوغ جوانها

نقدی بر نمایشنامه

ناگهان هذا حبیب الله ، مات فی حب الله ، انه قتل الله ، مات بسيف الله نویسنده : عباس نعلبندیان کارگردان : فرهاد مجد آبادی بازیگران : هوشنگ توزیع ، صدراالدین زاهد ، مهوش افشار پناذ ، رضا رویگری ، محمد باقر غفاری ، فریبرز سمندرپور جای اجرا : کارگاه نمایش اسفند و فروردین ۴۹ و ۵۰



« آناهیتا » درگیری يك نویسنده را می رساند در چار چوب مجموعه ای از برداشتهای متداول اجتماعی . برداشتهای که انسانی و والا هستند ، اما تا حد بسیار زیادی روایتی و در نهایت ، مانده در بیخ و خم راه درازی که باید تا واقعیت طی کنند.

اگر « آناهیتا » را می خواستیم به عنوان يك پیام اجتماعی بنگریم ، مسلما طرز برخورد و تلقی ما از آن ، باحالا که به صورت يك اثر هنری (نمایشنامه) که می گوید به عوامل و عناصر هنری وفادار بماند ، به آن نگاه می کنیم ، کاملا دگرگون بود . نمایشنامه به عنوان يك اثر هنری (و در ضمن ادبی برای انهاییکه می خواهند این فاصله ی طی شده میان ادبیات و هنر ، هنوز طی نشده فرض شود) ناشی از ترکیب يك رشته ابعاد و عناصر گوناگون است که واسطه های این هنر نامیده می شوند. این عوامل و عناصر اگر درست انتخاب شوند ، آگاهی هنرمندانه منظور نظر است (بکار گرفته نشود ، لطمه می فراوانی به کل شکل هنری ای که در آن عرضه می شوند وارد می آورند . و « آناهیتا » از این لطمه پرکنتر نموده است . ناچاریم که باز هم اینجا ، همان مکررات همیشگی درگیری فرم و محتوی را (که من بالخصوص وجود چنین درگیری ای در هنرنفشی می گنیم) بااستنادبه گفته ی « فیشر » « هنر از اینجا شروع می شود که فرم دادن به محتوی آغاز می گردد » تکرار کنیم که کاش مجبور نبودم - : هنر را به تعبیری لباس گفته اند (یعنی فرم) و آنچه پیرامون آنست ، قامت ، (یعنی محتوی) و لباس را بر قامت استوار می سازند در صورتیکه توجه نگرددند هنر اصیل ، لباس و قامت را با هم و توأم آفریدن است . اینطور که از « آناهیتا » برمی آید ، نمایشنامه لباس هنری ای است که نویسنده بر قامت افکار چندین و چند ساله اش استوار کرده و اینجاست که ضعف در بیان و رسائی اثر ، زاده می شود ، رشد می کند و شکل می گیرد.

مصطفی رحیمی را در جامه ی نویسنده ی مقالات سنگین اجتماعی ، صاحب فکر و ایده های ترقی و مترجم آثار برجسته ی فرانسوی ، بخصوص آثار « سارتر » دیده بودیم و هم در لباس شاعر (قدیم ترها) ، و شاید اولین بار باشد که او را دست اندر کار يك اثر هنری می بینیم : بعنوان يك هنرمند . او ، در نمایشنامه ی « آناهیتا » هنرمندی است که « چه » گفتن می داند ، اما در « چگونه » گفتن ها سرگردان است و اگر هم می باید ، ضعیف.

پیداست که نمایشنامه ی « آناهیتا » می گوید راهی را بسوی آنچه « ادبیات متعهد » خوانده می شود و « هنر منظم » ، که خود از اولین علمداران و مدافعان آن در مقالات و ترجمه هایش در ایران بود ، طی کند که چه و چرا و برای که می نویسیم . و درست همین جاست که می ماند. اگر آقایی به اسم « سارتر » قلم بر می دارد و به سادگی « تعهد » بدون اینکه وارد بحث در لزوم پیاده کردن نعل به نعل آن ایده در اینجا بشویم ، وقتی می خواهد نمایشنامه ای بنویسد ، در عین اینکه با استفاده از عناصر و ابعاد هنری ، حرفش را مؤثر تر و دلنشین تر بیان می کند ، يك اثر هنری هم به تمام معنی ، به وجود می آورد . (اشاره به نمایشنامه های سارتر « گوشه نشینان آلتونا » ، « شیطان و خدا » و غیره). مقصود اینک اینجا ، با يك هنرمند طرف هستیم نه فیلسوف ، جامعه شناس ، رهبر یا هر چیز دیگر ... اما در « آناهیتا » طرف ما ، يك دراماتیکست هنرمند نیست ، يك فیلسوف را پیش چشم داریم ، يك روشنگر رایا... نمایشنامه ی « آناهیتا » مبتنی تاریخی دارد و زمان آن به دوران حمله اسکندر باز می گردد . مبتنی تاریخی ، لزوم ایجاد یافت تاریخی را پیش می آورد که دست آخر به انتخاب روالی تاریخی منجر می شود و اینست که وقتی « آناهیتا »

نمی خواهم در مورد رحیمی بکار برم) بنظر می رسند. فضائی که درکل آفریده می شود ، تا حد بسیار زیادی برای خواننده لمس شدنی نیست . زیرا اینطور که برمی آید نویسنده اصلا در پی خلق فضا و از این راه تاثیر برخوردار نبوده است . اینست که در آناهیتا با يك هنر مسخ شده طرف هستیم ، هنری که بقولی ، فرمانبردار است نه فرمانده . هنری است که در خدمت قرار گرفته ، در خدمت پیام ساده تر اینست که بگوئیم فرم هنری به این اثر تحمیل شده اینست که بعنوان يك نمایشنامه فاقد گیرائی لازمه است.

دیگر اینکه « آناهیتا » از نظر « حرف » بسیار سنگین است و حجیم ، آنقدر که زمینه ، یا بافت هنری ای که برای آن انتخاب شده ، توانائی کشش بار سنگین محتوی را ندارد و در اینصورت است که فضا همی می شود و خواننده احساس می کند آدها در خلاء می گردنود چه بی حاصل. پیداست که « رحیمی » بافت ذهنی سنگینی را در این نمایشنامه زمین گذاشته است . ولی اتفاقا اشکال کار او در همین جاست . تنها وسیله ای که دراماتیکست برای بیان دارد دیالوگهاست که به علت برخوردی که با زمان و فضا و شخصیت آدها پیدا می کنند ، برای « پیام » دار بودن ظرفیت اندکی دارند . يك دراماتیکست باید به رابطه ی متقابلی که دیالوگ با فضا و ریتم دارد توجه کند . در « آناهیتا » توجهی به این امر مهم نمی شود یا خواننده دست یافتنی نیستند ، چه رسد به اینکه توجیه شوند یا اصلا قابلیت ایجاد ارتباط با آنها در بین باشد.

خلاصه ی کلام آنکه آناهیتا با اینکه می خواهد تم عمیق و سنگینی داشته باشد ، سطحی است . بیشتر به خطابه می ماند تا نمایشنامه . اما در خطابه بودنش ، اثری قابل قبول و تأمل گردنی است

ب . ناظقی

خطابه ای در ستایش آزادی نه يك نمایشنامه

« آناهیتا » (نمایشنامه) نویسنده : مصطفی رحیمی ناشر : انتشارات نیل ۱۴۵ صفحه

فقد کتاب



در باره مردم و وابستگی آنها با هنر و فرهنگ

● دارد .
● حس هنر دوستی در باطن همه افراد این ملت وجود دارد .

● سرایدار کاروانسرای شیراز بود که کاشی های زیبای آنجا را نگهداری و حفظ کرد .

● در گذشته مردم حتی برای امور خیریه هم کمک نمی کردند . اما امروز دیگر چون می دانند درجه راهی بولهایشان مصرف می شود خودشان داوطلب کمک می شوند .

● برای هنر های قدیم می توان کم کمایی از مردم انتظار داشت ، اما برای هنر های نو آنها را سخت تر می توان متقاعد کرد .

● جزوه های نمایشگاهها در آینده می تواند مجموعه های جالبی از آثار نقاشی و آثار دیگر هنری معاصر به حساب آید .

● به وجود آوردن نمایشگاههای دولتی راه حل منطقی و خوبی نیست .

● به هر ترتیب باید کوشید مردم به نمایشگاهها ، کتابخانه ها ، موزه ها و تالار های موسیقی عادت کنند و این محفلها از حالت رکود کنونی خارج شود .

● خیلی ها عقیده دارند که می توانند مثل نقاشان مدرن نقاشی کنند اما غالباً خیلی کم از میان این افراد می توانند حتی یک خط درست روی کاغذ بکشند .

● امروز نظر ها متأسفانه بیشتر به سوی هنر های خارجی است ، درحالیکه غالباً آنها آثار درجه دوم و سومی هستند .

● درک هنری بچه ها گاه اعجاب آور است . باید از راه زمینه های بازی باغها و کتابخانه های کودکان به طرف بچه ها رفت و به باور و توانایی پذیرش آنها ایمان داشت .

● فرهنگها همیشه در یک حالت انتقالی به سرمی برند و به همین دلیل هر عنصر سنتی و فرهنگی را نمی توانیم به عنوان یک پدیده زنده نگهداری و یا برای طرحهای امروز نمونه قرار دهیم .

● دانشگاهها از طریق مدیریتهای مشخص خودشان می توانند دعوتی برای کنفرانس و تشکیل سمینار های در رشته های مختلف هنری و ادبیات و فلسفه به عمل آورند که از این راه به آموزش مردم در این زمینه ها کمک بشود .

● تاریخ هنر باید به مردم درس داده شود . حتی به وسیله رادیو و تلوویزیون . باید برنامه یی داشت که ضابطه ایجاد کند .

● باید فهمید هنرمندان در باره خود چه فکر می کنند و از راه درک زندگی و شخصیت خودشان با هنر آنها ارتباط برقرار کرد .

● ما باید همه فرهنگها و همه مکاتب هنری را معرفی کنیم و هیچ موضوعی نباید به دست فراموشی سپرده شود .

برنز کلاژ - برجسته ۱۲.۰۹۰ اثر چنگیز شوق



درباره معماری

● ساعتهای بسیار از وقت من به بررسی و مطالعه نقشه های شهر سازی شهر های ایران گذشته است .

● امروزه دیگر معماری فقط پرداختن به یک ساختمان نیست .

● معماری محیطی انسانی و حجمی است که انسان در آن زندگی می کند و با دقت گرفتن این ضابطه است که معمار امروز باید درباره معماری بیندیشد .

● محدود کردن معماری جدید به الهام گرفتن از معماری گذشته ، افزودن مشکل دیگری به مشکلات معماری ایران است .

● هر چیزی را میتوان به دست آورد جز آنچه از مجموعه معماری دیرین ما خراب شده و یا در حال خرابی است . اینها را دیگر نمی شود با هیچ نیرویی باز آورد .

● باید دهات ایران را از نظر معماری مورد بررسی بیشتر و دقیقتر قرار داد .

● یک برج کیوتو ، یک حمام قدیمی و یا یک کاروانسرای عهد صفویه از معماری های عهد ساسانی از نظر حسی به ما نزدیکتر و بر ایمان انسانی تر است . چرا که از نظر تاریخی هم که فکر کنیم به آن نزدیکتر هستیم .



آبستره ۱۰۰.۱۴۵ اثر سهراب سپهری



درباره نقش موزه ها و حراست هنرهای ملی

● موزه مرده فایده ندارد . موزه ها باید دارای تالار هایی برای اجتماعات و سمینار ها و کنفرانس و معرفی کتاب و مجلات و نمایش فیلم و جلسات شعر باشد . در ساختمان موزه « هنر های معاصر » چنین هدفی مورد نظر بوده است .

● در ایران رشته های هنری آنقدر زیاد و گسترده است که واقفا فهرست کردن آنها سخت و در مواردی غیر ممکن است .

● در حال حاضر جمع آوری مجموعه های شخصی بسیار مشکل است . در ابتدا باید آنها را پیدا کرد و شناخت .

● رده بندی و لیست برداری آثار باستانی ، مهمترین قسمت ثبت و حفظ و نگهداری آنهاست .

● اگر آموزش هنری وجود داشت ، امروز ما ناگزیر نبودیم آثار فرهنگ و هنر ایرانی را به چند برابر قیمت برای موزه هایمان از خارج خریداری کنیم .

درباره دشواری های کار هنرمندان

● خود هنرمندان باید راه حلهایی برای مشکلاتشان با مردم پیدا کنند . به خصوص برای هنر های نو ، همیشه استقبال و موفقیت خیلی آسان به دست نیامده است .

● آموزش هنر های نو می تواند راه حلی برای نزدیکی مردم و هنرمندان باشد .

● به عقیده من باید به طراحی لوازم مصرفی خانواده و به کاربردن هنر در این نوع طراحی ها نیز توجه کرد و از این راه ذوق و سلیقه و درک مردم را پرورش داد .

● آرزویمان باید این باشد که هنرمند ایرانی از راه هنرش زندگی کند و برای کسب معاش دیگر حسابدار یک موزه نباشد .

● هنرمند تا آخر عمر نمی تواند و نباید به جایزه فکر کند . روحیه تحقیق در هنرمند ایرانی کم وجود دارد .

● هنرمندان ما کم سفر می کنند و مملکتان را کم می شناسند .

● هنرمند حرفه ای در ایران کم است .

● خود هنرمند باید بداند و بخواند . نهایت ، دست نیافتنی است .

● معیار هنرمندان ما امروزه دیگر نباید تنها ایران باشد ، بلکه آنها باید درباره جهان و انسان جهانی بیشتر اندیشه و تحقیق کنند .

● در هنر های ایرانی نیز باید یک حالت انقلابی به وجود آید که همگام با انقلاب صنعتی و شئون دیگرمان باشد .

● یک روز همه این تلاش ها و دلسوزیها نتیجه خواهد داد .

هفتم اردیبهشت روز دیدار شاهنشاه

از تلویزیون

بندر عباس

بقیه از صفحه ۵

برنامه مسابقه جایزه بزرگ که در آن دانش آموزان دوره دوم دبیرستانها و دانشسراهای بندر عباس شرکت دارند اثری مجزأ آسا در بالا بردن سطح آگاهی های دانش آموزان داشته است.

اجرای برنامه بهداشتی در منطقه ای که از نظر پزشکی و درمان در مضیقه شدید قرار دارد در خور توجه فراوان است.

در این برنامه مخصوصا به مساله بهداشت خانواده توجه فراوان میشود و در آن مسائل گوناگون که خاص این منطقه است مورد گفتگو قرار میگیرد.

برنامه رنگارنگ نیز یکی از پر بیننده ترین برنامه های تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندر عباس است و در آن مسایل شهری مانند تاکسی - برق - تلفن - سرسبزی محیط و رعایت بهداشت عمومی مورد بحث و گفتگو قرار میگیرد.

علاوه بر برنامه های ذکر شده ، تلویزیون بندر عباس در هر هفته مصاحبه های جالبی نیز انجام میدهد



که در آن مسئولین دستگاههای مختلف شرکت میکنند. در این مصاحبه ها معمولا مشکلات دستگاهها و انتقادات مردم مطرح میشود و مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد. این مصاحبه ها نیز مورد توجه زیاد تماشاگران تلویزیون بندرعباس است.

برنامه های محلی و برنامه هایی که در تلویزیون ملی ایران در سطح ملی تولید میشود از اقبال مردم بندر عباس برخوردار شده است از جمله این برنامه ها «چهره ایران» است که به معرفی شهرها و نقاط مختلف ایران اختصاص دارد. برنامه ای که تلویزیون بندرعباس در چهارچوب «چهره ایران» تهیه میکند، «امواج روشن» نام دارد که در آن از خصوصیات جغرافیایی بندرعباس و اطراف آن زندگی مردم آن و پیشرفتهائی که نصیب این منطقه شده صحبت میشود و نمونه هایی از آداب و رسوم، فولکلور، رقصها و آوازهای محلی ارائه می شود.

تصویرهایی که همراه با این گزارش درج شده اند صحنه هایی از برنامه «امواج روشن» بهنگام ضبط در استودیو تلویزیون بندر عباس است.

● ما اخیرا در المپیا کسرتی برگزار کردید. می خواهم بدانم بین مردمی که اسامی در المپیا دیدند و آنها که دو سال پیش در کسرتان حاضر بودند چه تفاوتی حس کردند؟

آدامو: این سوالی است که مردم همان بودند. من که تعبیر کردم. ترانه هایی که برایشان خوانده بودم فرق کرده است. من ترانه های من، که شاید رنگ عامه پسند گشت. در آن زمان توقع شنوندگان دو سال قبل را برآورده نکردم. اما اینک خوشحالم، حتی می گویم که مردم در همان جهتی که من پیرودم، تحول پیدا کرده اند.

● از غنیمت حدیثتان، «جزیره ستایقها» چه مدتی و نظری داشتید؟

آدامو: این فیلم این بود که محیط و فضای ترانه های را به دست آورد. ملائمت و طبع، بازسازی کنیم. می خواهم بدانم هر که شاید می توانم در سینما هم کاری انجام دهم. می دانم آیا موفق شده ام یا نه. این فیلم گوشه ای از فضای بود به کارگردانهای دیگر. برای بعد از این زمان من غالبا در ترانه های سرودخوان عشق بودم. در دو فیلم قبلی ام، فرصتی بهم داده شد. به نام اولم با «پورویل»، شانس بزرگ بود برای کارآموزی. در دومی منتظر بوده دانی واقعی بهمی بخوبی کند. و بالاخره رول یکس و لگرو بهمن بستند. من، تهیه کننده این را تدریجا تضعیف کردم و همین امر اندکی دلزده و دل سرد کرد. اگر این نقش را خوب گرفته، به خاطر این بود که در ابتدا، نقش یک ونگر بود. کار با «پورویل» این امتیاز را برایم داشت که او مرا برای بازی روی صحنه راهنمایی می کرد. سعی نمی کرده که مرا عقب بزند و بر تسلط خودش بیفزاید. بسیاری هستند که این کار را می کنند. «پورویل» باک انسان واقعی بود.

● در مورد سانسور فیلم و ترانه چه عقیده ای دارید؟

آدامو: در فیلم یا سانسور سیاسی موافق نیستم ولی یا سانسور فیلدهای حسنی و قبح کماعلا موافقم. در ترانه سانسور معتقد نیستم. فکر می کنم فرانسه دارای آزادترین ترانه ها است در آمریکا هم می توان احساس و کفایتی های خود را با موسیقی بیان کرد. اما در ایتالیا، یک ترانه قبل از آنکه بخش شود، تحت کسرت قرار می گیرد. یک نفر از واتیکان هم عضو هیات سانسور کننده است. این خیلی وحشتناک است.

● درباره ترانه «گینسورگ - بیرکین» که در بسیاری کشورها ممنوع اعلام شد چه عقیده ای دارید؟

آدامو: به نظرم منظورتان ترانه «دوست دارم» است. دیگر نه. است. اینطور نیست؟ من گینسورگ را دوست دارم چون ترانه های خوبی گفته است ولی این کسرت را خوش نمی آید. به نظر من شکرتی در آن کار رفته. از یک موج اروپایی بهره برداری کرده. من بسیاری از ترانه های گینسورگ را دوست دارم. مثلا «حرفه های کوچک»، «زبان نامشروع». اما این یکی را به عنوان ترانه حساب نمی کنم. خودی هم میسپور! گینسورگ آن را به عنوان یک شعر جدی درست کرده. و خودش آن را ترانه حساب نمی کند. هر چند این ترانه برایش درآمد خیلی خوبی داشت. اما فکر نمی کنم کاری باشد که او می خواسته کند.

● ترانه های خودتان را چگونه میسید؟ آیا اساسا یک مدل جارتی دارید؟

آدامو: حالا به این روش معتقد شده ام که ترانه هایی بنویسم که خوش آیند خودم باشد. به این امید که متشابها خوش آمد مردم هم واقع شود. امیدوارم موفقیت تجاری هم داشته باشند.

● از نگاه کردن کلماتی چون مصلوب، مروتیت، فریفت... که در یکی از تصنیفهای اخیرتان به کار رفته چه منظوری داشته اید؟

یک مصاحبه اختصاصی با آدامو

«من زشتی ها و زیبایی ها را با هم می بینم»

● در ترجمه ترانه ها، اغلب مضمون اشعار گم می شود

● آرزوی دارم باز هم به خاورمیانه سفر کنیم

● عشق مجالی است برای حقیقت

● بخشیدن به آنچه دست نیافتنی است

آدمو می خواند حاصل دیدار نسرین خیرنگار و نرینه مادر نرسین، با آدامو است.

این مصاحبه اختصاصی برای مجله نمانا تهیه شده است و امیدواریم در آینده بتوانیم جشن گفت و گوهایی را با شرفردان خارجی ادامه دهیم.

محل مصاحبه: پاریس

مصاحبه کننده: نسرین

آدامو: این کلمات، دیدنی دهمی از مساله سیاهان است آنجا که من به نظرش رفته ام. هنگامیکه گروههایی را دیدار میزدند من در آفریقا بودم. در آفریقا هنوز این دست و پا بسته تر از اینجا است. باراجبی بسیار است. من نقطه عزیمت ترانه ام را از یک دار آویختن قرار نداده ام بلکه مساله سیاهان را که مساله اساسی آمریکاست مطرح کرده ام. و هنگامی که سخن از مروتیت می گویم، سعی می کنم کمی طنز بدان بیافزیم. در اصل سیاهان حقوقی روی کاغذ دارند. اما محرومیت برای کسب حقوقی که اساسا دارا هستند بحکم مروتیت من بازگو کردن این حقوقی بود که محرومیت دارد برای آنها نامش کرده بود.

● دیدگاهتان بین یک گذشته خست آلود و نوعی خوشی به آینده و همچنین، تضاد بین حیر و واقع گرایی را در ترانه هایتان چگونه توجه می کنید؟ آدامو: من طبعنا خوشبین هستم و بسیاری از ترانه هایم را بر دهمی خوشبینانه از بعضی موضوعات عموگتر پایه گذاشتم. مثل مورد جارتی جالبین که در آغاز شما را میخنداند ولی اگر عمیق تر او را بنگرید بهر حال می خنداند. شاید این باشد. اما در مورد جنبه ترانسی ترانه هایم ابتدا ناگواری ها مطرح می شود و وقتی ناگواری به میان آمد، هر گونه جنبه حیرتی، گفته شما می باید از بین برود. به نظر من عشق چیزی است بسیار لطیف و زیبا. عشق، مجال دست یافتن به بسیاری چیزهای دست نیافتنی را پیش می آورد ولی از لحظه ای که «رخت برکنید»، بدبختانه محبور می شوم که از آن عالم رویایی زیبا

فرود آیم. در عشق عنصرهای فوق طبیعی و فوق واقعی وجود دارد. البته در صورتی که بتوان شخصی را یافت که با او تفاهم کامل داشته باشیم.

● آیا خودتان غالبا ترانه هایتان را به زبانهای خارجی ترجمه می کنید؟

آدامو: ترانه هایم را خودم به ایتالیایی و انگلیسی ترجمه می کنم و امیدوارم بتوانم بزودی به اسپانیایی هم ترجمه شان کنم. تنها بدین خاطر که به مضمون اشعارم خیانت نشود. زیرا بدبختانه در هر کشوری مترجمانی آیم و رسم دار هستند که شاید فقط دو هزار کلمه از یک زبان را می دانند و این کلمات را در متن همه ترانه هایی که ترجمه می کنند قرار می دهند.

● به نظر می رسد در سفرتان به خاورمیانه، در ایران استقبال زیبایی از شما شد.

آدامو: بله به نظر است. اما همین موفقیت را در کشورهای دیگر خاورمیانه هم داشتم. این کشورها تاثیر زیادی در من گذاشتند و امیدوارم در صورتی که قراردادها من فرصتی بهمی بدهند، دوباره به آنجا بروم.

● لغت انشاءالله در کجا ماهه الهام شما قرار گرفت؟ و تعریف شما از آن چیست؟

آدامو: این لغت در اورشلیم بهمی الهام داد. هر چند «انشاءالله» کلمه ای عربی است ولی یهودیان اورشلیم هم آن را به کار می برند تعریف من از آن مثلا «که خدا آن را بخواهد». یا «بهخواست خدا» است به انگلیسی آن را Gold Willing ترجمه کرده ام.



ندایبی که جوان خود را گرفت

این کنسرت ها در روز های ۲۴ و ۲۱ فروردین و هشتم اردیبهشت در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران اجرا شد. آموزش به این ترتیب بود که ارکستر ، قطعه ای را اجرا می کرد و خانم پری برکشلی به تحلیل آن می پرداخت و توضیحاتی بیرومون آن می داد.

در این برنامه ها در باره ریتم صدا ، فرم سونات و نقش رهبر و همچنین بیرومون «کنسرتو گروسو» ، «سویت» و دانستی های دیگری در باره موسیقی صحبت شد و آثاری از موسیقیدانان بزرگ جهان همراه با معرفی کامل اثر ، به رهبری «توماس کریستین دیوید» اجرا شد.

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران دست به کار تازه ای زد که شاید سالها پیش از این نیاز به آن در اجتماع ما احساس شده بود ، اما کسی به بیگیری آن برنخاسته بود. بیرومونی مردم به هنر موسیقی، موسیقی اصیل و آسان پسندی آنها بی تردید طلی داشت این عامل شاید مانند ریشه های یک بیماری شناخته شده بود ، اما درمان چرا آغاز نمی شد؟

گردانندگان ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران - نه به عنوان چاره اساسی - اما به صورت یکی از گامهایی که می بایست در راه آشنا ساختن مردم با هنر موسیقی برداشته شود تصمیم به اجرای سه کنسرت آموزشی گرفتند.

کنسرت آموزشی ، اقدام بارور در راه معرفی موسیقی اصیل بود

می گفتند که باز هم به دیدن چنین برنامه هایی خواهند آمد تا بیشتر بدانند. ستارگانی فسه نویسی و رونامه نگار جوان که این برنامه ها را دیده بود می گفت: - با این عمل مردم موسیقی واقعی را بهتر خواهند شناخت و دیر یا زود هنر موسیقی برای مردم ما شکل واقعی خواهد گرفت.

کنسرت آموزشی هم اکنون برای مسابزرگتر ها دارد کاری را انجام میدهد که باید معلمین سرود و موسیقی ما در مدارس انجام میدادند ، که ندادند.

دختر خانمی که چهره اش او را هجده ساله نشان میداد گفت:

«می دانید ، موسیقی خوب برای ما قابل هضم نیست. ما طافت شنیدنش را نداریم ، چون آنرا نمی فهمیم . ولی اگر کسی در مورد آهنگ های نواخته شده به ما توضیحی بدهد بی شک ما به نوعی درک هنری خواهیم رسید. ارکستر مجلسی تلویزیون با برگزاری این کنسرت ها روش خوبی برای آموزش موسیقی در پیش گرفته است و من معتقدم که بر مبنای همین آموزش غفلی که سالها نسبت به هنر موسیقی داشته ایم از میان خواهد رفت.

آقای که خود را محمد خوشکو و ۵۰ ساله معرفی کرد می گفت:

«موسیقی را باید از همان اوائل کودکی به مردم آموخت ، ولی باز فکر ارزش این نوع کنسرت ها و نقش آنان نمی شوم . و چه خوب بود که مردم ، مردم عادی که شب و روز ما با آنها می گذرد یعنی مردم کوچه و بازار می توانستند بیایند و بشنوند و این برنامه ها را به بینند . برگزاری چنین کنسرت هایی جالب است ولی متأسفانه به علت کمی جا و تا حدودی ناشناس بودن کارگاه نمایش این برنامه ها از آن کیفیتی که باید برخوردار باشد ، به حد کافی برخوردار نبود . یعنی من اعتقاد دارم که ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران با امکانات اجرایی ای که در اختیار دارد ، باید چنین برنامه هایی را در سالن های بزرگتر ، مثل تالار های متعدد دانشگاه تهران و حتی در استادیوم هایی مثل استادیوم ورزشی محمد رضا شاه پهلوی برگزار کند تا به هدف مطلوب برسد . یعنی بیشتر بین توده نفوذ کند.

مطلب دیگر که باید در سرلوحه هدف های چنین گروهی قرار گیرد ، نفوذ دادن چنین برنامه هایی در بین کودکان و نوجوانان است. خانمی به نام فرح پرتوی در این زمینه گفت:

«ای کاش این کار در مورد باله هم اجرا می شد . کنسرت آموزشی مردم ما را با هنر واقعی آشنا می کند و ابتداء هنر بازاری را به روشنی نشان می دهد و این خدمت بزرگی است.

نوجوانی با نام نوری فروغیان که دانش آموز سال اول دبیرستان بود گفت:

«کار این ارکستر مثل معلم موسیقی است.

و پدر این دانش آموز گفت: «هر تلاشی هر چند اندک ، برای آشنا کردن مردم با هنر ، قابل ستایش است و به نظر من فرقی نمی کند که این تلاش در راه آشنا کردن مردم با نقاشی باشد ، یا به شعر ، یا به موسیقی.

من امیدوارم که گردانندگان این برنامه ها موفق باشند و باز هم شاهد اجرای برنامه های دیگری از آنان باشیم.

را حتی در کلاسهای درس دانشکده هم ندیده بودم و به دستگیری این برداشت بود که یقین کردم انقاف افتاده است. اتفاقاً برگزاری کنسرت آموزشی ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران بود که سه شب اجرای آن در کارگاه نمایش موجب بسیاری حرف شد.

مردم چه گفتند

کنسرت تمام شده بود و مردم گروه گروه سالن را ترک میکردند و درباره آنچه دیده بودند و شنیده بودند سخن می راندند.

بعضی ها می گفتند که تاکنون موسیقی کلاسیک را نمی شناخته اند . اما حالا می فهمند که موسیقی کلاسیک و موسیقی واقعی می تواند قابل درک پذیرش توده باشد و با شور و شوق



تاریخچه

کارن کارن و تجربه‌هایی در زمینه رقص های نمایشی

« کارگاه رقص نمایشی » توسط کارن کارن رقصنده آمریکایی مقیم یونان در انجمن ایران و آمریکا اجرا شد همه خصوصیاتی که ذکرش رفت به چشم می خورد. خانم کارن آموختن رقص را در روزهای طلایی این هنر، یعنی دورانی که مازاترا گراهام، دوریس هانوی، آنتونی تادور و « هاللم » به تدریس اشتغال داشتند، آغاز کرد. « کارن » پس از آموختن رقص، نواختن پیانو را هم آموخت.

تا سال ۱۹۶۰، او بهرقصیدن و اداره و آموزش یک گروه رقص که بنیادگذار آن خود او بود ادامه داد و پس از آن تجربیات جهانی‌اش را آغاز کرد. او در کشورهای اروپایی روی رقص و طراحی باله کار کرده است و با گروه باله‌ی سیار خود، در سراسر هلند، حتی دهکده‌ها و کلیساها، برای آشنا کردن مردم عادی به هنر باله، برنامه‌هایی داشته است.

□ از بسیاری جهات باید گفت که کارن کارن، یک عصر رقص را روی صحنه تجلی می‌دهد. دوره‌ای که در آمریکا از سال ۱۹۴۰ پسوی یک دگرگونی عظیم در رقص دنیا، پیش رفت. مختصات این نوع رقص، الکترونیک، کردن موسیقی، آزادی، جهان‌خواهی و انرژی است.

در برنامه‌ای که تحت عنوان

از سال ۶۶ بود که به یونان رفت و در آنجا به طراحی و اجرای آثار باله مدرن همت گماشت. در سال ۷۰ باله‌ی لیستیتراتا را در ترکیه مطرح کرد و پروی صحنه آورد.

خانم کارن، در سخنرانی کوتاهی که داشت، و رابطه‌ی ملیت و رقص را مطرح می‌کرد، به تفاوت‌های فرهنگی و تاثیر آنها در رقص امروز، اشاره کرد و درباره‌ی کارش توضیحاتی داد. او می‌خواهد که تماشاگران را از غنای بالتهوی رقص آگاه کند و همچنین از امکانات عینی که حرکت برای بیان در اختیار دارد.

خانم کارن در اجرای که در تهران داشت درخشید مخصوصا که این اجرا هزمان با رقصهای نمایشی « آلسوین نیکلای » در تهران روی صحنه می‌آمد. از این نظر این برنامه برای آشنایی تماشاگران ایرانی با رقص مدرن بسیار مفید بود.

در نظر داشته‌ام که در این شماره « نقاشی » در باره فیلم « درخششی » بنویسم. اما تا این لحظه فیلم را فقط یکبار دیده‌ام، و انضباطی که به آن قائم حکم میکند که هیچوقت با یکبار دیدن فیلمی نقدی بر آن ننویسم. پس در این هفته، به این بسنده می‌کنم که از نمایش این فیلم نصرت‌الله کریمی لذت بردم، و با رغبت به دوباره دیدنش خواهم رفت.

کاملترین کاستلانی

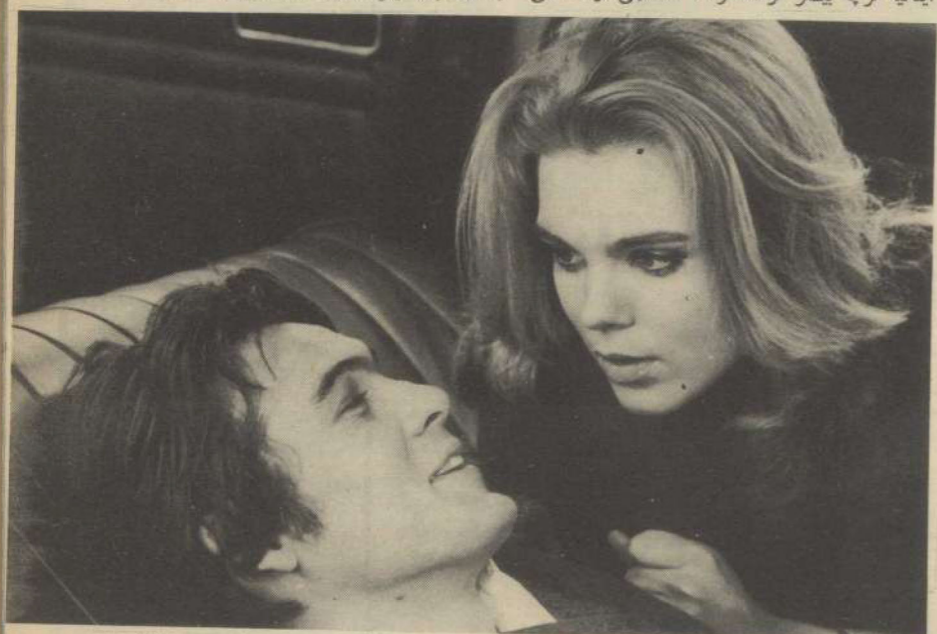
« جانی و لوئیزا »

نقد از: هزیر داریوش

مرحوم ژرژسادل، مورخ سینما، رناتو کاستلانی کارگردان ایتالیایی را یک « کالیگراف » یا باصطلاح « خوش نگار » میخواند، و شک نیست که در آثار او، که دستی قوی در هنر های نقشی و فرهنگی عمیق در این باره دارد، زیبایی تصویرپردازی‌ها همیشه مهم بوده است. اما سوای « رومئو و ژولیت - ۱۹۵۴ » که از نمونه های مشخص بهره وری سینما از نقاشی (و یا شکلی از نزدیک کردن این دو هنر بهم) بحساب می‌آید، کاستلانی بیشتر بخاطر حس فانتزی سبک و دلپذیرش مشهور است که در یک سلسله آثار ثورثالیست که بعد از جنگ ساخت بخوبی متجلی است. فیلم « فصل کوتاه » که در تهران با عنوان « جانی و لوئیزا » روی پرده آمده، متعلق به ۱۹۶۹ یعنی هنگامی که کاستلانی، در سن ۵۶ سالگی، دیگر آن کارگردان جوان بیست و هشت ساله قیام « ضربه تفنگ » نیست. همین نکته، یک جنبه مهم از « جانی و لوئیزا » را مشخص میکند: کاستلانی در این فیلم نگاهی به گذشته، و به آثار سابقش، دارد. بی مناسبت نیست که عشاق فیلم در باره رومئو و ژولیت گفتگو میکنند. صرفنظر از تشابهی که قرار است بین سرنوشت آنها و فاجعه شکسپیری ایجاد شود، توجه به این مساله که آنها از یکی از بزرگترین توفیق های زندگی حرفه‌ای کارگردان سخن میگویند ضروری است. و باز تصادفی نیست که وقتی عشاق در داخل یک سالن سینما پنهان میشوند، بر پرده سینما صحنه‌هایی از فیلم « زیر آسمان رم » اثر کاستلانی را می‌بینیم و میشنوم. (کار البته تازه و بی سابقه نیست. بنیاد بیابرد شاهکار وینست مینلی را بنام « دو هفته در شهری دیگر » که در آن این شیوه « فیلم در فیلم » صحنه‌هایی از « بدوزیا » را در برابر چشمان ما قرار میداد، تا مینلی پیر با تلخی، از زبان آدم داستانش، بگوید که زمانی کارگردان بزرگی بوده) - با این شیوه‌ها، کاستلانی در حقیقت آثار مختلفش را بروی هم « سوپرایمپوز » میکند، و گفتنی است که این « سوپرایمپوز » از یک سلسله اشاره های سمعی و بصری در سطح فراتر میرود، و در تار و پود و ساختمان اثر ریشه دارد. به عبارت دیگر، « جانی و لوئیزا » واجد تمامی آن عناصری است که هر کدام در برخی از کار های سابق او دیده شده‌اند، از قبیل انتقاد اجتماعی، فانتزی، دید احساساتی، نقش‌پردازی و تمایل به فاجعه - به این بیان، « جانی و لوئیزا » کاملترین اثر رناتو کاستلانی تا به امروز است. فیلم علاوه بر یک مونولوگ (یا بهتر بگویم:

نستند) به هويت خودشان نائل میشوند و وصالشان ابدی میشود. به نظر میرسد که در اینجا پیام کاستلانی برای آنتونیونی روشن است: بسادگی آنکه، «دودستی چسبیدن به احساساتمان، به مثابه تنها چیزی که برایمان باقی مانده» (جمله از آنتونیونی است) میتواند چیزی بیشتر از فقط یک جمله باشد. یا به عبارت دیگر: ارزش این نظریه فریبنده در آنست که فقط در مرحله تفکر (و آن هم تفکر سرد حسابگر) درجا نزنند، و جامعه عمل بیوشد.

پرداخت کاستلانی در « جانی و لوئیزا » همیشه دقیق، و با معنی است. در شروع فیلم، آنجا که لوئیزا به محل قرارش با عاشق هراسان و فراریش میرسد، حرکت « زوم » بعقب که به نمای عمومی منتهی میشود و ساختمان بزرگ « پیرلی » را در رم و چند کارخانه را در قاب تصویر می‌آورد، بوضوح یک عنصر محرک



اساسی درامی را که شاهدش خواهیم بود با آمدهای داستان یکی میکند. حرکت مشابهی در پایان فیلم، در آخرین تصویر، دو جسد خونین عشاق را جزئی از منظره آرام و آرامی بخش دریا و آسمان و طبیعت سبز میسازد. عشاق، با فداکاری بزرگشان، به صلح و رستگاری، و پاکی، نائل شده‌اند.

در پرداخت تصویری، کاستلانی به رنگ توجه خاصی داشته است، و این یکی از فیلمهای نادری است که این اواخر دیده‌ام که در آن رنگ فقط به این خاطر که نمیدانم به چه علت میخواهند فیلم رنگی باززند (و خودشان هم نمیدانند) بکار گرفته نشده - در اینجا، کاستلانی بدقت به ارزشهای نقشی، دراماتیک، ذهنی و تمثیلی رنگ‌ها توجه دارد - بعنوان مثال، عشاق تا پالتوی زرد لوئیزا یاد میکنم که از شروع فرار عشاق تا هنگامیکه در یک هتل دورافتاده به هفته بر شکوه زندگی کوتاهشان میرسند بر تن اوست. حالا، میدانیم که در تمدن و فرهنگ غربی، ذهن

بقیه در صفحه ۵۸

مفیستو

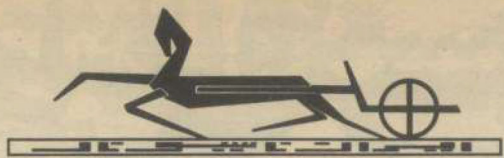
● مفیستو The Mephisto یکی از آثار برجسته سینمایی سال ۱۹۷۱ است که « پائول وندگس » اثر کارگردانی کرده است. داستان فیلم سرشار از صحنه های پرستاد و وحشت‌انگیز است و برای جلوگیری از یک نواختن سگاسهای عشقی نیز در فیلم گنجانده شده است.

هنریشکان این فیلم عبارتند از « باربرا برکینز » ستاره‌ای که با سربال تلویزیونی‌شون پلیس به اوج شهرت و محبوبیت رسید و در مقابل او « ال‌الدا » هنریشم‌ای که با فیلم « جینی » معرفی شد و هم‌اکنون محبوبیتی همبایه برجسته‌ترین هنریشکان سینما دارد. داستان این فیلم از نول « فرد موسارد استوارت » اقتباس شده است.

جایزه‌ای برای روبینشتاین

امال « آرتور روبینشتاین » موزیسین معروف برنده جایزه بزرگ موسیقی دانمارک شد.

« روبینشتاین » که ۸۳ سال دارد در روسیه متولد شده است و اینک مقیم آمریکا است. این جایزه که همه ساله بهترین نوازنده دنیا اعطا می‌شود مینلی در حدود ششصد هزار ریال است.



هدیه به پیشگاه ملت ایران

پیکان

دارای موتور «های کمبرش» قدرت ۹۴ اسب، با سر سبیلدر آلومینیومی، ۵۵ کار براتور، داشبورد مخصوص با دور شمار موتور، صندلی‌های اختصاصی، رینگ اسپرت، لاستیک‌های رادیال ۵ اینچ و رینگ مخصوص برای جوانان.

پیکان جوانان

کاملتر، زیباتر، راحت‌تر با تودوزی جدید پرس شده، تزئینات کامل، لاستیک دور سفید، رادیو با آنتن و رنگ‌های جدید، یک اتومبیل ایده‌آل برای طبقات مختلف مردم بخصوص خانواده‌ها.

پیکان دولوکسی

با برخورداری از تمام امتیازات فنی پیکان و رنگ‌های مخصوص برای شهرسازانای مختلف، یک تاکسی ایده‌آل برای عموم رانندگان کشور.

پیکان تاکسی

برای مردان کار، برای کسانی که بودجه کمتر یک اتومبیل فوقی و کاری می‌خواهند.

پیکان کار

در رنگ‌های جدید متالیک، با تودوزی اختصاصی، مجهز به موتور فوقی‌تر به قدرت ۷۳ اسب و گریکس اتوماتیک، سبیل زینالی، سهولت و قدرت.

پیکان اتوماتیک

کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، هماهنگ با شرایط عصر انقلاب که الهام بخش پیشرفت‌های سریع ملت ایران در شاهره کامل و سازندگی است گام بلند دیگری در راه تحقق آرمانهای مقدس ملی برمی‌دارد و پنج هدیه به پیشگاه ملت ایران تقدیم می‌کند:

پیکان جوانان، پیکان دولوکسی، پیکان کار، پیکان تاکسی و پیکان اتوماتیک. این پنج هدیه، سند زنده کامل درخشان صنعت ملی و نمره مطالعات دقیقی است که توسط متخصصین و با استفاده از جدیدترین پیشرفتهای تکنیکی در زمینه کامل صنعت اتومبیل سازی ایران بعمل آمده است تا هر ایرانی بتواند، متناسب با هر نوع سلیقه و بودجه‌ای که دارد، اتومبیل دلخواه خود را از میان ۵ اتومبیل ملی انتخاب کند و از اتومبیل‌های مشابه خارجی بی‌نیاز باشد.

کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، یکبار دیگر از فرد فرد ملت ایران که با حمایت بیدریغ و استقبال بی‌ظنیر خود، امکان کامل و ترقی افتخار آمیز پیکان را فراهم ساختند، سپاسگزاری می‌کند و همگام با ملت ایران با استقبال بی‌روزیهای درخشان تر مشتاقید.



(شکل ۱۲)



(شکل ۱۵)



(شکل ۱۶)

و بیشترین مهارت خود را برای ساختن آنها بکار برد. این فکر که اشیاء مادی را به کمک هنر می‌توان جنبه روحی بخشید متعلق به مرحله بعدی طرز فکر قرون وسطایی است. با این همه استفاده از هنر برای جادادن به چیزهایی که ارزش مذهبی داشتند، بیان غیر مستقیم همان حالت فکری است. در این اشیاء پر دوخش میل به « طلا و جواهر تراشیده » دیگر کنایه‌ای از شهامت و دلیری جنگجویان نیست، بلکه برای تجلیل خداوند بکار می‌رود.

در قرن دهم هنر مسیحی خصلتی را یافت که در سراسر قرون وسطی آنرا حفظ کرد. به نظر من صلیب « لوتار » در گنجینه « آکس لاشابل » یکی از جالبترین اشیائی است که از گذشته دور دست به ما رسیده است. یک روی آن بیان زیبایی مقام امپراطور، تصویری از حاکمیت این جهانی به

متعدانه ترین شکل آن است. روی دیگر فقط یک قطعه نقره مسطح، اما روی آن طرح صلیب کشیدن مسیح حک شده است. طرحی زیبایی چنان گیرنده‌ای دارد در مقایسه با آن روی صلیب این جهانی و دنیوی می‌نماید. این تجربه هنرمندی بزرگ است که تا حد نهایی ساده شده و به جوهر خود رسیده است. این همان کاری است که « ماتیس » Matisse می‌خواست در نمازخانه « ونس » Vence بکند، با این تفاوت که حکاکی روی صلیب توجه هنرمند متمرکز تر است، زیرا کار یک مومن معتقد است.

مسیحیان چنان عادت کرده‌اند که فکر مصلوب شدن مسیح را هالیترین رمز مسیحیت بشمارند، که دانستن اینکه قوت این فکر بسیار دیر در هنر مسیحی وارد شد، به حیرتشان می‌اندازد. مصلوب شدن مسیح در هنر اولیه

مسیحی پدیدار نیست و قدیمی ترین نمونه آن که بر در « سانتا سابینا » Santa Sabina در رم نقش بسته، به گوشه‌ای رانده شد و تقریباً دور از دید قرار گرفته است. حقیقت ساده این است که کلیسای نوحاسته مسیحی بیرو می‌طلبید و مصلوب شدن مسیح از آن نظر چیز تشویق کننده‌ای برای گروندگان نبود. به این جهت است که هنر مسیحی اولیه بیشتر راجع به معجزات و کرامات و شفای بیماران و جنبه ای امید بخش ایمان مانند مروج به آسمان و رستاخیز صحبت میکرد. نقش مصلوب شدن مسیح در « سانتا سابینا » نه فقط مبهم است، بلکه هیچانی ایجاد نمی‌کند. چند تصویر مصلوب شدن مسیح که از کلیسای بسیار قدیم مانده، بهیچ روی تلاشی برای برانگیختن احساس کسی نمی‌کند.

دنباله دارد



(شکل ۱۷)



(شکل ۱۳)



(شکل ۱۹)

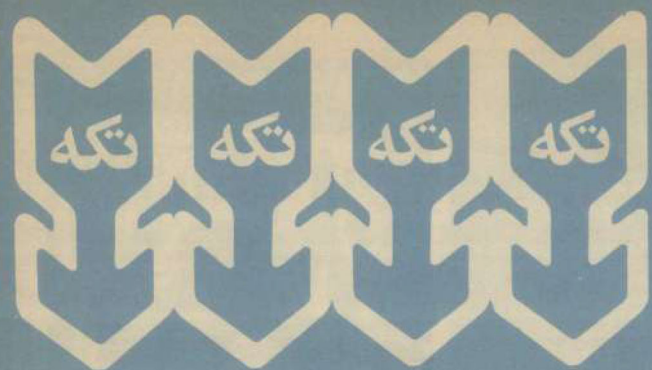


(شکل ۱۸)



هفته گذشته تلویزیون ملی ایران يك همكار خوب و فعال خود را از دست داد. فتح‌الله فخرزیدی، معاون واحد حمل و نقل، از بدو تاسیس تلویزیون ایران در این سازمان خدمت میکرد و مردی مهربان، محبوب، پرکار و صمیمی بود. او در ۴۶ سالگی بدوود زندگی گشت و خانواده و سه فرزندش را داغدار کرد.

ما خود را در غم خانواده‌های محترم فخرزیدی، نیکخواه و هوایی شریک میدانیم و بیازماندگانش تسلیت میگوئیم. گردانندگان و نویسندگان مجله تماشا



احساسات آنها: وقایع سالهای انقلاب، از ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵ منظورمان است.

زان - پل بلونو در این فیلم نقش جوانی را بازی میکند که از مهاجرت به آمریکا، بار گشته و می‌خواهد بسا استفاده از قوانین دولت جدید انقلابی زن خود را طلاق دهد و با دختری که از آمریکا آورده ازدواج کند. و در این بازگشت است که با جامعه انقلاب زن روبرو می‌شود و حوادث مختلفی که طری دربار مسائل جامعه شناسی دارد برایش رخ می‌دهد. ریتم فیلم سرگجبه‌آور است. آمیزه‌ای است از فرانسوی و انگلیسی، با لهجه و آکنده از فولکلور. و در مجموع، نمونه کامل و گویایی از سینمای بومی فرانسوی. چیزی شبیه «فانسان لاویل» ولی ملین و با بیان امروزی.



سینما

دومین فیلم خوبیل کارگردان جوان فرانسوی زانویل را بر روی به نام «زن و شوهر های سال ۲» اینک در فرانسه روی پرده است. این فیلم برای فرانسویها مثل وسترن است برای آمریکایی ها بزیر بار نمایانده دوره‌ای است که در قلب و روح آنها زنده است، تکه‌ای است از کوله بار ملیت و



خیمه شب بازی

يك گروه خیمه شب بازی سنتی مالزی، سفری نمایشی را در اروپا آغاز کرده‌اند و هنر باستانی و بومی خود را در کشور های مختلف این ناره به معرض تماشا می‌گذارند. خیمه شب بازی مالزی، که «اوپانگ کولیت» نام دارد شبیه «نار سایه‌ای» بالی و «چاو-ست» همان مروسک های متصل به میله (به جای ریمان) و همان پرده که سایه‌ها از پشت بر آن می‌افتد با این تفاوت که در خیمه شب بازی بالی و چاو، مرد های تماشاگر پشت پرده، در طری که مرشد نقل نشسته و زنها آنسوی پرده از جانبی کنه

سایه‌ها منعکس می‌شوند می‌نشینند. اما در اروپا، مرد ها و زنها مجازند که به هر طرف پرده مایلند بروند و هر دو سو را تماشا کنند. این طرف سایه‌ها هستند که به حسب دوری یا نزدیکی به پرده، دقیق یا محو و مبهم می‌شوند و آن سو، از کستری کوچک ساز های محلی را می‌زند و غروسکا رنگهای تند و طلایز دارند.



فستیوال

چند دور پیش، فستیوال معروف «روایان» با حضور و شرکت موسیقیدان بسروگ

دروانی، بعد از هرفاچه یونانی، بیانیس گزنایس در شهر روایان فرانسه برگزار شد. مطبوعات فرانسه از محیط خدایان تقدیم می‌کند. در اروپا به جای چنین نمایش، کنترانس های مطبوعاتی و خطابه‌ها که مردم در همین استماع موسیقی هویج خام گاز می‌روند و پوست موز این طرف و آن طرف می‌انداختند. اما در هر حال درخشش گزنایس بر این ماجرا های حواشی فستیوال سایه انداخت. گزنایس که در جشن هنر شیراز هم شرکت داشت در روایان ستاره فستیوال بود. و جالب آنکه برنامه شب گزنایس قبلا اعلام نشد و مخفی ماند و به تدریج آشکار شد. گزنایس در این شب ده اثر از خود (منجمله اثر جهانی «سینافای») و چند اثر از موزیسین های محبوب خود «گیوم ماشو»، «برامش» و «بولز» چند قطعه از موسیقی فیلم های «پروشیما مشق» و «الکساندر نوسکی» و اثری کوتاه به افتخار «استراوینسکی» را اجرا کرد.

بقیه از صفحه ۵۵

بنحوی مبهم، نه فقط از طریق تداعی های معمولی و تمثیل های فرار دانی بلکه همچنین بدلیلی صمیمی تر که از مرز آگاهی صرف فراتر می‌روند، این رنگ زرد را به مفاهیمی از قبیل سوعلطن و ترس و گناه از یکطرف و پیوند عاشقانه و شهوت زندگی و عظمت روح از طرف دیگر، ترجمه میکند (۱) - و می‌بینیم که چطور دریافت این مفاهیم، حتی بطور نیمه آگاه یا ناخود آگاه، ما را به شناخت بهتر روحیه و شخصیت لوئیزا رهبری میکند. باز يك مثال دیگر: فقط در آخرین صحنه فیلم است که ما لوئیزا را در لباس سفید می‌بینیم. و این در پایان سفری است که با لباس سیاه آغاز شد. این دو رنگ بخودی خود بازگو کننده يك تحول کامل ذهنی هستند، و بخصوص رنگ سفید جنبه خلوص و رستگاری و تطهیری را که به آن اشاره کردم موکد میکند. باز مثالی دیگر در این مورد، استفاده از لکه های آبی در صحنه فرار بیهدف عشاق با اتومبیل است که ایجاد ترس و هیجان میکند. کاستلانی این صحنه را به شکل يك «سوئیت» موسیقی ساختمان داده. و تأثیری که از آن بدست می‌آورد هم ناشی از ماهیت خود رنگ و هم مدیون ریتم ارائه آن است.

سحبت از موسیقی شد - توجهی کوتاه به موسیقی متن این فیلم که «موریکانه» ساخته آموزنده است. در اینجا نه با قطعات موسیقی که هر يك مختص آدم

خاصی در داستان باشند (و قرار دانی ترین شکل موسیقی متن سینماست) سروکار داریم، و نه با طریقه کمابیش جدیدتر انتخاب مضامین مختلف موسیقی که با احساسات یا وضعیت های مختلفی تداعی شوند. موسیقی متن سینماست (سروکار داریم، و نه با طریقه از دو طریقه بالا، شامل فقط چند جمله کوتاه است که با سماجت، گیرم با تنظیم های کمابیش متفاوت، بصورت يك «لیت موتیف» تکرار میشوند - این موسیقی، به این ترتیب، صرفا بر عزم راسخ عشاق در به پایان رساندن مبارزه سختی که در پیش دارند تأکید میکند.

تبحر کاستلانی در ایجاد حالت ها فقط به وسائل بیان باصطلاح «سینمای خالص» متکی نیست. همه میدانند که سینما در دستکاری ایماز زمان و مکان آزادیهای فراوان دارد، و این از مشخصه های اساسی و اولیه این هنر است. حالا چقدر جالب است که کاستلانی، که اساسا تمام داستان فیلم را به شیوه «رجعت به گذشته» های مخلوط و درهم، و گاه چندین باره بازگشتن به يك حادثه یا لحظه بخصوص، ارائه میدهد، هنگامی که میخواهد این آزادی در انتخاب ایماز زمانی و مکانی را تا فراتر از مرز منطق و تفعل معمولی گسترش دهد، با متانتی اعجاب انگیز به زبان سینما، بلکه به سادگی به زبان فکر و ذهن آمدهای داستانش متوسل میشود. منظور من در اینجا،



مکان از علی قشقالی

Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واترپروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است